

انتشارات حقيقت كتاب أوى:

إعترافات جاسوس انجليس

ودشمنى انجليسها به إسلام

ترجمه كنده:

محمد صديق كوموش

چاپ اول

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست

مكتبة الحقيقة



يطلب من مكتبة الحقيقة بشارع دار الشفقة بفتح ٥٧ استانبول-تركيا

ميلادي

هجري شمسي

هجري قمرى

٢٠١٨

١٣٩٧

١٤٤٠

من أراد أن يطبع هذه الرسالة وحدها أو يترجمها إلى لغة أخرى فله من الله الأجر الجزيل ومَنَّا
الشكر الجميل وكذلك جميع كتبنا كلَّ مسلم مأذون بطبعها بشرط جودة الورق والتصحيح

قال رسول الله صَلَّى الله عليه وسلّم (خيركم من تعلم القرآن وعلمه) وقال ايضا
(خذوا العلم من افواه الرجال)

ومن لم تتيسر له صحبة الصالحين وجب له ان يذكر كتبنا من تأليفات عالم صالح
وصاحب إخلاص مثل الإمام الرباني المجدد للألف الثاني الحنفي والسيد عبد الحكيم
الارواسي الشافعي واحمد التيجاني المالكي ويتعلم الدين من هذه الكتب ويسعى نشر
كتب أهل السنة بين الناس ومن لم يكن صاحب العلم أو العمل أو الإخلاص ويدعي
أنه من العلماء الحق وهو من الكاذبين من علماء سوء واعلم أنّ علماء أهل السنة هم
المحافظون الدين الإسلامي وأما علماء سوء هم جنود الشياطين^(١)

(١) لاخير في تعلم علم مالم يكن بقصد العمل به مع الإخلاص (الحديقة الندية ج ١ ص: ٣٦٦، ٣٦٧
والمكتوب ٣٦، ٤٠، ٥٩ من المجلد الأول من المكتوبات للإمام الرباني المجدد للألف الثاني قدس سره)

تنبيه إن كلاً من دعاة المسيحية يسعون إلى نشر المسيحية والصهاينة اليهود
يسعون إلى نشر الادعاءات الباطلة لخاصاماتها وكهنتها ودار النشر - الحقيقة - في
استانبول يسعى إلى نشر الدين الاسلامي وإعلائه اما الماسونيون ففي سعي لإحفاء وازالة
الاديان جميعا فالليب المنصف المتصف بالعلم والادراك يعي ويفهم الحقيقة ويسعى
لتحقيق ما هو حق من بين هذه الحقائق ويكون سببا في إنالة الناس كافة السعادة الابدية
وما من خدمة اجلّ من هذه الخدمة اسديت إلى البشرية

Baskı: İhlâs Gazetecilik A.Ş.
Merkez Mah. 29 Ekim Cad. İhlâs Plaza No: 11 A/41
34197 Yenibosna-İSTANBUL Tel: 0.212.454 30 00

تنبیه

مسیونرها برای انتشار نصرانیت، یهودیها برای انتشار طالموت، حقیقت کتاب اوی که در استانبول است، برای انتشار اسلامیت، ماسون ها نیز برای از بین بردن دین ها می کوشند. آن کسی که صاحب عقل، علم و انصاف باشد، از اینها درستش را اذعان، ادراک می کند و درمی یابد. به انتشار این کمک کرده، سبب میشود تا همه انسانها به سعادت دنیوی و اخروی نائل گردند. برای انسانها خدمتی پر ارزش تر و مفیدتر از این نمی تواند باشد. افراد نصرانی و یهودی نیز بیان میدارند که کتابهای دینی انجیل و تورات که امروز در دست یهودی ها و نصرانی ها موجود می باشد، از طرف انسانها نوشته شده است. در حالیکه قرآن کریم، همانگونه که از طرف خداوند متعال فرستاده شده است، پاک و تمیز می باشد. لازم و ضروری است که تمامی پاپاها (کشیش ها) و حاخام ها، باید کتابهاییراکه از طرف حقیقت کتاب اوی نشر گردیده است، با انصاف و دقت بخوانند و به درک آن بکوشند.

حاشا، نکند ظلم به هیچ بنده خدایش!
از جرم خودش میکشد آن بنده جزایش!

پیشگفتار

خداوند متعال در قرآن کریم در آیت هشتاد و دوم سوره مائده چنین میفرماید: (بزرگترین دشمن اسلامیت، یهودیان و مشرکان اند). برای اهدام اسلامیت از داخل، شخصیکه نخستین فتنه را برآشفته، یک فرد یهودی از اهل یمن بنام عبدالله بن سبا می باشد. در مقابل (اهل سنت) که مسلمانان حقیقی هستند فرقه (شیعه) را بنیاد گذاشت. یهودیان در هر عصر بصورت علماء شیعه ظهور نموده این فرقه را قوت بخشیده اند. در کتابهای (خیانه الیهود) منتشره (مکتبه الصحابة الاسلامیه) در کویت و (الرجل الصنم) که در بیروت انتشار یافته است. ضررهایی که یهودیان به اسلامیت رسانیده اند مفصلاً آمده است. بعد از اینکه عیسی (علیه السلام) به آسمان بالا برده شدند، با تحریر شدن انجیل های جعلی و تحریف شده، بسیاری از نصرانیان، (مشرک) شدند. آتھائیکه مشرک نشده بودند نیز به موجب عدم باورشان به حضرت محمد (علیه السلام) (کافر) گردیدند. به اینها و یهودیها (اهل کتاب) گفته شد. با ظهور اسلامیت، حاکمیت قرون وسطائی پایما منهدم گردید. به خاطر احای اسلامیت، جمعیت های مسیونری را تهداب گذاشتند. درین کار، انگلیس ها بیشتر از هر کس پیشگام بودند. در لندن (وزارت مستعمرات) تشکیل گردید. با نیرنگ های یهودیانه ایکه به عقل و تصور نمیگنجد و با قوتهای عسکری و سیاسی به اسلامیت حمله ور گردیدند. هممفر یکی از آن هزاران جاسوسی است که از طرف (وزارت مستعمرات) انگلستان اداره گردیده و به همه کشورها فرستاده میشدند. محمد نجدی ۱۴ ساله را در ۱۱۲۵هـ ق [۱۷۱۳م.] در بصره بدام افکنده، ساهای زیادی او را فریب داده، فرقه وهابی را بنیاد گذاشتند و به امر (وزارت مستعمرات) انگلستان در سال ۱۱۵۰هـ ق [۱۷۳۷م.] اعلان نمودند.

هیملفر یک مسیونر انگلیس می باشد که به امر وزارت مستعمرات، در مصر، عراق، حجاز، ایران و استانبول که مرکز خلافت بود برای اجرای فعالیت های جاسوسی، بخاطر فریب دادن مسلمانان و خدمت کردن به نصرانیت، برایش وظیفه داده شده بود. دشمنان اسلام هر چقدر هم زیاد در احیای اسلامیت بکوشند، اصلاً این نور خداوندی را نمیتوانند خاموش کنند. زیرا، خداوند متعال، در قرآن کریم، در آیت نهم سوره حجر مَلاً فرموده است: (این قرآن را من برای تو فرو فرستادم آنرا البته من حفاظت مینمایم) یعنی فرموده است کفار نمیتوانند به آن تجاوز کرده و آنرا تحریف و تبدیل کنند. آن نور را هرگز نمیتوانند خاموش کنند. از چهارده عصر به اینطرف، مسلمانان، در راه نورانی قرآن کریم سعی و کوشش کرده، در علم، اخلاق، فن، صنعت، تجارت و سیاست پیشرفتند، دولت های بزرگی تاسیس کرده اند. بعد از اختلال ۱۲۰۴ هـ ق [۱۷۸۹ م.] فرانسه، جوانان در اروپا با مشاهده نادرستی دین نصرانیت و دروغها، ظلمها، رهنی ها، بداخلاقی های پاپها و کلیساها، به جدا شدن از نصرانیت و به مسلمان شدن و یا بی دین [آته ایست] شدن آغاز کردند. هر چقدر که از نصرانیت دور شدند، در فن و تخنیک (تکنیک) پیشرفتند. زیرا نصرانیت به کار کردن برای دنیا و به پیشروی مانع می شد. بعضی از مسلمانانی که کتابهایی را که نوشته این جوانان بوده و ادیان را مذمت و نکوهش میکرد خوانده، به دروغها و افتراهای ضد اسلامی انگلیس ها فریب خوردند نیز از دین جاهل ماندند. هنگامیکه از اسلامیت دور ماندند، در فن شروع به عقب ماندن کردند. زیرا اسلامیت، سعی و کوشش در کارهای دنیوی و پیشرفت کردن را نیز امر می نماید.

سیاست اساسی دولت انگلیس، استعمار ثروتهای طبیعی دنیا بخصوص در آفریقا و هندوستان بوده و نیز با به کار کشیدن انساهاى آن سرزمین مانند حیوان، انتقال همه بهره و درآمدها به انگلستان می باشد. آنانکه به دین اسلام که

به عدالت، محبت و همکاری امر مینماید شرفیاب گردیده اند، مانع دروغ ها و ظلم های انگلیسها میگردند.

ما، این کتاب را در سه قسمت تهیه کرده ایم.

قسمت اول، اعترافات جاسوس انگلیس است. در این قسمت دروغها و (نقشه های) پست و فرومایه ای که از طرف انگلیس ها برای احماء و از بین بردن اسلامیت آماده شده، بیان میگردد. در این قسمت هفت فصل موجود میباشد.

در قسمت دوم، نقشه های انگلیس ها و تطبیق زیر زیرکانه اینها در کشورهای مسلمان، فریب دادن شخصیت های دولتی، شکنجه کردن مسلمانان به شیوه هایی که در عقل و خیال نمیگنجد و احمای دولت های اسلامی هند و عثمانی توسط انگلیس ها بیان میشود. این قسمت کتاب ما مملو از وثیقه هایی می باشد که نوشته های علمای اهل سنت را تقویت داده، سبب میشود تا مسلمانان بیچاره که به دام وهابیان گرفتار شده اند از خواب غفلت بیدار شوند.

قسمت سوم، از (خلاصة الکلام) ترجمه شده، اثبات مینماید که دین حق

اسلامیت می باشد. امروز، مسلمانان تمام دنیا، به سه فرقه تقسیم گردیده اند.

اولین فرقه، مسلمانان حقیقی اند که، پیرو راه اصحاب کرام میباشند. به اینها (اهل سنت)، (سنی) و (فرقه ناجیه) یعنی نجات یافته گان از جهنم میگویند. دومین فرقه، آنانند که دشمن اصحاب کرام می باشند. به اینها (شیعه) و (فرقه ضالّه) فرقه گمراه میگویند. سومین فرقه آنانند که دشمنان شیعه و سنی می باشند. به اینها (وهابی) و (نجدی) میگویند. زیرا اینها برای اولین بار در شهر نجد عربستان به میان آمده اند. به اینها (فرقه ملعونه) نیز میگویند. زیرا مسلمانان را مشرک میگویند و این گفته هایشان در کتاب ترکی (قیامت و آخرت) و در کتاب ترکی و انگلیسی (سعادت ابدیه) ما تحریر گردیده است. آنکه به مسلمان کافر بگوید، حضرت پیغمبر ما (صلی الله علیه وسلم) به وی لعنت کرده است.

از هر فرقه ایکه بوده باشد هر کس که اگر تابع نفس بوده قلبش ناسالم باشد به جهنم خواهد رفت. هر مؤمن برای تزکیه نفس خویش، یعنی برای پاک کردن نفس خود، از کفر و گناه هاییکه در فطرتش موجود است دائماً (لا اله الا الله) را باید تکرار کند و برای تصفیه قلب خویش یعنی برای نجات از کفر و گناه هاییکه از نفس و شیطان، از رفیق و همنشینان خراب و فاسد و از کتابهای مضر و جعلی آمده (متولد شده)، باید (استغفرالله) بخواند. دعاهاى كسانیکه به احكام اسلامیه تابع شده از آن پیروی می کنند حتماً قبول میگردد. آنانیکه مسلمانان را به این سه فرقه تجزیه نموده اند یهودیان و انگلیس ها اند.

قسمت اول

فصل اول

همفرد میگوید که؛ بریطانیای کبیر ما بسیار وسیع است. آفتاب، آنچنانی که از روی اجارش طلوع مینماید باز بروی همین اجار غروب مینماید. دولت ما در مستعمرات هندوستان، چین و خاورمیانہ نسبتاً ضعیف است. این کشورها بطور کامل تحت اداره ما نیستند. اما درینجاها یک سیاست بسیار فعال و موفق را تطبیق مینمائیم. عنقریب همه به دست ما قرار خواهد گرفت. درینجا دو چیز بسیار مهم است:

۱- تلاش به خاطر در دست نگهداشتن اراضی بدست آورده شده.

۲- تلاش به خاطر بدست آوردن اراضی ایکه بدست نیامده است.

وزارت مستملکات (مستعمرات) به خاطر اجرا نمودن این دو وظیفه، برای هر یک از دولت های فوق یک کمیسیون جداگانه تشکیل نموده است. همینکه من در وزارت مستعمرات به کار آغاز نمودم، وزیر به من اعتماد نموده در شرکت هندوستان شرقی، یک وظیفه سپرد. این، در ظاهر، یک شرکت تجارتی بود. اما وظیفه اصلی آن، پژوهش و تحقیق دریافت راه های حاکم شدن بر خاکهای وسیع و پهناور هندوستان بود. حکومت ما، در مورد هندوستان هیچ نگرانی نداشت. زیرا هندوستان یک مملکت دارای ملت های مختلف، زبان های جداگانه و منافع متضاد بود. از چین نیز زیاد هراس نمیکردیم. زیرا از احیاء شدن ادیان بودیزم و کونفوچیوس که در چین حاکمیت داشت تشویش کرده نمی شد. زیرا اینها دو دین متروک و مرده بودند که با زندگی هیچ علاقمند نبودند. بنابراین از مردم این دو کشور توقع عشق ورزیدن به وطن بسیار بعید بود. این دو کشور، ما را یعنی حکومت انگلستان را نگران نمیساخت. اما حوادث احتمالی در آینده را از نظر دور نمیکردیم. بنابراین درین کشورها به خاطر گسترانیدن تفرقه،

جهالت، فقری و حتی امراض ساری (مُسری)، برنامه های دراز مدت را عملی می‌کردیم. با تقلید کردن از عنعنات و عادات مردم این دو کشور، میتوانستیم به راحتی، نیت و اغراض خویشرا از ایشان پنهان کنیم.

کشورهای اسلامی، ما را نهایت نگران می‌کرد. با مرد مریض [مقصدش دولت عثمانی است] چند معاهده انجام داده بودیم که همه آن به نفع ما بود. کارشناسان با تجربه وزارت مستعمرات پیش بینی میکردند که این مریض در فاصله کمتر از یک عصر جان خواهد داد. علاوهً با حکومت ایران نیز یکچند معاهده پنهانی انجام داده و درین دو کشور افراد دولتی را که آنها را ماسون ساخته بودیم جاگزين نموده بودیم. رشوت، اداره فاسد و با زنه‌ای زیبا مشغول شده وظیفه های خود را فراموش کردن اداره کنندگان مؤظف دولتی که معلومات ناقص دینی داشتند، کمر این دو دولت را شکستاند. اما با وجود این همه، به دلایل ذیل از این نگران بودیم که اقدامات ما نتیجه منتظره ما را ندهد.

۱- مسلمانان، تا آخرین حد به اسلام پایند اند. هر مسلمان، به آن اندازه که یک راهب و پاپ به نصرانیت دلبسته میباشد، و حتی بمراتب بیشتر از آن به اسلامیت پایند است. بطوریکه معلوم است، پاپ و کشیش های نصرانی از جان خود میگذرند ولی از نصرانیت نمیگذرند. خطرناک ترین مسلمانان شیعه های ایران اند. زیرا آنان، کسان غیر از تشیع را کافر و نجس میپندارند. از نظر اهل تشیع نصرانی ها، مانند کثافات متعفن اند. طبیعی است که انسان با تمام قدرت تلاش میورزد تا کثافات را از خود دور نماید. باری از یک شیعه پرسیدم: (به نصرانیها چرا اینگونه مینگرید؟) چنین جواب داد: (پیغمبر اسلام یک ذات بسیار حکیم بود. کفار را اینگونه زیر فشار معنوی قرار داده که ایشان به دریافت راه راست و داخل شدن به اسلامیت که دین خداوند متعال است، نائل گردند. چنانچه دولت نیز، هنگامیکه یک انسان را خطرناک بباید، او را تا وقتیکه

اطاعت کند تحت یک فشار مادی قرار می‌دهد. کثافتی که از آن بحث نمودم، مادی نبوده، یک فشار معنوی می‌باشد که، به نصرانی‌ها مخصوص نیست، سنی‌ها و همه کفار در آن شامل‌اند. حتی ایرانی‌های قدیمی ما، مجوس‌ها نیز در نظر تشیع نجس‌اند.)

به او گفتم که: (بسیار خوب! سنی‌ها و نصرانی‌ها نیز به خدا، پیغمبران و روز قیامت باور دارند، آنها چرا نجس باشند؟) جواباً گفت که: (بنابر دو دلیل نجس‌اند: اولاً به حضرت محمد حاشا اتمام دروغ می‌بندند^[۱]. ما نیز، در مقابل این همت زشت، به موجب این سخن (اگر کسی ترا آزار می‌دهد، تو نیز میتوانی او را اذیت کنی) به آنها می‌گوئیم (شما نجس هستید). ثانیاً، نصرانی‌ها، پیغمبران خدا را با نسبت‌های قبیح یاد میکنند. مثلاً می‌گویند: (عیسی (علیه السلام) شراب مینوشید، ازینکه ملعون شده بود به چهارمیخ کشانیده شد.)

من وحشت زده به آن آدم گفتم که: (نصرانی‌ها چنین نمی‌گویند.) و اما او گفت: (نخیر، تو نمیدانی، در (کتاب مقدس) اینطور نوشته است). سپس من خاموش شدم، زیرا وی اگر در خصوص دوم حقدار هم نبوده باشد، در خصوص اول حق به جانب بود. نخواستم مناقشه به درازا بکشد. زیرا با وجود اینکه قیافت

(۱) در حالیکه، کسانی که پیغمبر ما را بدروغ‌گویی اتمام میکنند، شعیه‌ها و نصرانی‌ها اند. کارهای زشت، اعتقاد و سخنان شیعه‌ها که به قرآن کریم و احادیث شریف پیغمبر ما موافق و مطابق نمی‌باشد، در کتابهای اهل سنت همچون (الصواعق الخرقه) و (تحفه اثنا عشریه) و (تأیید اهل سنت) و (ناهیه) و (اصحاب کرام) و (الحجج القطعیه) و (ملل و نحل) بیان گردیده و به هر یک ازینها جواب داده شده است. مؤلف (الصواعق الخرقه) احمد بن حجر مکی ۹۷۴ هـ ق [۱۵۶۶ م.] در مکه، مؤلف (تحفه اثنا عشریه) عبدالعزیز ۱۲۳۹ هـ ق [۱۸۲۴ م.] در دهلی، مؤلف (تأیید اهل سنت) امام ربانی احمد فاروقی ۱۰۳۴ هـ ق [۱۶۲۴ م.] در سرهند شریف، مؤلف (ناهیه) عبدالعزیز فرهاروی ۱۲۳۹ هـ ق [۱۸۲۴ م.]، مؤلف (اصحاب کرام) سید عبدالحکیم ارواسی ۱۳۶۲ هـ ق [۱۹۴۳ م.] در انقره، مؤلف (الحجج القطعیه) عبدالله سویی ۱۱۷۴ هـ ق [۱۷۶۰ م.] در بغداد، مؤلف (ملل و نحل) محمد شهرستانی ۵۴۸ هـ ق [۱۱۵۴ م.] در بغداد وفات نموده اند.

اسلامی داشتم، میتوانستند از من مشتبه شوند. به این سبب دائماً از مناقشات دوری می جستم.

۲- اسلامیت، در زمانهای گذشته، دین حکم و اداره بود. مسلمانان نیز عزیز بودند. دشوار است که به این انسانهای محترم بگوئیم که، اکنون شما برده هستید. و نیز این امکان وجود ندارد که اکنون به تاریخ اسلام بدگویی کرده به مسلمانان بگوئیم که عزت و اعتباری که در یک زمانی بدست داشتید، از ایجابات بعضی شرایط بود. آن ایام رفت و دوباره بر نخواهد گشت.

۳- خیلی نگران بودیم ازینکه عثمانی ها و ایرانی ها عملکردهای ما را درک خواهند کرد و پلان های ما را برهم زده بی تأثیر خواهند ساخت. اگر چه این دو دولت به حد کافی ضعیف شده بودند، اما موجودیت یک حکومت مرکزی دارای اقتدار مالی، سلاح و حاکمیت، مانع اطمینان ما میشد.

۴- از علمای اسلام بی نهایت ناراحت بودیم. زیرا علمای استانبول، الازهر، عراق و شام در برابر آمال ما موانع عبور ناپذیر بودند. زیرا آنها شخصیتهایی بودند که برخلاف ذوقها و زینت های فانی دنیا، آماده داخل شدن به بهشتیکه قرآن کریم وعده داده می باشند و از دستورهای خود به اندازه مویی تعویض نمیدادند. مردم به آنها تابع بوده، حتی سلطان نیز از ایشان برحذر بود. سنی ها به اندازه شیعه ها به علما بستگی نداشتند. زیرا شیعه ها کتاب نمیخواندند، تنها علما را میشناختند، به سلطان اهتمام لازمی را نشان نمیدادند. مگر سنی ها بسیار کتاب مطالعه کرده، از علما و سلطان پیروی میکردند.

در مقابل این وضعیت، ما چندین بار جلسه ها ترتیب کردیم. اما متأسفانه هر بار در برابر خویش راه را مسدود دیدیم. گزارشات واصله از جواسیس ما همه نا امید کننده و کنفرانسهای ما بی نتیجه بود. اما باز هم مأیوس نمیگردیدیم. زیرا ما به صبر کردن و تنفس عمیق عادت کرده ایم.

در یکی از جلسه های ما شخص وزیر و بزرگترین کشیش ها و تعدادی متخصصین اشتراک داشتند. بیست تن بودیم. درین جلسه که بیش از سه ساعت طول کشید، به هیچ نتیجه ای رسیده نشد. اما یک کشیش چنین گفت: (نگران نشوید! زیرا نصرانیت، بعد از تحمل تقریباً سه صد سال ظلم به دنیا منتشر شد. امید است که حضرت مسیح از عالم غیب به ما نظر انداخته، اخراج کافران را [مقصدش مسلمانان است] از مراکزشان بعد از سه صد سال دیگر هم باشد به ما نصیب نماید. ما با یک ایمان قوی و صبر مدید، باید مسلح شویم! بخاطر بدست آوردن حاکمیت از تمام وسائط کار گرفته، همه راه ها را باید تجربه کنیم. در میان محمدیان، به انتشار نصرانیت باید بکوشیم. اگر بعد از قرن ها به نتیجه برسیم باز هم خوب است. زیرا پدران به خاطر فرزندانشان تلاش مینمایند).

کنفرانسی که در آن به علاوه انگلستان دیپلمات ها و شخصیت های دینی روسیه و فرانسه نیز اشتراک داشتند در وزارت مستعمرات دائر گردید بسیار بختیار بودم. بخاطر رابطه نیکی که با وزیر داشتم، من نیز به کنفرانس اشتراک کردم. درین کنفرانس راه های جدا نمودن مسلمانان از دین شان با متفرق ساختن آنها و به ایمان آوردن شان [نصرانی گردانیدن شان] مانند اسپانیا، غور و ملاحظه گردید. اما نتایج بدست آمده مطابق دلخواه نبود. من همه بحث های کنفرانس را در کتاب خود مسمی به (الی ملکوت المسیح) تحریر نمودم.

خشک کردن و از زمین بیرون آوردن درخت بزرگی که ریشه به اعماق زمین رسانیده است، کار دشواری است. اما مجبور هستیم که دشواری ها را سهل بسازیم و غالب شویم. زیرا نصرانیت برای گسترش یافتن آمده است. اینرا حضرت مسیح برای ما وعده کرده است. شرایط دشواری که عالم شرق و غرب را احاطه کرده بود برای محمد کمک رسانیده است. با از بین رفتن آن شرایط بد، بلاهایی [اسلام را قصد میکند] که همراه داشت برد؛ امروز با خرسندی می بینیم

که اوضاع کاملاً تغییر یافته است. در نتیجه تلاش و غیرت بزرگ اداره وزارت ما و سائر حکومت‌های نصرانی، مسلمانان به عقب‌مانی آغاز نمودند. در حالیکه نصرانیها قوت می‌یابند. زمان آن فرا رسید تا سرزمین‌هایی که طی قرنهای طولانی از دست داده شده بود پس بدست آورده شود. دولت بریتانیای کبیر به خاطر احیای اسلامیت در حال پیشگامی کردن است.

حضرت امام ربانی (رحمة الله علیه) در مکتوب شماره ۲۷۵ جلد اول مکتوبات شریف، میفرماید که: در تحصیل این دولت شما را تعلیم علوم شرعیه است و نشر احکام فقهیه در مواضعیکه جهل درانجا متمکن گشته است و بدعت رسوخ پیدا کرده با آن محبت و اخلاصی که شما را به دوستان خود بمحض فضل عطا فرموده است. *فَعَلَيْكُمْ بِتَعْلِيمِ الْعُلُومِ الدِّينِيَّةِ وَ نَشْرِ الْأَحْكَامِ الْفِقْهِيَّةِ مَا اسْتَطَعْتُمْ فَإِنَّهُمَا مَلَكَ الْأَمْرِ وَ مَنَاطُ الْأَرْتِقَاءِ وَ مَدَارُ النَّجَاةِ* کمر همت را مضبوط بسته خود را در جرگه علما دارند و به امر معروف و نهی منکر خلق را براه حق جَلَّ سُلْطَانُهُ دلالت فرمایند. *قَالَ اللَّهُ سَبَّحَانُهُ وَ تَعَالَى إِنْ هَذِهِ تَذَكُّرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذِ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا* ذکر قلبی که بآن مجازند نیز موید اتیان احکام شرعیه است و دافع سرکشی نفسِ اماره آن طریق را نیز جاری دارند و از عدم اطلاع باحوال خود و احوال یاران خود در آزار نباشند و آنرا دلیل بیحاصلی خود ندانند احوال یاران در آئینه داری کمالات شما کافی است احوال شماست که بطریق انعکاس در یاران ظاهر گشته است...

ترجمه بیت ترکی:

کی کنم از کس شکایت، بنگرم بر حال خویش

میشوم لوزان چو مجرم، بینم استقبال خویش

قسمت اول فصل دوم

در سال ۱۱۲۲ هـ ق [۱۷۱۰م.] وزیر مستملکات مرا به منظور متفرق ساختن مسلمانان، جمع آوری معلومات لازم و کافی و انجام جاسوسی به مصر، عراق و استانبول اعزام نمود. وزارت، در همین تاریخ با همین وظیفه، ۹ شخص دلاور و پرجسارت دیگر را نیز موظف ساخت. برای ما پول مورد نیاز، معلومات کافی و نقشه، ضمیمه فهرستی که اسامی علما، کارمندان دولت و رؤسای قبائل را احتوا میکرد نیز داده شد. هیچ نمیتوانم فراموش کنم! دبیر اداره در وقت خداحافظی برای ما گفته بود که: (آینده دولت ما به موفقیت شما بستگی دارد. به این سبب با تمام قوت باید تلاش بکنید).

من، رأساً از طریق بحر (دریا)، به طرف استانبول که مرکز خلافت اسلامیت میباشد براه افتادم. علاوه برین در پهلوی وظیفه اصلی ام، ضرور بود، تا در آنجا زبان ترکی را به شکل بسیار خوب بیاموزم. در اصل، چندی قبل در لندن زبان ترکی، عربی - لسان قرآن، فارسی - زبان ایرانیها را خیلی آموخته بودم. اما آموختن یک زبان، چیز دیگر بوده، صحبت نمودن به شیوه مردم آن کشور، چیزی دیگر است. زیرا، اگر اولین در چند سال حاصل شود، دومینش چند برابر قبلی زمان میخواهد. به خاطر اینکه انسانها از من شبهه نبرند، ضرور بود تا زبان ترکی را با تمام باریکی های آن بیاموزم.

از شبهه کردن دیگران هیچ نگران نبودم. زیرا مسلمانان آنگونه که از پیغمبر شان محمد (علیه السلام) آموخته بودند، همیشه صادق، صاحب قلب پاک و دارای نیت نیک هستند. آنان مانند ما شکاک و بدگمان نیستند. علاوه برین حکومت ترک در آن زمان از تشکیلاتیکه مقتدر به دستگیری جاسوسان باشد برخوردار نبود.

بعد از یک مسافرت بسیار خسته کننده به استانبول رسیدم. اسمم را (محمد) گفتم و به مسجد جامع که عبادتگاه مسلمانان بود شروع به رفتن کردم. از با

نظام، پاک و اطاعت کار بودن مسلمانان بسیار خوشم آمد. باری با خود گفتم: (با این انسانهای معصوم چرا می‌جنگیم؟ آیا حضرت مسیح اینرا به ما امر کرده است؟) اما، در حال ازین مفکوره شیطانی برگشتم و تصمیم گرفتم که به بهترین شکل، وظیفه سپرده شده را ادامه و انجام بدهم.

در استانبول با عالمی پیر بنام (احمد افندی) آشنا شدم. صمیمیت، جلای ضمیر، خیر دوستی و نزاکتی که او داشت، در هیچ یک از شخصیت های دینی خویش مشاهده نکرده ام. این ذات شب و روز در تلاش آن بود تا خود را تابع حضرت محمد (علیه السلام) گرداند. به نظر او محمد (علیه السلام) کامل ترین و عالی ترین انسان بود. هر باری که از او یاد میکرد، به چشمانش اشک حلقه میزد. من خیلی طالعمند بودم که وی حتی یکبار هم نپرسید که چه کسی هستم و از کجا آمده ام. به من، بنام (محمد افندی) خطاب میکرد. به سؤالاتی که میپرسیدم جواب داده، با من با شفقت و مرحمت رفتار میکرد. زیرا مرا بعنوان مسافری میپنداشت که برای کار در ترکیه و زندگی در پناه سایه خلیفه حضرت محمد (علیه السلام) به استانبول آمده ام. اساساً من با همین بهانه در استانبول اقامت میکردم.

یک روز به احمد افندی گفتم: (پدر و مادرم مرده اند، برادر نیز ندارم. برایم هیچ چیزی به میراث نمانده است، من به مرکز اسلام آمده ام که کار بکنم و چیزی بدست بیاورم همزمان قرآن کریم و مسائل دینی را بیاموزم. یعنی هم دنیا و هم آخرت خود را کسب نمایم). به این سخنهای من خوشحال شد و گفت: (احترام کردن برای تو به اساس سه دلیل ذیل، ضروری است.) سخنان او را عیناً مینویسم:

۱- تو مسلمان هستی. همه مسلمانان با هم برادرند.

۲- تو مسافر هستی. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که: (به مسافر

اکرام نمائید.)

۳- تو میخواهی کار بکنی، یک حدیث شریف است که: (کاسب، دوست

خداوند است.)

به این سخنان خیلی خوشم آمده بود. با خود گفتم، (کاشکی در نصرانیت نیز چنین حقایق روشن وجود میداشت. متأسفانه، هیچ یک آن وجود ندارد.) اما چیزی که مرا به حیرت و امیدارد اینست که با وجود اینکه اسلامیت، اینقدر یک دین عالی است، چگونه در دست بعضی از این آدمهای مغرور و بیخبر از حیات، این دین تضعیف می گردد.

به احمد افندی گفتم: (میخواهم قرآن کریم بیاموزم). گفت: (به چشم، ترا می آموزانم). از سوره فاتحه به آموختن آغاز کرد. قبل از شروع به قرائت قرآن کریم طهارت میگرفت و بمن نیز طهارت می گرفتاند. رو به قبله نشسته، مرا قرائت میداد. معانی آنچه را که میخواندیم نیز توضیح میداد. در خواندن بعضی کلمات خیلی مشکلات میکشیدم. در ظرف دو سال قرآن کریم را از اول تا آخر خواندم. چیزی که مسلمانان آنرا طهارت میگویند، عبارت است از شستن بعضی از اعضای بدن می باشد که: ۱- شستن روی؛ ۲- شستن دست راست از انگشتان تا آرنج؛ ۳- شستن دست چپ از انگشتان تا آرنج؛ ۴- مسح کردن سر، عقب گوش و گردن؛ ۵- شستن هر دو پای.

من از استعمال مسواک بغایت ناراحت میشدم. (مسواک)، یک شاخه درختی است که مسلمانان قبل از طهارت دهان و دندانهایشان را با آن پاک می نمایند. من این چوب را به دهان و دندانها مضر میپنداشتم. بعضاً دهانم را زخمی و خون آلود میساخت. ولی باز هم مجبور به استعمال آن بودم. زیرا در نزد ایشان استعمال مسواک، از سنتهای مهم پیغمبر (علیه السلام) بود. آنها می گفتند که این چوب خیلی مفید است. حقیقتاً بعد از چندی، خونریزی دندانهایم توقف نمود. تعفن بدی که در دهان اکثریت انگلیسها وجود دارد، در دهان من دیگر وجود نداشت. در مدتی که در استانبول اقامت کردم، در مقابل یک مقدار پول با یک

خادم مسجد یکجا میخواستیم. اسم این خادم، مروان افندی بود. مروان، اسم یک صحابی حضرت محمد (علیه السلام) می باشد. این خادم، یک شخص بسیار عصبی بود. با اسم خود افتخار میکرد و بمن میگفت: (اگر صاحب یک پسر شدی، اسمش را مروان بگذار. زیرا، مروان از بزرگترین مجاهدان اسلام است).

غذای شبم را مروان افندی تهیه میکرد. روز جمعه که عید مسلمانان است، به کار نمی رفتم. در ایام باقیمانده هفته، پیش یک نجار به اسم خالد با معاش هفته وار (هفتگی)، کار میکردم. ازینکه من درینجا از صبح تا ظهر مصروف کار میشدم، بمقدار نصف مزد هفتگی سایر کارگران، به من مزد میداد. نجار در زمان های فراغت از کار، در مورد فضیلت های خالد ابن ولید، بسیار بحث میکرد. خالد ابن ولید از صحابی حضرت محمد (علیه السلام) بوده، مجاهد بزرگ است. فتوحات گوناگون اسلامی را انجام داده است. اما نجار، از برکناری موصوف توسط عمر بن خطاب رنج میرد^[۱].

خالد، نجاری که نزدش کار میکردم، یک شخص فاقد اخلاق، و بغایت عصبی بود. از هر جهتی که بود، به من اعتماد داشت. شاید این اعتمادش، بخاطر اطاعت من به سخنان وی بود. در خلوت و تنهایی، به اسلامیت اهمیت نمیداد. تنها در نزد همنشینان به اوامر دین اسلام اطاعت میکرد. نماز جمعه را ادا میکرد. دیگرانش را دقیق نمیدانم.

چای صبح را در دکان میخوردم. بعد از کار، بخاطر نماز ظهر (پیشین) به مسجد رفته تا نماز عصر، در مسجد میماندم. بعد از ادای نماز عصر به منزل احمد افندی رفته و در آنجا دو ساعت مانده، از او درس قرآن کریم و لسانهای عربی و ترکی را میگرفتم. عاید (درآمد) هفتگی خود را به خاطر اینکه به شکل

(۱) پیروزی ها و ظفرها، بعد از تعیین شدن عبید بن جراح بجای خالد بن ولید نیز ادامه یافت، معلوم شد که سبب همه آن پیروزی ها خالد نبوده، بلکه معاونت و یاری خداوند متعال بوده است.

بسیارخوب به من آموزش میداد، در هر جمعه به او میدادم. حقیقتاً قرآن کریم، ایجابات دین اسلام و لسانهای ترکی و عربی را با تمام باریکی های آن به زیباترین شکل آموزش میداد.

احمد افندی هنگامیکه از مجرد بودن من مطلع شد، خواست تا یکی از دختران خود را بمن بدهد. اما من این پیشنهاد وی را قبول نکردم. اما او، به ازدواج من بسیار اصرار میورزید. به من میگفت: پیغمبر گفته است، (کسی که از سنت من روی بگرداند، از من نیست) و ازدواج سنت پیغمبر است. وقتی درک کردم که این حادثه سبب گسستن پیوندهای ما میگردد، به او دروغ گفتم، که: (من ناتوانی جنسی دارم) با گفتن این سخن، دوام دوستی و همصحبتی سابق را حفظ نمودم.

بعد از اینکه دو سال را در استانبول سپری نمودم به احمد افندی، آرزوی دل خود را به خاطر بازگشتمنم به وطن ابراز نمودم. گفت: (نرو! چرا میروی؟ در استانبول هر چه میخواهی پیدا میشود. خدای متعال درین شهر دین و دنیا را یکجا ارزانی کرده است. گفته بودی که پدر و مادرت وفات نموده اند و برادری نداری. اگر آنچنان باشد به استانبول مسکن گزین شو). احمد افندی به من خیلی عادت کرده بود. از آن جهت، نمیخواست از من جدا شود. در خصوص مسکن گزین شدنم به استانبول، بسیار اصرار میورزید. اما وظیفه وطنی ام مرا وادار میساخت تا به لندن برگردم و یک راپور (گزارش) وسیع مربوط به مرکز خلافت را به وزارت تقدیم کنم و اوامر جدید را اخذ نمایم.

در مدتی که در استانبول ماندم، هر ماه یک راپور، در مورد حوادثی که مشاهده میکردم به وزارت مستعمرات فرستادم. باری در یک راپورم (گزارشم) نگاشتم: (شخصی که، من با او کار میکنم، اگر از من، عمل لواط را تقاضا نماید، من چه کنم؟) در جواب برآیم گفته شد، (اگر این کار، در رسیدن به هدف، سهولت فراهم آورد، میتوانی انجام دهی). وقتی این جواب را خواندم

خیلی قهرم آمد. گویی آسمان بالای من فرو ریخته بود. بلی! شایع بودن این فعل شنیع را در انگلستان از قبل میدانستم. اما تصور کرده نمیتوانستم که بزرگانم اینچنین امر بدهند. چه کنم، چاره ای نداشتم جز اینکه جام را تا آخرین قطره آن بنوشم. ازین سبب خاموش ماندم و به وظیفه ام ادامه دادم.

وقتی با احمد افندی وداع میکردم، چشمانش اشک آلود شده بود. بمن گفت: (جگر بندم، خداوند متعال، مددگارت باشد. وقتی بار دیگر به استانبول آمدم، اگر مرده باشم مرا یاد کن. بروح من یک (فاتحه) بخوان! روز محشر در حضور رسول الله با هم مقابل خواهیم شد.) راستش من نیز خیلی محزون شدم؛ اشک ریختم. اما وظیفه ام بالاتر از احساساتم بود. ترجمه:

بر بشر زبید صداقت گر چه اکراه هم ببیند * حق مددگار کسی باشد که راستی برگزیند

قسمت اول فصل سوم

رفقایم قبل تر از من به لندن برگشته و از وزارت اوامر جدید گرفته بودند. من نیز بعد از بازگشت، اوامر جدید گرفتم. اما با تأسف تنها شش نفر توانسته بودیم برگردیم.

نظر به آنچه که دبیر گفت؛ از جمله چهار نفر باقیمانده، یک نفر مسلمان شده در مصر مانده است. دبیر با وجود آنهم خوش بود و میگفت که وی راز خود را افشا نکرده است. نفر دوم به روسیه رفته و در آنجا مانده است. او ذاتاً روسی الاصل بود. دبیر از بازگشت او به وطنش متأثر نبود، بلکه ازین بسیار اندوهگین و نگران بود که شاید او، در وزارت مستعمرات برای روسیه جاسوسی میکرد و با ختم وظیفه اش برگشته باشد. نظر به اظهار دبیر، شخص سوم، در شهر عماره واقع در جوار بغداد، از اثر مرض وباء مرده است. وزارت چهارمین شخص را تا شهر (صنعا) از مربوطات یمن، تعقیب کرده است. تا

یکسال گزارشات وی مواصلت مینموده، اما چندی بعد قطع گردیده است. با وجود تمام تلاشهای وزارت، به نشانی از وی برخورد کرده نشده بود. وزارت از دست دادن این چهار نفر را یک فلاکت میدانست. زیرا ما، ملتی با وظائف بزرگ و نفوس کم هستیم. بنابراین ما، برای هر انسان، یک محاسبه دقیق و جداگانه انجام میدهیم.

دبیر بعد از اخذ چند راپور از من، به خاطر تدقیق کردن گزارشات هر چهار ما، یک جلسه دائر کرد. بعد ازینکه رفقایم گزارشات مربوط به وظائف خود را تسلیم کردند، من نیز گزارش خود را دادم. قسمتهایی از گزارش مرا یادداشت نمودند. وزیر، دبیر و بعضی از اشتراک کنندگان جلسه، فعالیت های مرا ستایش کردند. با وجود آنهم در ردیف سوم قرار گرفتم. رفیقم گیورگی بیلکودی^[۱] مقام اول را و هانری فرانس^[۲] مقام دوم را بدست آورده بودند. لسانهای ترکی و عربی، قرآن کریم و احکام اسلامی را بسیار خوب آموخته بودم. اما به تهیه گزارشی برای وزارت که، بیانگر نقاط ضعیف دولت عثمانی باشد، موفق نشده بودم. بعد از این جلسه که دو ساعت ادامه داشت دبیر، سبب عدم موفقیت مرا پرسید. من گفتم: (وظیفه اصلی من آموختن لسان، قرآن کریم و اسلامیت بود. در خارج ازین مسئله، نتوانستم به کارهای دیگر زمان کافی تخصیص نمایم. اما این بار شما را ممنون خواهم ساخت). دبیر گفت: (بدون شک تو موفق میشوی ولیکن میخواستم در ردیف اول تو باشی.) و به سخنانش چنین ادامه داد.

(ای هیمفر، در سفر آینده وظیفه تو، دو چیز است:

۱- با استفاده از نقاط ضعیف مسلمانان به وجود آنها داخل گردیده، تثبیت کردن نقاطی است که بتوانیم جدا کردن مفاصل آنها را از آن نقاط تأمین

(۱) George Belcoude

(۲) Henry Franse

سازیم. اساساً طریقه وارد کردن شکست بر دشمن همین شیوه است.
۲- وقتی این نقاط را تثبیت نمودی و گفته های مرا عیناً انجام دادی [یعنی زمانی که توانستی میان مسلمانان، فاصله ایجاد نموده، بتوانی آنها را به هم دیگر بیندازی] به صفت موفق ترین نماینده و برنده مدال وزارت خواهی شد).

شش ماه در لندن ماندم. با دختر عموم ماریا شوی^[۱] عروسی نمودم. در آن زمان من ۲۲ سال داشتم و او ۲۳ ساله بود. ماریا شوی، دارای ذکا متوسط، با کلتور (فرهنگ) معمولی، یک دختر به غایت زیبا بود. با نشاط ترین و مسعودترین زمان حیات خویش را، در آنروزها با وی سپری نمودم. خانم حامله بود. آمدن مهمان نو را انتظار میکشیدیم که، به خاطر رفتن به عراق امر صادر گردید.

در هنگامیکه ولادت پسر را انتظار داشتم، رسیدن این امر ملولم ساخت. اما اهمیت و ارزشی که به وطن خود قائل بودم و هوسیکه در مورد پیشگامی در بین رفقایم و کسب شهرت در سر داشتم از احساسات پدران و شوهرانه ام فائق تر بود. از اینرو بدون تردید امر را پذیرفتم. خانم خیلی آرزو داشت، تا تولد فرزند ما، کار را به تأخیر بیاندازم. ولی به سخنانش اهمیت ندادم. در روز وداع، هر دوی ما، گریه کردیم. خانم گفت: (نامه هایت را از من قطع نکن! و من نیز درباره آشیانه نو و با ارزش ما مانند طلا، نامه ها خواهم نوشت). این سخنانش در قلبم، طوفانی برپا کرده بود. کم مانده بود، سفر را ابطال نمایم. ولی توانستم بر احساساتم غالب شوم. با او وداع نمودم و به خاطر اخذ آخرین تعلیمات به بنای وزارت رفتم.

بعد از شش ماه، خود را در شهر بصره عراق دریافتم. قسمتی از باشنده گان این شهر سنی و قسمتی دیگر شیعه بودند. در بصره که یک شهر عشایر است؛ عرب، فارس و یک کمی نصرانی نیز دیده میشد. در زندگی خود برای اولین بار با شیعه ها و فارس ها در آنجا مقابل شدم. در اینجا که سخنش در میان

افتاد، یک کمی از شیعه و سنی بحث نمائیم:

شیعه ها میگویند که: (به زوجه فاطمه بنت محمد (علیه السلام) و پسر عم محمد (علیه السلام) علی ابن ابی طالب تابع هستند. و میگویند که: محمد (علیه السلام) بعد از خود علی را، و یازده تن امام از اولاد او را خلیفه تعیین نموده بود).

به باور من نیز، شیعه ها در مورد خلافت علی، حسن و حسین حق به جانب اند. زیرا نظر به درکی که از تاریخ اسلام دارم؛ علی، صاحب صفات عالی و ممتاز بوده، که میتوانست خلیفه باشد. تعیین شدن حسن و حسین به صفت خلیفه، از طرف محمد (علیه السلام) را دور از حقیقت نمی پندارم. ولی چیزی که مرا به شبهه می انداخت به خلافت تعیین شدن پسر حسین و هشت تن از نیره هایش توسط محمد (علیه السلام) می باشد. زیرا در زمان وفات محمد (علیه السلام) حسین هنوز طفل بود؛ چگونه فهمیده بود که او صاحب هشت طفل میشود. اگر محمد (علیه السلام) حقیقتاً پیغمبر باشد، مثل اینکه مسیح از آینده خبر میداد، با خبر دادن خداوند، برای او، دانستن آینده نیز ممکن است. اما در پیغمبر بودن محمد (علیه السلام) ما نصرانیها مشکوک هستیم.

مسلمانان می گویند که: (دلایل پیغمبر بودن محمد (علیه السلام) خیلی زیاد است. یکی از آنان قرآن است). قرآن را خواندم. حقیقتاً یک کتاب بسیار عالی است. حتی از تورات و انجیل بمراتب عالی و بلند است. زیرا در داخل آن دستورات، نظامها و اخلاقیات و غیره وجود دارد.

حیرت دارم! ذاتی چون محمد (علیه السلام) که نخوانده و ننوشته است. اینگونه کتاب عالی را چطور به میان آورد. به آنگونه اخلاق، ذکاوت و شخصیت که یک شخص با سیاحت فراوان، با تعلیم و مطالعه زیاد نمیتواند بدست بیاورد، او چگونه توانسته صاحب شود. آیا اینها، دلائل پیغمبر بودن حضرت محمد (علیه السلام) بود؟

درباره پیغمبری محمد (علیه السلام) برای واصل شدن به حقیقت، همیشه تدقیق و پژوهش میکردم. باری اندیشه خویش را به یک تن از پاپ هایی که در لندن بود مطرح نمودم. با عصبانیت و خصومت سخن گفت. نتوانست یک جواب قناعت بخش بدهد. چند باری در ترکیه از احمد افندی پرسیده بودم. از او نیز نتوانسته بودم یک جواب اطمینان بخش بگیرم. این نیز یک حقیقت است که در اصل، خودم مسئله را واضح سوال نکرده بودم. زیرا می ترسیدم که جاسوسی مرا خواهند دانست. و بالای من مشکوک خواهند شد.

من محمد (علیه السلام) را زیاد ستایش مینمایم؛ بدون شک او از پیغمبران خداست که ما در کتاب ها خوانده ایم. اما من به حیث یک نصرانی به پیغمبری وی هنوز ایمان نیاورده ام. بدون شک او از داهی ها و نابغه ها بسیار فائق تر میباشد. سنی ها همچنان می گویند: (مسلمانان، بعد از وفات پیغمبر، ابوبکر، عمر، عثمان و علی را به خلافت سزاوار شناخته اند).

اینگونه اختلافات در تمام ادیان، به ویژه (خصوصاً) در نصرانیت زیاد است. برای اینکه هم عمر و هم علی وفات کردند، دوام اینگونه مناقشات بی فایده است. به نظر من اگر مسلمانان از عقل کار بگیرند به امروز خود می اندیشند؛ نه به گذشته های دور^[۱].

(۱) درباره خلافت سخن گفتن و به آن باور داشتن، از اساسات و مبانی تشیع است. به نظر سنی ها درین مورد صحبت کردن لازم نیست. جوان انگلیس، علوم دینی را با معلومات دنیوی عوضی میگردد، مخلوط می سازد. مسلمانان مثل اینکه او میگوید در علوم دنیوی، همیشه به معلومات جدید و پیشرفته دست یافته، در فن، تخنیک (تکنیک)، حساب، معماری و طبابت، از عقل و تجربه پیروی کرده همواره ترقی کسب کرده اند. اما نصرانیها، در فن از عقل پیروی کردن را گناه شمرده، ولی علوم دینی را بر حسب عقل خودشان تغییر داده اند. گالیله ستاره شناس معروف ایتالیایی، گردش زمین را از مسلمانان آموخته بود. اما با ابراز کردن آن، پاپ ها، او را از مسیحیت آفروز (اخراج) نموده به حبس انداختند. بعد از آنکه گفت: (زمین در گردش نیست.) و توبه نمود، دوباره رهائی یافت. مسلمانان در علوم دینی و ایمانی، نه به عقل، بلکه تنها به قرآن کریم و احادیث شریف متابعت دارند. این علوم را که عقل در ادراک آن نارسا است، مانند نصرانیها تغییر نمی دهند.

روزی در اداره وزارت مستعمرات در مورد اختلاف شیعه و سنی صحبت نمودم. گفتم که: (مسلمانان اگر چیزی درباره زندگی بفهمند، اختلاف شیعه و سنی را کنار گذاشته با هم متحد میشوند). فوراً کسی از آنها سخنانم را قطع نموده گفت: (تو وظیفه داری این اختلافات را تأمین کنی. نه اینکه راه های متحد ساختن مسلمانان را دریافت کنی).

قبل از اینکه به سفر عراق بروم دبیر برای من گفت: (ای هیمفر، بدان که خداوند از زمانی که هابیل و قابیل را خلق نموده میان آنها اختلافات طبیعی وجود دارد. این عدم تفاهم تا برگشت مسیح دوام خواهد کرد. اختلافات رنگ، قبیله، اراضی، ملی و دینی ازین قرار است.

این بار، وظیفه تو شناسایی این اختلافات به شکل بسیار خوب و ارائه معلومات درین باره به وزارت است. اگر بتوانی در میان مسلمانان اختلافات را تشدید کنی، بزرگترین خدمت را به انگلستان انجام خواهی داد.

به خاطر زندگی کردن در رفاه و سعادت، ما انگلیسها در میان تمام دولت های دنیا و مستعمرات خویش به راه اندازی همچنین فتنه و تفرقه ها مجبور هستیم. دولت عثمانی را نیز تنها با اینگونه فتنه ها میتوانیم از پا درآوریم. اگر چنین نباشد یک ملت قلیل چگونه میتواند بر یک ملت کثیر حکم رانی کند. با تمام قوت خود، نقاط ضعیف را جستجو و دریافت کن و از آنجا داخل شو! بدان که دولت عثمانی و ایران دوره های ضعیف خود را سپری می نمایند. بنابراین وظیفه تو اینست که، خلق را در مقابل اداره چیان به عصیان سوق نمایی. تاریخ نشان میدهد که: (سرچشمه تمام انقلابها، به پا خاستن مردم است). بعد از آنکه رشته های اتحاد، دوستی و محبت مسلمانان گسیخته شده قوتهایشان متلاشی شود براحتی میتوانیم آنانرا نابود سازیم).

قسمت اول فصل چهارم

پس از رسیدن به شهر بصره، در یک مسجد جایگزین شدم. اسم امام مسجد شیخ عمر طائی، عرب الاصل و از اهل سنت بود. با او معرفی شده و به صحبت آغاز نمودم. هنوز در ابتدای صحبت بودیم که از من مشکوک شده، زیر باران سؤالات قرارم داد. من به خاطر اینکه ازین صحبت های مهلک خود را نجات بدهم چنین گفتم: (من باشنده شهر اِغدر ترکیه هستم. از شاگردان احمد افندی می باشم که در استانبول سکونت دارد. نزد نجاری به نام خالد کار می‌کردم.) برخی از آن معلومات نقل کردم که در مدت اقامت در استانبول بدست آورده بودم. و چند جمله به ترکی سخن گفتم. امام با اشاره چشمان خود، به یک تن از کسانی که آنجا حضور داشتند، در مورد صحت و یا نادرستی جمله های ترکی من سوال نمود. و او جواب مثبت داد. ازینکه امام را اقناع کرده بودم خیلی ممنون بودم. اما دچار سقوط خیال (پکر) گشتم، زیرا چند روز بعد دانستم که جناب امام به من مشکوک شده است و مرا جاسوس ترکیه گمان برده است. بعد از چندی آگاهی یافتم که میان او و والی شهر که از طرف سلطان تعیین گردیده بود اختلاف و خصومت وجود دارد.

بعد ازینکه مجبور شدم از مسجد امام عمر افندی جدا شوم، در آنجا در سرایی (کاروانسرا، مسافرخانه) که مسافران و خارجیان زندگی می‌کردند یک اطاق کرایه کرده منتقل گردیدم. صاحب سرای (کاروانسرا، مسافرخانه) یک آدم احمق بنام مرشد افندی بود. هر صبح راحت مرا بر هم میزد و بمجرد خوانده شدن اذان نماز صبح به خاطر بیدار کردن به نماز، در اطاقم را به شدت میکوبید. و من مجبور بودم از او اطاعت نمایم. بنابراین من نیز از جا برخاسته نماز صبح را میخواندم. بعد به من میگفت: (متعاقب نماز صبح، قرآن کریم باید بخوانی.) یکبار به او

گفتم: (خواندن قرآن کریم فرض نیست، چرا اینقدر اصرار مینمائی؟) جواباً گفتم: (خواب کردن درین وقت، به سرای و ساکنین سرای فقر و بدبختی می آورد). در بجا آوردن این امر او نیز مجبور بودم. زیرا میگفتم: در صورتیکه اینگونه عمل نکنم مرا از سرایش خواهد راند. به همان سبب، فوراً بعد از اذان، نماز صبح را میخواندم و بعد از آن هر روز بیشتر از یک ساعت قرآن کریم میخواندم.

یک روز، مرشد افندی نزد من آمده گفت: (از آن زمانی که تو این اطاق را کرایه گرفته ای، بر سرم دردهای زیادی می آید. من این را به شومی تو توجیه می نمایم. زیرا تو مجرد هستی، و مجرد بودن نحوست است. تو یا ازدواج می کنی، و یا اینکه سرای را ترک میگوئی). به او گفتم: (دارایی کافی بخاطر ازدواج ندارم). آنچه را که به احمد افندی گفته بودم به او نمیتوانستم بگویم. زیرا مرشد افندی، آدمی بود که بخاطر اینکه بداند راست میگویم و یا دروغ، میتوانست مرا برهنه کرده محل عورت مرا کنترل نماید.

وقتی اینرا گفتم، مرشد افندی گفت: (ای ضعیف ایمان! تو آیت پروردگارت را نخوانده ای که مآلاً میفرماید: (اگر تهیدست باشید، الله با لطف خویش، ایشان را غنی می سازد^[۱])). به حیرت افتادم و درماندم. بالاخره گفتم: (بلی من ازدواج میکنم. ولی به تأمین پول مورد ضرورت، آماده هستی؟ و یا دختری بدون مصرف را میتوانی بیایی؟).

مرشد افندی بعد از قدری تأمل گفت: (من اینرا نمیدانم. تا آغاز ماه رجب یا ازدواج میکنی و یا اینکه از سرای خارج خواهی شد). به شروع ماه رجب نیز بیست و پنج روز باقیمانده بود.

به این مناسبت ماه های اسلامی را ذکر نمایم: محرم؛ صفر؛ ربیع الاول؛ ربیع الآخر؛ جمادی الاول؛ جمادی الآخر؛ رجب؛ شعبان؛ رمضان؛ شوال؛ ذی القعدة؛ ذی

الحجه. ماه های ایشان آنچنان که از سی روز بیشتر نمیشود از بیست و نه روز نیز نمی تواند کمتر باشد و به حساب ماه بستگی دارد.

پیش یک نجار کار پیدا کرده، از سرای مرشد افندی خارج شدم. به شرط اینکه، اعاشه و اباطه ام مربوط به صاحب دکان بود، با معاش ناچیز، به توافق رسیدیم. ماه رجب هنوز نیامده بود که اشیاء خود را به دکان نجار انتقال دادم. نجار شخصی بنام عبدالرضا، از شیعه های خراسان یک آدم جوانمرد بود. با من مانند پسرش رفتار میکرد. با استفاده از فرصتی که نزد او بودم به آموزش فارسی پرداختم. هر روز به وقت عصر شیعه های ایرانی نزد او جمع میشدند، از سیاست تا اقتصاد، در هر موضوع صحبت می کردند. هم به حکومت خود و هم به خلیفه ای که در استانبول بود خیلی زیاد زبان درازی میکردند. هنگامیکه یک شخص بیگانه بیاید، فوراً موضوع بحث را تغییر داده، در موضوعات شخصی به صحبت میپرداختند.

من خیلی اعتماد میکردند. بعدها دانستم که برای اینکه ترکی یاد داشتم مرا از مردمان آذربایجان مینداشتند. به دکان نجاری ما گاه گاهی یک نوجوان، سر میزد. به قیافه طالب علم، زبانهای عربی، فارسی و ترکی را میدانست. اسمش (محمد بن عبدالوهاب نجدی) بود. این نوجوان، یک شخص بی نهایت بلند پرواز و بغایت عصبی بود. در حالیکه به حکومت عثمانی دشنام میداد، بر علیه حکومت ایران چیزی نمیگفت. دوستی او، با صاحب دکان ما، عبدالرضا، به این سبب بود که، هر دوی شان مخالف خلیفه اسلام واقع در استانبول بودند. اما این جوان سنی، فارسی را چگونه میدانست؟ و با عبدالرضا که شیعه بود چگونه میتوانست رفاقت کند؟ درین شهر سنی ها با شیعه ها ملاقات کرده و مانند برادر بچشم میخورند. اکثر ساکنان این شهر هم عربی و هم فارسی میدانستند. کسانیکه ترکی میدانستند نیز زیاد بودند.

محمد نجدی ظاهراً سنی بود. با وجود اینکه اکثریت سنی ها بر علیه شیعه ها سخن می گویند و حتی یک قسمت از آنها شیعه ها را تکفیر می نمایند، او شیعه ها را هیچ نمی رنجانید. محمد نجدی، برای وجوب تابعیت به یکی از مذاهب چهارگانه سنی ها هیچگونه سبب را مشاهده نمی کرد. و میگفت: (در کتاب خداوند در مورد این مذاهب هیچ گونه دلیل وجود ندارد.) و از آیاتی که در این مورد وجود داشت تغافل میکرد. و به احادیث شریف اهمیت نمیداد.

بیاییم به مسئله چهارمذهب: از میان اهل سنت یک قرن بعد از وفات پیغمبر ایشان محمد (علیه السلام) این چهار عالم ظهور نمود: ابوحنیفه، احمد بن حنبل، مالک بن انس و محمد بن ادریس الشافعی. بعضی از خلفا نیز سنی ها را به تقلید از این چهار عالم متبحر و ادار ساختند. و گفتند که، بغیر از همین چهار عالم هیچ کس دیگر نمیتواند در قرآن کریم و سنت اجتهاد نماید، یعنی نمیتواند احکام بیرون آورد. این حرکت باعث گردید، تا درهای علم و ادراک برای مسلمانان مسدود گردد. این منع اجتهاد، به حیث عامل فترت (توقف) اسلام نشان داده میشود.

شیعه ها بمنظور انتشار مذهب خویش از این حرف های نادرست استفاده کرده اند. نفوس شیعه ها به اندازه یک بر دهم (یک دهم) تعداد اهل سنت نبود. اکنون افزایش یافته به تعداد سنی ها رسیده اند. این یک امر طبیعی است. زیرا اجتهاد شبیه یک سلاح است. فقه اسلامی را یعنی علوم احکام را گسترش داده ادراک (اندر یابی) قرآن کریم و سنت را تجدید مینماید. منع اجتهاد نیز همچون سلاح فرسوده است. احکام را در یک چهار چوب معین محدود مینماید. این خود، بستن دروازه ادراک و گوش ندادن به احتیاجات زمان است. آنگاهیکه سلاح تو کهنه و سلاح دشمن مکمل باشد دیر و یا زود پیش آن دشمن محکوم به شکست هستی. گمان میبرم که در آینده نزدیک هوشمندان اهل سنت دروازه اجتهاد را باز خواهند کرد. در صورت عدم انجام این کار، بعد از چند قرن، آنها

اقلیت و شیعه ها اکثریت خواهند شد^[۱].

[ایمان، اعتقاد و چیزهای باور کرده این چهار مذهب اهل سنت با یکدیگر یکسان می باشد. هیچ فرق در میانشان وجود ندارد. تفاوت هایشان تنها در عبادات است. و این نیز برای مسلمانان، سهولتی است. و اما شیعه ها در ایمان به دوازده فرقه جدا گردیده، به حالت سلاح فرسوده شده درآمده اند. اینها در کتاب (ملل و نحل) مفصل تحریر یافته است.]

محمد، جوان خودپسند نجدی در مورد ادراک قرآن کریم و سنت، تابع نفس خود بود. نه تنها به نظریات علمای زمان خود و امامان چهار مذهب، بلکه به نظریات صحابی بزرگ چون ابوبکر و عمر نیز هیچ اعتبار نمیکرد. وقتیکه یک آیت قرآن کریم را، مخالف آنها گمان می برد، چنین میگفت: «پیغمبر گفته است که، (من به شما قرآن و سنت را واگذاشتم). نگفته است که: (من به شما قرآن، سنت، صحابه و علمای مذاهب را واگذاشتم)^[۲]». بنابراین برای هر کس تابع شدن به قرآن و سنت فرض است، ولو اینکه به اقوال مذاهب و به فرموده های صحابه و علماء هر اندازه مخالف هم باشد^[۳].

(۱) به علماء متبحریکه احکامی را که در نصوص، یعنی در آیات کریمه و احادیث شریف بطور واضح بیان نشده، غامض و سر بسته بیان گردیده است، بتوانند درک نمایند، (مجتهد) گفته میشود. شرایطی که برای مجتهد شدن لازم می باشد، در کتابهای (سعادت ابدیه) و (منافع نافع) ما مفصلاً تحریر گردیده است. چهار صد سال بعد از هجرت رسول الله (صلی الله علیه و سلم) عالمی که به این شرایط مالک باشد، نرسید. دشمنان اسلام و ذنادیق به همین بهانه که می گفتند: (ما اجتهاد میکنیم)، به از پا درآوردن اسلامیت از درون مبادرت ورزیدند. در حالیکه مجتهدان، احکام هر گونه حوادثی را که تا قیامت بظهور خواهد آمد از نصوص دریافت کرده اند و همه اینها در کتابهای اهل سنت تحریر یافته است.

(۲) محمد نجدی، با این سخنان احادیث شریفی را که، تابعیت به اصحاب کرام را امر مینماید، انکار میکند.
(۳) اکنون در همه کشور اسلامی، افراد جاهل و خائن، در لباس شخصیت دینی، به علمای اهل سنت تعرض میکنند و در مقابل اخذ پول هنگفت از عربستان سعودی، وهابیت را مدح مینمایند. همه شان در هر جا از سخن فوق الذکر محمد نجدی، به مثابه سلاح استفاده مینمایند. در حالیکه هیچ يك از سخنان اصحاب کرام،

در منزل عبدالرضا در بحث روی دسترخوان، میان محمد نجدی و شخص مهمان در آنجا، بنام شیخ جواد قمی که یکی از علمای اهل تشیع بود چنین مناقشه ای سپری شد:

شیخ جواد - در حالیکه مجتهد بودن علی را قبول میکنی، چرا مانند تشیع به وی تابع نمیشوی؟

محمد نجدی - زیرا علی نیز مانند عمر و سایر صحابی دیگر است. قول او حجت شده نمیتواند. تنها قرآن و سنت میتواند حجت شود. [در حالیکه سخنان همه اصحاب کرام حجت است. پیغمبر ما، تابعیت از هر کدام ایشان را بما امر نمود^[۱].]
شیخ جواد - بنابر اینکه پیغمبر ما میگوید: (من شهر علم هستم، علی نیز دروازه آنست)، آیا موجودیت یک فرق در میان علی و دیگر صحابیها لازم نمی افتد؟
محمد نجدی - اگر سخن علی حجت می بود، پیغمبر مگر نمیگفت، (من به شما، قرآن، سنت و علی را واگذاشتم)؟

شیخ جواد - بلی، میتوان قبول کرد که چنین گفته است. زیرا در یک حدیث شریف دیگر گفته است که، (کتاب خدا و اهل بیت را وامیگذارم). و علی بزرگترین اهل بیت است.

محمد نجدی، چنین گفتن پیغمبر را انکار کرد.

شیخ جواد، نیز با دلایل قناعت بخش، محمد نجدی را خاموش ساخت.
ولی محمد نجدی، با اعتراض گفت: (شما ادعا میکنید که پیغمبر چنین گفته است: (من به شما کتاب الله و اهل بیت خود را وامیگذارم). بسیار خوب، سنت

چهار امام [امامهای چهار مذهب بر حق، یعنی مذاهب حنفی، شافعی، مالکی و حنبلی] و علمای اهل سنت به قرآن کریم و احادیث شریف، مخالف نیستند. به اینها هیچ يك علاوه نیافزوده، آنها را توضیح و تشریح نموده اند. وهابی ها، مانند انگلیس ها، با دروغ ها مسلمانان را فریب میدهند.
(۱) آنکسی را که به مشاهده روی مبارك و جمیل حضرت محمد (صلی الله علیه و سلم) مشرف شده باشد (صحابی)، چندین تن از ایشانرا، (صحابه) ویا (اصحاب) گفته می شود.

رسول الله در کجا ماند؟).

شیخ جواد - سنت رسول الله، ایضاح قرآن است. رسول الله (کتاب خدا و اهل بیت را میگذارد) گفته است. مقصد از کتاب الله، سنت او نیز می باشد، که ایضاح کتاب الله است.

محمد نجدی - در حالتیکه سخنان اهل بیت ایضاح قرآن است، پس ایضاح آن، با احادیث چه لزومی دارد؟

شیخ جواد - بعد از وفات حضرت محمد، امتان وی، به یک تفسیر قرآن که جوابگوی نیازهای زمان باشد، احتیاج نشان دادند. از همین سبب است که حضرت پیغمبر تابع شدن به قرآن را که اصل و عمده است و تابع شدن به اهل بیت را که قرآن را به طوری تفسیر کرده است که به احتیاجات زمان بتواند جواب بدهد، به امت خود امر کرده است.

ازین مناقشه خیلی خوشم آمد، محمد نجدی در مقابل شیخ جواد پیر، مانند گنجشکی به دست صیاد، خاموش و ساکت ماند.

آنچه را که جستجو می‌کردم در وجود محمد نجدی یافته بودم. زیرا بیحرمتی وی نسبت به علمای معاصر، به چهار خلیفه نیز اهمیت ندادنش، در مورد درک قرآن و سنت صاحب دید مستقل بودنش، از ضعیف ترین نقاط او برای بدست آوردن و بدام انداختنش بود. این جوان مغرور کجا و آن احمد افندی کجا که در ترکیه نزدش آموزش دیده بودم! آن عالم، مانند سلف هایش به کوه شباهت داشت. هیچ قوتی نمیتوانست او را از جایش بیجا سازد. زمانی که میخواست اسم ابوحنیفه را بزبان بیاورد، برمیخاست و وضو میگرفت. و آنگاهی که میخواست کتاب حدیث بخاری را بگیرد نیز برخاسته وضو میگرفت. سنی ها به این کتاب بی نهایت اعتماد میکنند.

اما، محمد نجدی، ابوحنیفه را استخفاف میکرد. و میگفت: (من از ابوحنیفه

خوبتر میدانم^[۱] علاوه برین ادعا میکرد که نصف کتاب (بخاری) باطل است^[۲].

[هنگامیکه خاطرات هیمفر را به ترکی ترجمه میکردم، حادثه ذیل به یادم آمد: در یک لیسه (دبیرستان) معلم بودم. در حین درس، یکی از شاگردانم پرسید: (استاد! آیا مسلمانی که در جنگ بمیرد، شهید میشود؟)؛ گفتم: (بلی میشود.)؛ گفتم: (آیا پیغمبر این را خبر داد؟)؛ گفتم: (بلی)؛ گفتم: (اگر در بحر غرق شود، نیز شهید میشود؟)؛ گفتم: (بلی میشود و هم ثواب آن بمراتب بیشتر میشود.)؛ گفتم: (اگر از طیاره فرو افتد نیز شهید میشود؟)؛ گفتم: (بلی میشود.)؛ گفتم: (آیا پیغمبر ما ازین ها نیز خبر داده است؟)؛ گفتم: (بلی خبر داده است)؛ به شیوه یک قهرمان خنده کنان گفتم: (استاد، آنزمان طیاره وجود داشت؟)؛ گفتم: (فرزندم! پیغمبر ما ۹۹ اسم دارند. هر اسم شان بیانگر یک صفت مقبول شان است. یک اسم شان (جامع الکلم) است. چیزهای زیادی را با یک کلمه میفهمانند. اینک پیغمبر ما فرموده اند که: (کسی که از جای مرتفع فرو بیافتد شهید میشود.) طفلک، این جواب مرا با تفکر و حیرت استقبال نمود. مانند این در قرآن کریم و احادیث شریف، احکام و کلمات زیادی یعنی اوامر و نواهی زیادی وجود دارد که هر کدام معانی مختلف را بیان میفرماید. به دریافت این معانی و انتخاب کردن معنی لازمه از بین آنها (اجتهاد) کردن گفته میشود. برای اینکه بتوان اجتهاد کرد، لازم و ضروری است که عالم عمیق و متبحر بود. از همین سبب، سنی ها، اجتهاد کردن جاهلان را منع نموده اند. این، به معنی ممنوع کردن اجتهاد نیست. بخاطر اینکه بعد از چهار قرن از هجرت، مجتهد مطلق [عالم متبحر] هیچ نرسید، اجتهاد صورت نگرفته، دروازه اجتهاد خود بخود مسدود گردیده است.

(۱) (الآن، بعضی بی مذهبان جاهل نیز چنین میگویند. اکنون اینگونه سخنان از بعضی احمقان و جاهلان که بعنوان پروفیسور یاد میشوند شنیده میشود. احادیث شریفی که در صفحه ۴۲۲ کتاب (سعادت ابدیه) ذکر شده، اینها را مفصلاً خبر میدهد.

(۲) (این وضعیت نشان میدهد که او از علم حدیث کاملاً بیخبر است.

نزدیک به قیامت، حضرت عیسی (علیه السلام) از آسمان فرود خواهد آمد و حضرت مهدی ظهور خواهد کرد و اجتهاد خواهند کرد.

پیغمبر ما (صلی الله علیه و سلم) فرموده اند: (بعد از من مسلمانان به هفتاد و سه فرقه جدا خواهد شد، تنها یک فرقه آن به جنت خواهد رفت) وقتی پرسیدند که، (کیستند آن فرقه؟) فرمودند: (تابع شده گان به من و اصحاب من) و نیز در یک حدیث شریف فرمودند که، (اصحاب من چون ستارگان آسمان اند؛ به هر کدام آن تابع شوید به هدایت نائل میشوید). یعنی، به راه راست، براهی که به بهشت میرد مشرف میشوید. یک نفر یهودی از اهل یمن بنام عبدالله بن سبا برای اهدام اسلامیت از درون، دشمنی به اصحاب کرام را در میان مسلمانان برانگیخت. به جاهلانی که به این یهودی فریب خورده و به اصحاب کرام دشمنی میورزند (شیعی) گفته شد. به آنانی که به احادیث شریف پیروی نموده اصحاب کرام را دوست دارند و به ایشان متابعت می کنند، (ستی) گفته شد.]

من با محمد نجدی بن عبدالوهاب، یک رابطه رفاقت بسیار نزدیک را برقرار نمودم. همیشه او را مدح و ستایش میکردم. یکروز به او گفتم: (تو از عمر و علی بزرگتر هستی اکنون اگر پیغمبر زنده می بود نه آنها را، بلکه ترا بخود خلیفه تعیین میکرد. من امیدوار هستم که اسلام بر بالای دستان تو تجدید گردیده مرتفع شود. تو یگانه عالمی هستی که اسلام را به دنیا انتشار خواهی داد). با محمد پسر عبدالوهاب، تصمیم گرفتیم، تا قرآن کریم را کاملاً، مطابق مفکوره های خویش و بطور مخالف به تفاسیر صحابی، امامان مذاهب و مفسرین، تفسیر نمائیم.

قرآن را میخواندیم و در مورد بعضی از آیات بحث میکردیم. مقصد من از این کار بدام افکندن محمد بود. اساساً او نیز خود را مانند یک انقلابی جلوه داده و بخاطر اینکه اعتمادم را بیشتر کسب کند، نظریات و مفکوره های مرا با ممنونیت استقبال میکرد.

باری به او گفتم: (جهاد فرض نیست).

وی گفت: (در حالیکه خداوند میفرماید، (با کفار محاربه نمائید)^[۱] چطور فرض نباشد؟)

من گفتم: (برایم بگو، با وجود اینکه خداوند گفته است: (با کفار و منافقان جهاد کن)^[۲] چرا پیغمبر با منافقان جهاد نکرد؟) [در حالیکه در کتاب (الْمَوَاهِبُ الدُّنْيَا) تحریر یافته است که، با کفار بیست و هفت بار جهاد نموده است. شمشیرهایشان در موزیم (موزه) استانبول به محضر عام به نمایش گذاشته شده است. منافقان، مسلمان به نظر میرسیدند. روزها با رسول الله (صلی الله علیه و سلم) در مسجد نبوی نماز میخواندند. رسول الله (صلی الله علیه و سلم) آنها را میشناختند. اما به هیچ یک از ایشان نگفتند که تو منافق هستی. اگر با ایشان محاربه نموده آنها را میکشتمند، گفته میشد که: (محمد (علیه السلام)، کسانی را که به وی ایمان آورده بودند، به قتل رسانیده است). به همین سبب با منافقان توسط (سخن) جهاد نمود. زیرا جهادیکه فرض می باشد، با بدن، مال و سخن انجام داده می شود. آیت کریمه فوق الذکر، جهاد کردن با منافقان را امر میکند. چگونه انجام دادن این جهاد توضیح داده نمیشود. پیغمبر ما (صلی الله علیه و سلم) به مقابل کفار با محاربه، به مقابل منافقان با وعظ و نصیحت جهاد کردند.]

- او گفت: (پیغمبر توسط زبان با ایشان جهاد نموده است.)

- من گفتم: (جهادی که فرض میباشد، آیا جهادیکه با زبان انجام داده میشود، است؟)

- او گفت: (رسول الله با کفار محاربه نموده است.)

- من گفتم: (پیغمبر با کفار به خاطر مدافعه از خود جهاد نمود، زیرا

(۱) سوره توبه، آیت هفتاد و سوم.

(۲) سوره توبه، آیت هفتاد و سوم.

کفار میخواستند او را به قتل برسانند.) او سرش را به معنی بلی تکان داد.

- باری برایش گفتم: (نکاح متعه) یعنی (صیغه) جائز است.

- او گفت: (جائز نیست).

- من گفتم: (الله تعالی میفرماید: (در مقابل استفاده تان از آنان، مهری را

که قرار بسته شده، به ایشان بدهید * النساء: ۲۴))^[۱]

- او گفت: (عمر، در زمان حیات پیغمبر، دو متعه (صیغه) موجود را منع

کرد. و بیان نمود که به کسیکه این را انجام دهد، جزاء داده خواهد شد).

- من گفتم: (تو، هم میگویی که، از عمر بهتر میدانم و هم به او تابع

میشوی. چه رسد که، عمر میگفت: (پیغمبر حلال میکرد، من ممنوع میکنم)^[۲].

تو، چرا قرآن و سخنان پیغمبر را گذاشته، به سخنان عمر پیروی میکنی.)

او جواب نداد، دانستم که قانع شده است.

در آنوقت میدانستم دل محمد نجدی زن میخواهد، او مجرد بود. به او گفتم:

(بیا، هر کدام ما زنی به نکاح متعه (صیغه) بگیریم. با آنها عشرت میکنیم). با تکان

سر قبول نمود. این فرصت را غنیمت بزرگ دانستم و پیدا کردن یک زن را بخاطر

خوشگذرانی، به وی وعده سپردم. هدف من شکستادن هراس وی از آنها بود.

ولی وی شرط گذاشت که این مسئله در میان خود ما بطور یک راز پنهان بماند،

و اسمش را نیز به آن زن نگویم. با شتاب نزد زن های نصرانی که از طرف وزارت

(۱) نکاح متعه (صیغه) به زندگی مترسی کنونی (زندگی کسانی که با معشوقه خود بی نکاح بسر می برند)

شبهات دارد. شیعه ها اینرا جائز میدانند.

(۲) حضرت عمر (رضی الله عنه)، چنین نگفته است. جاسوس انگلیس مانند همه نصرانیها، از اینکه به

حضرت عمر (رضی الله عنه) دشمن می باشد، با این سخنان خود نیز به وی تعرض کرده است. در الحجج

القطعیة) میگوید که، حضرت عمر (رضی الله عنه) گفت که، رسول الله (صلی الله علیه وسلم) متعه (صیغه)

را ممنوع کرده، و چیزی را که رسول الله آنرا ممنوع ساخته او نیز اجازه نمیدهد. همه اصحاب کرام این

سخنان خلیفه را تصدیق و تقویت نمودند. در میانشان حضرت علی (کرم الله وجهه) نیز وجود داشت.

مستعمرات به خاطر به فساد کشانیدن جوانان مسلمان به آنجا فرستاده شده بودند، رفتم. به یک تن از آنها مسئله را فهماندم. وقتی قبول کرد، ویرا صفیه نام نهادم. محمد نجدی را به خانه او بردم. در خانه تنها صفیه بود. او را با محمد نجدی برای یک هفته نکاح نمودیم. او نیز بعنوان (مهر) به زن یک اندازه طلا داد. من از خارج و صفیه از داخل محمد نجدی را به فریب دادن آغاز نمودیم. صفیه، محمد نجدی را بشکل بسیار خوب به قبضه خود گرفت. در اصل، او نیز به بهانه اجتهاد و آزادی مفکوره (فکر)، لذت نفسانی مخالفت به اوامر اسلامی را احساس نموده بود.

روز سوم بعد از نکاح متعه (صیغه)، با او مناقشه خیلی طولانی، درباره حرام نبودن شراب، انجام دادم. او هر چند که آیات و احادیث مبنی بر حرام بودن شراب آورد، اما من همه آنها ابطال نمودم. و در نهایت گفتم: (یزید، خلفای عباسی و اموی شراب مینوشیدند. این یک حقیقت است. آیا همه آنها در گمراهی بوده و تنها تو براه راست هستی؟! بدون شک، ایشان بیشتر از تو، قرآن و سنت را میدانستند. ایشان از مفاهیم قرآن و سنت، نه حرام بودن شراب را، بلکه مکروه بودنش را درک کرده بودند. در کتب یهودی ها و نصرانیها نیز مباح بودن شراب ذکر گردیده است. همه ادیان اوامر خداوند اند. حتی نظر به روایتی، عمر، تا نزول آیت، (پس آیا هستید شما باز ایستادگان؟ [صرف نظر کنندگان؟]^[۱]) شراب می نوشیده است. اگر حرام می بود، پیغمبر او را مجازات میکرد. بر حسب اینکه پیغمبر، او را مجازات نکرد، شراب حلال است.) [حال آنکه، حضرت عمر (رضی الله عنه) قبل از حرام گردانیدن آن می نوشیده است. بعد از اینکه آن حرام گردانیده شد هرگز ننوشیده است. شراب نوشیدن بعضی از خلفای اموی و عباسی نشان دهنده و دلیل مکروهیت شراب نیست؛ بلکه فاسق بودن ایشان را و

(۱) سوره مائده، آیت ۹۱.

مرتکب شدن آنها را به کار حرام، نشان میدهد. زیرا آیت کریمه ایکه جاسوس ذکر میکند، و آیات مبارک دیگر و احادیث شریف، همه حرام بودن شراب الکولی (الکلی) را بیان میفرماید. در (ریاض الناصحین) میگوید که، (در ابتدا شراب نوشی جائز بود، حضرت عمر، سعد بن وقاص، قسمتی از صحابی کرام شراب مینوشیدند. بعداً با نزول آیت ۲۱۹ سوره بقره، بیان شد که گناه آن بسیار است. بعدها آیه ۴۲ سوره نساء نازل گردید، و چنین فرموده شد: (در حالت مستی به نماز نزدیک نشوید!). در نهایت با آمدن آیت ۹۳ سوره مائده شراب حرام گردانیده شد. در حدیث شریف: (چیزی که زیاد آن مست میسازد، اندک آن نیز حرام است.) و (شراب بزرگترین گناه از گناهانست) و (با باده نوش رفاقت نکنید! به جنازه اش نروید! از او دختر نگیرید و به او دختر ندهید) و (شراب نوشی همچون بت پرستی است) و (لعنت خداوند بر شراب خور، شراب فروش، شراب ساز و شراب ده باد.) فرموده شد.]

محمد نجدی گفت: «نظر به بعضی روایات، عمر، شراب را با آب آمیخته مینوشیده است. و میگفته است اگر سرمست نسازد، حرام نیست. نظر عمر، درست است. زیرا، در قرآن گفته میشود که: (شیطان، توسط شراب و قمار میخواهد که در میان شما بغض و عداوت بیندازد و شما را از نماز و ذکر الله باز دارد. دیگر، آیا از اینها صرف نظر می کنید؟) [۱]. آنگاه که شراب سرمست نسازد، به گناهی که در آیت بیان شده است، سبب نمیشود. بنابراین وقتیکه اگر شراب سرمست نسازد، حرام نیست [۲].»

مناقشه ای را که در میان ما، در مورد شراب انجام یافت به صفیه فهماندم.

(۱) سوره مائده، آیت ۹۱.

(۲) در حالیکه پیغمبر ما فرمود که، (چیزیکه زیاد نوشیدن آن سرمست کند، کم نوشیدن آن بمقداریکه سرمست نکند نیز حرام است.)

و به او تنبیه نمودم که، یک شراب قوی را به وی بنوشاند. بعداً، او گفت: (گفته ترا انجام دادم، شراب را نوشانیدم. رقص کرد، آنشب با من چند بار همبستر شد.) به اینترتیب به همکاری صفیه، محمد نجدی را بسیار خوب به کف درآوردیم. حین وداع، وزیر مستعمرات، به من گفته بود که، (ما اسپانیا را از کفار [مقصودش مسلمانان است] به توسط زنا و شراب بدست آوردیم. باز هم توسط این دو قوت، تمام سرزمین های خویشرا واپس بگیریم.) اکنون درک میکنم که چقدر حق به جانب بوده است.

روزی به محمد نجدی مسئله روزه را باز کردم و گفتم: (در قرآن گفته شده است، (روزه گرفتن برای شما با خیرتر است)^[۱]. فرض بودنش گفته نشده است. درین صورت، روزه در دین اسلام سنت است، فرض نیست). به این پیشنهاد من اعتراض نموده گفت: (آیا تو میخواهی مرا از دینم، بیرون کنی؟) من به او گفتم: (دین، پاکی قلب، سلامتی روح، و تجاوز نکردن به حقوق دیگران است. پیغمبر مگر نگفته است که، (دین محبت است)؟ الله نیز در قرآن کریم آیا نفرموده است که، (تا وقتی که برایت یقین حاصل شود، پروردگارت را عبادت کن)^[۲]، درین صورت، وقتی به انسان، در مورد الله و روز قیامت یقین حاصل شده، قلبش نیکو و عملش تمیز گردد، با فضیلت ترین انسانها میشود). در مقابل این سخنانم، سر خود را به مفهوم (نه! درست نیست) تکان داد.

باری، به او گفتم که، (نماز فرض نیست). گفت: (چطور فرض نیست؟). جواباً گفتم: (خداوند در قرآن میفرماید که، (بخاطر ذکر کردن من نماز بگذار)^[۴].

(۱) سوره بقره، آیت ۱۸۴.

(۲) سوره حجر، آیت ۹۹.

(۳) همه کتب اسلامی میگویند که درینجا (یقین) بمعنی مرگ است. این آیه کریمه بمعنی (تا مرگ عبادت نما) میباشد.

(۴) سوره طه، آیت ۱۴.

درین صورت مقصد از نماز ذکر خداوند است. بنابراین میتوانی بجای اینکه، نماز بخوانی، خداوند را ذکر بکنی.)

او نیز گفت: (بلی! بعضی کسان در اوقات نماز به جای نماز، الله تعالی را ذکر می کرده اند)^[۱]. من نیز ازین سخنان وی بسیار مسرور شده بودم. برای به پیش بردن این مفکوره بسیار تلاش کردم و قلب او را بدست آوردم. بعدها دیدم که به نماز اهمیت نمیدهد. گاهی ادا مینماید و گاهی هم نینماید. بخصوص نماز بامدادش زیاد فوت میشد. زیرا، تا نیمه های شب با او صحبت نموده به خواب او مانع میشدم. ازینکه در صبح کم قوت می بود، به نماز صبح نمیتوانست برخیزد. آهسته آهسته به فرو انداختن لباس ایمان از شانہ محمد نجدی آغاز نمودم. روزی در مورد پیغمبر نیز میخواستم با او مناقشه نمایم، برایم گفت: (اگر ازین به بعد درین موضوعها با من صحبت نمایی، در بین ما فاصله و خنکی به میان خواهد آمد، با تو علاقه خود را قطع خواهم نمود). از نابود شدن همه موفقیت هایم در یک لحظه، به هراس افتاده، از صحبت در مورد پیغمبر صرف نظر کردم.

انتخاب راه دیگری به غیر از تشیع و تسنن را به او تلقین کردم. او نیز این مفکوره مرا اهمیت میداد. زیرا یک انسان مغرور بود. عنان اختیار او را به کمک صفیہ بدست آوردم.

باری به او گفتم: (پیغمبر، اصحاب خود را با یکدیگر برادر خوانده بود. آیا این درست است؟). گفت: (بلی!). با شنیدن این جواب پرسیدم: (احکام اسلام، موقت است یا متداوم؟). گفت: (متداوم است. زیرا حلال محمد پیغمبر تا قیامت حلال و حرام تا قیامت حرام است). من گفتم: (درین حالت، بیا من و تو

(۱) پیغمبر ما فرمودند: (نماز ستون دین است، کسی که نماز را ادا میکند، دین خود را اعمار می کند. آنکه ادا نمیکند دین را برهم میزند.) و (نماز را مانند آنکه من ادا میکنم ادا کنید). به این گونه ادا نکردن نماز، گناه بزرگ است. درست ادا کردن نماز، علامت پاکی قلب است.

با یکدیگر برادر شویم). و با او برادر شدیم.

بعد از آن روز از او هیچ جدا نشدم. حتی در حین سفر نیز با هم یکجا بودیم. به وی بسیار اهمیت میدادم. زیرا درختی که ارزشمندترین ایام جوانی ام را برایش صرف نموده غرس نموده (نشانده) بودم، به میوه دادن آغاز نموده بود. به لندن، به وزارت مستعمرات در هر ماه گزارش میفرستادم. جواب های واصله نهایت تشویق کننده و جسارت بخش بود. محمد نجدی در استقامت راهی که برایش کشیده بودم قدم میزد. وظیفه من آن بود که، حریت، استقلال و شکاکیت (شبهه گری) را به او تلقیح نمایم. به او میگفتم که آینده اش درخشان خواهد بود و او را بسیار ستایش میکردم.

یک روز، چنین یک خواب ساختگی را برای او پرداختم: (دیشب پیغمبر ما را به خواب دیدم. صفت های او را که از ملاها شنیده بودم بزبان آوردم. در یک کرسی نشسته بود. در اطرافش یک عده از علماء که هیچ یک از ایشان را نمیشناختم جمع بودند. شما داخل شدید. روی تان مانند نور میدرخشید. وقتی پیش پیغمبر رسیدید، پیغمبر از جا برخاست و از میان دو چشم شما بوسه زد و گفت: (تو، همنام من و وارث علم من هستی. در امور دین و دنیا وکیل من هستی) تو گفتی که، (ای رسول خدا! من از اظهار علم خویش در میان انسانها هراس دارم). پیغمبر جواباً گفت: (تو اگر بزرگترین هستی! هیچ مترس).

محمد بن عبدالوهاب، از شنیدن این خواب، از مسرت پرواز میکرد. چندین بار پرسید که آیا راست گفته ام یا نه! من در هر بار سوگند خوردم و گفتم که راست است. تا اینکه او نیز باور کرد و از راست گفتن من مطمئن گشت. گمان می برم که بعد از آن روز، به واضح کردن و اعلام تلقینات من و به بنیاد

گذاری یک مذهب جدید تصمیم گرفت^[۱].

(۱) کتاب (الفجر الصادق) استاد محترم (جمیل صدقی الزهاوی افندی) بغدادی متوفی در سنه ۱۳۵۴ هـ ق [۱۹۳۶ م.] که مدرس (عقاید اسلامیة) در (دارالفنون) استانبول بود، در سنه ۱۳۲۳ هـ ق [۱۹۰۵ م.] در مصر به چاپ رسیده و از طرف کتابخانه حقیقت، به شکل آفسیت تکراراً در استانبول چاپ گردیده است. درین کتاب میگوید: (محمد بن عبدالوهاب، افکار خراب و فاسد فرقه وهابی را، در سال ۱۱۵۰ هـ ق [۱۷۳۷ م.] در نجد اظهار نمود. او در ۱۱۱۱ هـ ق [۱۶۹۹ م.] متولد گردیده و در ۱۲۰۷ هـ ق [۱۷۹۲ م.] وفات نمود. از طرف محمد بن سعود امیر (درعیه)، با خونریزی زیاد مسلمانان، انتشار یافت. در کتاب ترکی (قیامت و آخرت) نوشته شده است که وهابی ها به مسلمانان، گمراه و مضر میگویند. نیز شکنجه هاییکه وهابی ها به مسلمانان روا داشته اند درین کتاب مفصلاً تحریر یافته است. وهابی ها، مسلمانانی را که از خودشان نبودند، مشرک گفتند. و گفتند که: برای همه شان ادای زیارت تکراری حج لازم است. زیرا از ششصد سال به اینطرف مانند اجدادشان اینها نیز کافر اند. کسانی را که دین وهابی را قبول نکرده اند به قتل رسانیدند. اموال شان را غنیمت شمرده به یغما بردند. به محمد (علیه السلام) سخن های زشت و ناسزا بزبان آوردند. کتاب های فقه، تفسیر و حدیث را آتش زدند. قرآن کریم را، نظر به مفکوره خویش غلط تفسیر نمودند. بخاطر فریب دادن مسلمانان، خود را، پیروان مذهب حنبلی معرفی کردند. در حالیکه بسیاری از علمای حنبلی نیز، کتابهایی نوشتند که درین کتابها وهابی ها رد گردیده، بطلان و فاسد بودن آنها بیان شده است. اینها بخاطر اینکه حرام را حلال گفته، پیغمبران و اولیاء را ناقص می شمارند، کافر میشوند. اساس دین وهابیت ده چیز است. ۱- میگویند که، الله، یک موجود مادی است. دست، روی و جهت دارد. [این عقیده شان به باورهای (پدر، پسر، روح القدس) نصرانیها شباهت دارد] ۲- مطابق به ادراک خود به قرآن کریم معنی میدهند. ۳- چیزهایی را که اصحاب کرام بیان فرموده اند انکار میکنند. ۴- ابلاغت و بیاهای علماء را نیز انکار می نمایند. ۵- میگویند که، کسی که، یکی از مذاهب چهارگانه را تقلید نماید کافر میشود. ۶- می گویند که کسانی که وهابی نیستند، کافر میشوند. ۷- میگویند که، اگر کسی، پیغمبر و اولیاء را وسیله ساخته دعا نماید، کافر میشود. ۸- میگویند زیارت کردن قبور پیغمبر و اولیاء حرام است. ۹- میگویند، کسیکه به نام غیر از الله قسم بخورد، مشرک میشود. ۱۰- میگویند که، کسیکه بغیر از خدا نذر کند و در قرب قبر اولیاء حیوان ذبح نماید مشرک میگردد. درین کتاب من، باطل بودن این ده عقیده، با وثائق و اسناد، به ثبوت رسانده خواهد شد. اگر دقت کرده شود این ده اساس دین وهابی، همان معلومات دینی میباشد که از طرف هیمفر به محمد نجدی تلقین شده است. انگلیسها بخاطر پروپاگاندا دین نصرانیت، خاطرات هیمفر را نشر نموده اند. بخاطر فریب فرزندان مسلمان، معلومات اسلامی را دروغ و نادرست تحریر نموده اند. ما نیز این دروغ ها و اتهامات ایشان را تصحیح (اصلاح) نموده، بخاطر نجات جوانان از دام و حیلہ انگلیس ها، این کتاب را به نشر می‌رسانیم.

قسمت اول فصل پنجم

در این ایام که با محمد نجدی بسیار صمیمیت داشتم، به خاطر رفتن به (کربلا) و (نجف)، که شیعه ها به آنجاها محبت زیاد دارند و در عین حال دو مرکز روحانی و علمی اهل تشیع میباشد، از لندن امر واصل شد. به پایان رسانیدن دیدار و ملاقات با محمد نجدی و جدایی از بصره مجبور گردیدم. اما، با این خرسندی از بصره جدا شدم که، در آینده این آدم جاهل و بداخلاق، یک فرقه جدید را بنا خواهد کرد و به انهدام اسلامیت از داخل، سبب خواهد شد و باورهای فاسد این فرقه را خودم تهیه کرده بودم.

خلیفه چهارم اهل سنت و خلیفه اول شیعه ها (علی) در نجف مدفون بوده است. شهر (کوفه) که از نجف به فاصله یک فرسخ یعنی به فاصله یک ساعته راه پیاده قرار دارد، مرکز خلافت علی بود. بعد از کشته شدن علی، فرزندان حسن و حسین او را در خارج کوفه، در جاییکه امروز بنام نجف یاد میشود، مدفون کردند. بعداً نجف به انکشاف نمودن و کوفه به خراب شدن آغاز کرد. شخصیت‌های دینی شیعه، در نجف جمع گردیدند. خانه ها، چارسوها، و مدرسه ها بنا گذاشته شد.

خلیفه ایکه در استانبول بود به اینها انعام و احسان میکرد. زیرا:

۱- حکومت شیعه ایران، شیعه های نجف را حمایت میکرد. اگر خلیفه به امور ایشان مداخله میکرد، مناسبات موجود میان این دو حکومت مکرر گردیده و حتی میتوانست جنگ نیز واقع شود.

۲- در حوالی نجف، مقدار زیادی عشیرت و طائفه های مسلح وجود داشت که، شیعه ها را حمایت می کرد. با وجود اینکه تشکیلات و سلاح های دست داشته آن عشیرت ها، اهمیت چندانی نداشت. خلیفه میتوانست با آنها داخل حرب شود.

۳- شیعه های نجف، مرجع شیعه های هندوستان، آفریقا و تمام دنیا بود. وقتی که خلیفه با ایشان برخورد مینمود، همه شیعه ها به غلیان می آمد.

حسین ابن علی، نواسه پیغمبر، یعنی پسر فاطمه، در کربلا به شهادت رسانیده شد. اهالی عراق، حسین را بخاطر خلیفه انتخاب نمودنش از مدینه فرا خواندند. همینکه او و عائله اش به خاکهای کربلا آمدند، اهل عراق از وعده خویش عدول کردند. به امر خلیفه اموی یزید بن معاویه مقیم در شام، برای دستگیری وی برآمدند. حسین با خانواده اش، در مقابل اردوی عراق تا به سرحد مرگ، قهرمانانه محاربه نمود. اردوی عراق غالب آمد. از آنروز به بعد، شیعه ها، کربلا را به صفت یک مرکز روحانی قبول نمودند. و از هر جا آمده در آنجا جمع میشوند. که شباهت آن در دین نصرانی ما وجود ندارد.

کربلا، یک شهر شیعه ها بوده، در داخل آن مدارس تشیع وجود دارد. او (کربلا) و نجف یکدیگر را حمایت میکنند. با گرفتن امر رفتن به این دو شهر، از بصره به بغداد و از آنجا به شهر حله که در کنار نهر فرات قرار دارد، رفتیم. دجله و فرات از ترکیه سرچشمه گرفته، از عراق گذشته به خلیج بصره میریزد. رفاهیت و زراعت عراق به این دو رود مدیون است.

من بعد از برگشت به لندن به وزارت مستعمرات پیشنهاد نمودم که، برای قبولاندن پیشنهادات ما بر عراق، در حین ضرورت در مورد تغییر مجرای این دو رود یک پلان طرح کرده شود. زیرا با قطع آب، عراق به قبول کردن درخواست های ما، مجبور خواهد شد. از حله به نجف در قیافت یک تاجر آذربایجانی رفتیم. با افراد دینی شیعه، رفاقت و صمیمیت برپا کردم و به فریب دادن آنها آغاز نمودم. در حلقه های (مجالس) درس ایشان اشتراک ورزیدم. اینرا مشاهده نمودم که، طوریکه سنی ها به معلومات فنی (ساینس) می کوشیدند، اینها (شیعه ها) نمی کوشیدند و اخلاق نیکویی که سنی ها داشتند، اینها نداشتند. مثلاً:

۱- با حکومت عثمانی، بغایت دشمنی میکردند. زیرا آنها شیعه، و ترک ها سنی بودند. به سنی ها کافر میگفتند.

۲- علمای شیعه، عیناً مانند کشیش های دوران فترت ما، خود را کاملاً به علوم دینی واگذار کرده و با علوم دنیوی، بسیار کم رابطه میگرفتند.

۳- از حقیقت اسلام و از علویت آن، از ترقیات فن (ساینس) و تخنیک (تکنیک) با خبر نبودند.

با خود گفتم که شیعه ها چه انسانهای زبونی هستند. در حالیکه همه دنیا بیدار بوده، اینها در خواب اند. روزی خواهد آمد که مانند سیل اینها را خواهد برداشت. چند بار ایشان را به قیام در برابر خلیفه، تشویق نمودم. با تأسف، کسی نبود که بمن گوش دهد. بعضی از ایشان بالای من خنده میکردند، گویی به آنها میگفته باشم که دنیا را خراب کنید. زیرا آنها خلافت را مثل یک قلعه تسخیر ناپذیر میدانستند. به تصور ایشان، تنها آنگاهی که مهدی موعود بیاید، از خلافت میتوانستند نجات بیابند.

از دیدگاه ایشان، مهدی، از نسب پیغمبر آمده و در سال ۲۵۵ هجری از انظار غائب گردیده و امام دوازدهم ایشان است. او گویا اکنون زنده بوده و یکروز ظهور نموده، این دنیای پر از ظلم و بی عدالتی را از عدالت پر نور خواهد کرد.

حیرت دارم! شیعه ها چگونه به این خرافات باور مینمایند. اینها به این خرافه نصرانیهای ما شباهت داشت که، باور دارند: (عیسی، خواهد آمد و دنیا را از عدالت پر خواهد ساخت). روزی به یکی از ایشان گفتم: (آیا طوریکه پیغمبر اسلام انجام داد، جلوگیری از ظلم، برای شما نیز فرض نیست؟) جواباً گفت: (خدا به او یاری میرسانید، بدین سبب، او موفق شد تا ظلم را ممانعت کند). گفتم که: (در قرآن کریم آمده است، (اگر شما به دین خدا، یاری برسانید. او نیز به شما یاری خواهد کرد)^[۱]. اگر شما در مقابل ظلم شاه هایتان، دست به

(۱) سوره محمد، آیت ۷، یاری رسانیدن به دین الله تعالی، بمعنی تابعیت به شریعت و به انتشار آن کوشیدن میباشد. عصیان کردن در مقابل حکومت، تخریب کردن دین است.

شمشیرتان بزنید، الله نیز به شما یاری خواهد رسانید). جوابش این بود: (تو، یک تاجر هستی! اینها مسائل علمی اند. به فهم و درک آن عقل تو یاری نمیدهد).

مقبره امیرالمؤمنین علی بسیار تزئین شده بود. یک پیشگاه و روضه زیبا، یک قبه بزرگ طلائی پوش، و دو مناره بزرگ داشت. هر روز به تعداد زیاد شیعه ها این مقبره را زیارت میکردند و با جماعت نماز میخواندند. هر یک از زائرین، ابتدا سر خود را پائین نموده، آستان مقبره را میبوسیدند. بعداً به قبر سلام میدادند. اولاً اجازه خواسته، بعداً داخل میشدند. مقبره دارای روضه (احاطه) بزرگ بوده، درین روضه اطافهای زیادی برای زائرین و افراد دینی وجود داشت.

در کربلا، شبیه مقبره علی، دو مقبره دیگر وجود داشت. اولین مقبره حسین و دومینش مقبره برادرش (عباس) است که با او در کربلا یکجا به شهادت رسانیده شده بود. شیعه ها، آنچه را که در نجف انجام میدادند، عیناً در کربلا نیز عملی میکردند. اقلیم کربلا بهتر از نجف بود. در اطرافش باغچه های زیبا و آبهای جاری وجود داشت.

در سفر عراق، با یک منظره ایکه، به قلبم فراخی می بخشید، روبرو شدم. بعضی حوادث، خبر میداد که از پا درآمدن حکومت عثمانی نزدیک است. زیرا والی ایکه از طرف حکومت استانبول مقرر شده بود، یک آدم جاهل و ظالم بود. آنچه دلش میخواست انجام میداد. مردم از او راضی نبودند. سنی ها، بخاطر اینکه والی، آزادی هایشان را تحدید میکرد و به ایشان ارزشی قائل نبود، و شیعه ها نیز، با اینکه در بین شان اشخاص مستحق و سزاوار به ولایت، از نسب پیغمبر، از سادات و اشراف وجود داشت، از اداره شدن از طرف یک والی تُرک، ناراحت بودند.

وضعیت شیعه ها بسیار وخیم بود. در میان کتافات و ویرانی ها زندگی داشتند. راه ها امنیت نداشت. قطاع طریقان دائماً کاروان ها را تعقیب میکردند. اگر به آنها عساکر رفاقت نمیکرد، فوراً به کاروان حمله ور میشدند. به این خاطر،

اگر حکومت همراه آنها یک مفرزه عسکر نفرستد، کاروان براه نمی افتاد. در میان عشایر شیعه نزاع و جدال زیادی وجود داشت. هر روز یکدیگر را به قتل رسانیده، تاراج میکردند. جهالت به شکل وحشتناک شایع بود. این وضعیت شیعه ها، زمانهایرا به من یادآوری میکرد که در آن وقت، کلیساها اروپا را استیلا نموده بود. بغیر از افراد دینی نجف و کربلا و یک عده اقلیت وابسته به آنها، از هزار تن شیعه، یک تن نیز خواننده و نویسنده نبود.

حیات اقتصادی، کاملاً برهم ریخته بود. انسانها در میان فقر و نیازمندی بر خود می پیچیدند. و چرخ دولت نیز به حالت توقف درآمده بود. شیعه ها به حکومت خیانت می ورزیدند.

دولت و مردم، به یکدیگر، با دیده شک و ناباوری مینگریستند. و ازین سبب در میانشان همکاری وجود نداشت. افراد دینی شیعه ها، خود را به بد گویی و مذمت سنی ها واگذار نموده، از علوم دنیوی دست و دامن کشیده بودند.

در حدود چهار ماه، در کربلا و نجف ماندم. در نجف، یک مریضی شدید را گذراندم. حتی از خود امیدم را قطع نموده بودم. سه هفته مریض ماندم. به یک داکتر مراجعت کردم. بمن بعضی دواها را داد. با خوردن ادویه صحتم رو به بهبودی رفت. در مدت مریضی ام در یک خانه زیرزمینی می ماندم. صاحب خانه ام، به خاطر اینکه مریض بودم، در مقابل یک اجرت ناچیز، غذا و علاج تهیه میکرد و از خدمتگذاری به من ثواب بزرگی را انتظار میکشید. زیرا من ظاهراً، یک زائر آستان امیرالمؤمنین علی بودم. در روزهای اول مریضی ام، طیب، تنها خوردن آب یخنی مرغ را تجویز نمود. بعداً خوردن گوشت آنرا نیز اجازه داد. در هفته سوم، شوربای برنج خوردم. بعد از صحت یابی به بغداد رفتم. درباره نجف، بغداد، حله و مشاهداتی که در راه بمن رخ نموده بود، یک گزارش طولانی به مقدار صد صفحه تهیه نمودم. گزارش خود را، به نماینده وزارت

مستعمرات در بغداد، تسلیم نمودم. در مورد اینکه، آیا در عراق بماتم ویا به لندن بازگردم، به امر وزارت منتظر شدم.

برگشت به لندن را آرزو میکردم. زیرا مدت طولانی در غربت بودم. وطنم و عائله ام را خیلی حسرت میکشیدم. خصوصاً پسر، رسبوتین^[۱] را که بعد از به سفر برآمدن من، چشم به دنیا گشوده بود، میخواستم بینم. به همین سبب در ضمیمه گزارشم، اجازه برگشتم را، برای مدت کوتاهی هم باشد، طلب نمودم. میخواستم، انطباعهای سه ساله خود را، متعلق به سفر عراق، شفاهاً بیان نموده، و یک کمی هم استراحت نمایم.

نماینده وزارت در عراق، بخاطر اینکه هیچ کسی به شبهه نیافتد به من تنبیه کرد که با او زیاد تماس نگیرم و یک اطاق از سرای (مسافرخانه) های کنار رود دجله به کرایه بگیرم. و گفت: (حین رسیدن پست از لندن، جواب وزارت را به تو اطلاع خواهم داد). من آن زمان که در بغداد بودم، فاصله معنوی را که میان بغداد و استانبول که مرکز خلافت است، وجود داشت، مشاهده کردم.

در وقت رفتنم از بصره به کربلا و نجف، خیلی در تشویش بودم؛ ازینکه محمد نجدی از راهی که برایش نشان داده بودم منحرف گردیده، مبادا برگشته باشد. زیرا او، یک انسان خیلی متحول و بسیار عصبی بود. و از ضایع شدن همه آما لم که بالای او انشاء کرده بودم می ترسیدم.

هنگامیکه از او جدا میشدم؛ فکر میکرد تا به استانبول بیاید. بخاطر انصراف ازین مفکوره اش تلقینات زیادی کردم. و گفتم: (از این بسیار تشویش دارم که، بعد از رفتنت به آنجا، سخنی صرف کنی که ترا تکفیر نمایند و بکشند.)

مقصد دیگری داشتم. در هراس بودم، ازینکه بعد از رفتن به آنجا با علمای متبحر اهل سنت دیدار نموده، به رهنمائی آنها غلطی ها و انحرافات خود را تصحیح

ساخته، به اعتقاد اهل سنت برگردد و همه آلام به هدر رود. زیرا در استانبول علم و اخلاق نیکوی اسلامی وجود داشت.

وقتی که درک کردم، محمد نجدی نمیخواهد در بصره بماند؛ رفتنش را به شیراز و اصفهان توصیه کردم. زیرا این دو شهر نهایت زیبا بودند. و مردم آن نیز شیعه بودند. و هیچ احتمالی نبود که شیعه ها به محمد نجدی تأثیری نمایند. زیرا، در شیعه ها، علم و اخلاق نقصان بود. به این ترتیب، از عدم برگشت او از راهی که تهیه کرده بودم مطمئن شدم.

وقتی از او جدا میشدم، به او گفتم: (به تقیه باور داری؟) جواباً گفت: (بلی باور دارم، زیرا یک صحابی، در آنوقت که از طرف مشرکان، مورد ظلم قرار گرفته، پدر و مادرش به قتل رسانیده شده بود، (تقیّه) نموده، شرک اظهار نموده بود. در مقابل این، پیغمبر نیز، به وی هیچ چیزی نگفته بود). من نیز گفتم: (در میان شیعه ها تقیه نموده، سنی بودند را اظهار نکن، تا بر سرت فلاکتی و بلائی نیاورند. از مملکت شان و علمایشان استفاده نما. عادات و مذهب شان را بیاموز. زیرا اینها اشخاص جاهل و عنود اند.)

وقتی از آنجا جدا میشدم، یک مقدار پول به عنوان ذکات دادم. ذکات، یک مالیه (رسوم) اسلامی میباشد که برای توزیع به محتاجان گرفته میشود. علاوه بر آن بخاطر سواری، یک حیوان گرفته به وی هدیه نمودم. به اینترتیب جدا شدم. بعد از جدایی، با او ارتباط قطع گردید. ازین سبب نهایت ناراحت بودم. هر دوی ما به نیت برگشت به بصره از هم جدا شدم. با هم قرار گذاشتیم که: (هر که پیشتر برگردد و اگر رفیقش را نیابد، یک نامه نوشته به عبدالرضا بگذارد).^[۱]

وحشت انگلیس

(۱)

۱- در تقویم دیواری ۲ جولای (ژولای) ۱۹۹۵م. روزنامه ترکیه گفته میشود که، یک شبکه انگلیسی تثبیت گردید که، از کشورهای فقیر، اطفال را دربروده، تجارت نقل اعضای بدن اطفال (جراحی پیوندی) را

به عمل می‌آورند. در یک خبر واصله از برازیل، میگوید که، در شهر کامبریج، تشکیلات قاچاقچیان بین المللی نقل اعضای بدن (جراحی پیوندی)، در مورد اطفال ربوده شده، تحقیقات بعمل می‌آورند. چنین تثبیت گردیده است که بعضی از شفاخانه های انگلیس، به این اعضای بدن اطفال میل و رغبت نموده، به قیمت های هنگفت می خریده اند.

۲- در تاریخ ۴ جولای (ژولای) ۱۹۹۵م. روز سه شنبه روزنامه (ترکیه) گفته میشود که، بخاطر تحصیل دکترا از رشته کیمیا (شیمی)، بیشتر از ۶۰ تن از جوانان مسلمان که به انگلستان رفته بودند، در شهر نیوکاستل که در آنجا انسانهای فقیر و غریب زندگی می نمایند، متمکن شدند. به یکی از محصلین بنام مصطفی ارسلان اوغلی، شب، در حین برگشت به لیلیه (خوابگاه)، دو نفر انگلیسی از کلیسای مجاور برآمده، با سنگ و چوب هجوم آورده، تا بحدیکه بیهوش شد، وی را لت و کوب کردند. بالای وی گاز (نفت) ریختند تا او را آتش بزنند. خوشبختانه چقماق (فندک)شان، درنگرفت. در آن اثنا، یک دختر که از بالکن منزل خویش این حالت را دید، فوراً به پولیس اطلاع داد. جوانانیکه دشمنان اسلام بودند فرار نموده در کلیسای مجاور، پنهان شدند.

۳- در روزنامه مذکور گفته میشود که، در بوسنا، روزانه صدها مسلمان، از اثر زخم و گرسنگی میمیرند. اطفال از فرط گرسنگی می گریند و بیهوش می افتند. پدران و مادران این اطفال که نمی توانند به فریاد فرزندان خود تحمل نمایند، به کوچه ها فرار میکنند. مواد غذایی را که از کشورهای اسلامی می آید صرب ها غصب مینمایند. عساکر ملل متحد که تحت اداره انگلیسها قرار دارند، برای صرب ها جاسوسی مینمایند. در زمانیکه، از وجود مسلمانان خون می جهد، این عساکر و توریست های نصرانی، این دشمنان اسلام که از اروپا آمده، قدح شرافت برمیدارند. جنایاتی که در بوسنا صورت میگردد، از طرف انگلیس ها طرح ریزی شد. در ۱۹۸۸م. در کوسوا آغاز گردانیده شد. میلانویچ به مثابه سمبول انتخاب گردید. انگلیس ها به صرب ها میگویند، (ترسید! ما پشتیبان شما هستیم).

ترجمه شعر ترکی

کافران انگلیس در بلاد اسلام * می یابند احمقانرا و پرورش میدهند آنها را

می آموزند به آنها، راه های هجوم به اسلام را * مرتجع نام میگذازند به تابعان اسلام

میخوارگی، شهوت انگیزی و بی حجابی مُد روز شده * برادری دینی و محبت بر یکدیگر، فراموش میگردد

دشمنان اسلام، می پروراند سگان را * می آورند آنها را بر رأس مسلمانان

همه هجوم می آورند به اسلام و اخلاق * و میدهد جزای آنها را جناب حق

وعده خداوند است در قرآن زیرا * می فرماید: (البته که محافظه خواهم کرد اسلامیت را)

و می فرماید به مسلمانان: (فریب نخورید به دشمنان * سعی و کوشش زیاد کنید و برتر شوید از آن)

قسمت اول فصل ششم

مدتی در بغداد ماندم. بعداً بخاطر برگشت به لندن امر واصل گردید. من نیز برگشتم. در لندن با سکرتر و بعضی از منسوبین وزارت، دیدار نمودم. ایشان را از فعالیت هاییکه در حین سفر طولانی خود انجام داده بودم و از مشاهدات خویش آگاهی دادم. از معلوماتی که در مورد عراق داشتم خیلی ها خوشنود شدند. و ابراز ممنونیت کردند. گزارشاتی را که چندی قبل ارسال کرده بودم، نیز مطالعه نموده بودند. صفیه نیز مطابق گزارش من یک گزارش فرستاده بود. نیز از این مطلع شدم که، در هر سفر من، افراد وزارت مرا تعقیب میکرده اند. و آنها نیز گزارشاتی فرستاده بودند که، به گزارشات من و معلوماتیکه به سکرتر ارائه نموده بودم، مطابقت داشته است.

دبیر (سکرتر) به خاطر دیدار من با وزیر، بمن وقت تعیین نمود. وقتیکه وزیر را در مقامش زیارت کردم، مرا آنچنان استقبال کرد که از بازگشت قبلی ام از استانبول متفاوت بود. دانستم که در قلبش یک جای استثنائی کسب نموده ام. وزیر، ازینکه محمد نجدی را بدست آورده بودم، خیلی ممنون شد و گفت: (او سلاحی بود که وزارت ما آنرا جستجو میکرد. برای او هر گونه وعده بده. اگر تمام مساعی تو به خاطر بدست داشتن وی هم صرف شود، ارزش دارد). من نیز گفتم: (از محمد نجدی بسیار نگران بودم، زیرا ممکن است که از فکرهای خود برگردد). گفت: (تو راحت باش، در زماهایی که از تو جدا بوده از مفکوره هاییکه حاصل کرده بود، جدا نشده است. و جواسیس وزارت ما با او در اصفهان دیدار نموده به وزارت اطلاع داده اند که انحراف ننموده است). با خود گفتم که، (محمد نجدی چگونه میتواند اسرار خود را به دیگری افشا کند؟) نتوانستم جسارت کنم که اینرا به وزیر بپرسم. اما، بعدها در حین دیدارم با محمد نجدی دانستم که، در اصفهان شخصی بنام عبدالکریم با او ملاقات کرده و گفته

است که: (من برادر شیخ محمد [مقصدش من می باشم] هستم. وی، در مورد شما آنچه میدانست به من گفته است) به اینگونه محمد نجدی را فریب داده و از اسرار وی مطلع شده است.

محمد نجدی بمن گفت: (صفیه با من به اصفهان آمد و دو ماه دیگر با نکاح متعه (صیغه) با او زندگی کردم و عبدالکریم نیز با من به شیراز آمد و زن دیگری بنام آسیه که، از صفیه زیباتر و جذاب تر بود پیدا کرد. پرکیف ترین دقیقه های زندگی من را، با نکاح متعه (صیغه) با آن زن سپری نمودم).

چندی بعد دانستم که، عبدالکریم نیز یک جاسوس نصرانی وزارت بود و در جلفا که از حوالی اصفهان است، میزیست. آسیه نیز یک یهودی اهل شیراز و یکی از جاسوسان وزارت بوده است. هر چهار ما، محمد نجدی را به طوری تربیت دادیم که چیزهایی را که در آینده از وی توقع میرفت بتواند بطور کامل انجام دهد. وقتی که من در حضور وزیر، دبیر و دو تن دیگر که از منسوبین وزارت بوده و من ایشان را نمیشناختم، حادثه را تشریح میدادم، وزیر به من گفت: (تو بزرگترین مدال وزارت را مستحق شدی. زیرا تو، در میان مهمترین جاسوسهای وزارت، پیشقدم ترین آنها هستی. دبیر، اسرار دولت را برایت خواهد گفت که اینها در حین اجرای وظیفه ات بتو کمک خواهد رساند).

بعداً بمن، بخاطر دیدار با عائله ام، ده روز اجازت (رخصتی) دادند. مستقیماً به خانه رفتم. شیرین ترین دقیقه ها را، با فرزندم که خیلی زیاد به خودم شباهت داشت سپری نمودم. پسر، تازه بعضی کلمات را افاده می کرد و قدم زدن او آنقدر دلکش بود که، گویی پارچه ای از وجودم راه می رود. این ده روزه اجازتم، بسیار شادی آور و پرکیف سپری گردید. از شادمانی و سرور گویا به پرواز بودم. از وصلت به وطن و عائله ام لذت بزرگ بردم. در بین این تعطیل ده روزه، خاله سالخورده ام را که مرا بسیار دوست داشت نیز زیارت کردم. خیلی

خوب شد که او را زیارت کردم. زیرا بعد از برآمدنم به سومین سفر، حیات را وداع گفته بود. به وفات وی خیلی متأثر شده بودم.

این اجازت ده روزه، مانند یک ساعت سپری گردید. ایام المناک (پر کدر) برای انسان، مانند قرن ها به نظر میرسد، در حالیکه ایام پرکیف مثل یک ساعت میگذرد. روزهای مریضی ام در نجف را به خاطر آوردم. آن ایام رنج آور مانند سالها به نظر آمده بود.

وقتیکه بخاطر اخذ اوامر جدید، به وزارت رفتم، در مقابل خود، سکرتر (دبیر) خنده روی و بلند قامت را دریافتم. دست مرا آنقدر دوستانه فشار داد که محبتش نسبت بمن هویدا می شد.

بمن گفت: (به امر وزیر و هیئت موظف مستملکات دو راز مهم دولت را من به تو بیان خواهم کرد. در آینده ازین دو راز، خیلی استفاده خواهی کرد. این دو راز را بغیر از چند کسی که به ایشان اعتماد کامل داریم، کس دیگری نمیداند).

از دستم گرفته به یک اطاق وزارت داخل ساخت. درین اطاق با یک چیز بسیار جالب روبرو شدم. در اطراف یک میزگرد، ده نفر نشسته بودند. اولین آنها، به قیافت پادشاه عثمانی بود. ترکی و انگلیسی میدانست. دومین آن، به قیافت شیخ الاسلام که در استانبول اقامت دارد، بود. سومین آن، به قیافت شاه ایران بود. چهارمین آن، به قیافت وزیر دربار ایران و پنجمین آن، به قیافت بزرگترین عالم تشیع، که در نجف اقامت داشت، بود. و این سه تن آخری، انگلیسی و فارسی میدانستند. در پهلوی هر یک ازین اشخاص، بخاطر تحریر سخن های ایشان، یکنفر کاتب نیز وجود داشت. این افراد، در عین حال اطلاعاتی را که جواسیس، از ایران، استانبول و نجف، در مورد اصل این شخصیت ها جمع آوری نموده، میفرستادند، به اشخاص فوق الذکر میفهماندند.

دبیر (سکرتر) گفت: (این پنج شخص، آن پنج شخصی را که در آن

سرزمینها اقامت دارند تمثیل میکنند. بخاطر درک این مطلب، که آنها صاحب چه مفکوره هستند، اینها را مانند اصل هایشان تربیت کردم. ما معلوماتی را که در مورد اشخاص مقیم در استانبول، تهران و نجف، بدست می آوریم و به اینها میفهمانیم. اینها نیز خود را، بجای اصل هایشان که در جاهای فوق الذکر اقامت دارند قبول میکنند. ما از آنها سؤال میکنیم، آنها نیز جواب میدهند. نظر به تثبیت ما، جواب های اینان، با جواب های آنان هفتاد درصد مطابقت میکند. اگر بجوایی، میتوانی بطور امتحان، چیزهایی از ایشان پرسوی. زیرا تو چندی قبل با عالم نجفی، دیدار نموده بودی). گفتم: بسیار خوب. زیرا چندی قبل با بزرگترین عالم تشیع دیدار نموده و از آن بعضی مطالب را پرسیده بودم. به این ترتیب به کسی که شبیه او بود نزدیک شدم و گفتم که: (استادم، آیا به سبب سنی و متعصب بودنش، حرب کردن با حکومت جائز است؟) بعد از کمی تفکر گفت: (نخیر! بخاطر سنی بودنش با حکومت، حرب کردن ما جائز نیست. زیرا همه مسلمانان برادر یکدیگر اند. تنها، اگر آنان به امت، ظلم و شکنجه را روا بدارند، میتوانیم حرب اعلان کنیم. ما در حین اجرای آن، مطابق به شرائط (امر بالمعروف و نهی عن المنکر)، حرکت مینمائیم. وقتی که ظلم را ترک کنند، ما نیز از آنها دست می برداریم).

من گفتم: (استادم، درباره نجس بودن نصرانی ها و یهودی ها، میتوانم به نظریات شما آگاهی یابم؟) گفت: (بلی آنها نجس هستند، دوری جستن از آنها لازم است.) گفتم: چرا؟ جواباً گفت: (این، مقابله به مثل کردن، در مقابل حقارت ایشان است. زیرا آنها ما را کافر میدانند. و پیغمبر ما محمد (علیه السلام) را تکذیب مینمایند. ما نیز بالمثل، به آنها مقابله میکنیم). به او گفتم که: (استادم، پاکی و نظافت از ایمان است، مگر چنین نیست؟ اگر چنین باشد چرا (صحن شریف) [اطراف مقبره حضرت علی] و جاده ها و کوچه ها پاک و تمیز نیستند؟

حتی مدارس علمی نیز تمیز شمرده نمیشوند). جواباً گفت: (بلی، حقیقتاً پاکی و نظافت از ایمان است. اما چه کنیم، ازین سبب که شیعه ها، به تمیزی و نظافت اهمیت نمیدهند، چنین میشود).

جواب این شخص که در وزارت بود، با جواب های آن عالم تشیع نجفی، یکایک مطابق بود. اینقدر مطابقت این آدم با آن عالم نجفی مرا به حیرت غرق کرد و بر علاوه، این آدم فارسی هم میدانست.

دبیر گفت: (اگر تو، اصل های آن چهار تن دیگر را دیده می بودی، اکنون با اینها نیز ملاقات کرده، مطابقت هایشانرا با اصل هایشان میتوانستی مشاهده کنی). من گفتم: (چگونگی تفکرات شیخ الاسلام را، نیز میدانم. زیرا استادم، احمد افندی، در استانبول شیخ الاسلام را به من خیلی خوب فهمانده بود). دبیر گفت: (بفرما، با مدل (نمونه) او نیز، میتوانی ملاقات کنی).

به همشکل شیخ الاسلام نزدیک شده به او گفتم که: (آیا اطاعت نمودن به خلیفه فرض است؟) گفت: (بلی، واجب است. آنگونه که اطاعت به خدا و پیغمبرش فرض است، این نیز واجب است). گفتم: (دلیل این چیست؟). در جواب گفت: (مگر این آیت جناب پروردگارت را نشنیده ای، که میگوید، (به خدا و پیغمبر او، و به اولوالامری که از شماست اطاعت نمائید)^[۱]). من گفتم: (الله، مگر بما اطاعت به خلیفه یزید را که به عساکرش غارت مدینه را حلال گردانیده، نواسه پیغمبر، حسین را به قتل رسانید و یا اطاعت به خلیفه ولید را که شراب مینوشید، امر میکند؟ آیا چنین است؟) جوابش این بود، (پسرم! یزید از طرف الله امیرالمؤمنین بود. به کشتن حسین امر نکرده است. تو، به دروغ های شیعه ها باور نکن. کتابها را خوب بخوان! او، خطا کرد، بعداً توبه نیز کرد در حلال گردانیدن غارت مدینه منوره تصمیم درست گرفته بود. زیرا، مردم مدینه عصیان

(۱) سوره نساء، آیت ۵۹.

کرده بغاوت نموده (باغی شده) بودند و اطاعت را، ترک نموده بودند. اکنون به موضوع ولید غور نمائیم؛ بلی! او فاسق بود. نه تقلید کردن آنچه که خلیفه انجام میدهد، بلکه اطاعت کردن از او امر او، که با شریعت مطابق باشد، واجب است). اینها را به استادام احمد افندی، چندی قبل سؤال نموده و همین جوابهای مذکور را با کمی فرق از او گرفته بودم.

بعداً به دبیر گفتم: (آماده کردن این اشخاص مشابه، چه حکمت دارد؟) بمن گفت: (با این اصول، به قابلیت تفکر سلاطین و علمای مسلمانان، چه از شیعه و چه از اهل سنت باشد آگاهی می یابیم. بخاطر مجادله با آنها، در موضوعات سیاسی و دینی، به دریافت تدابیر معاونت کننده، تلاش میورزیم. مثلاً: وقتی بدانی که دشمن از کدام جانب می آید، مطابق به آن، آمادگی گرفته عساکر خویشرا به جاهای مناسب قرار میدهی و او را پریشان میسازی. اما اگر ندانی که دشمن از کدام طرف، حمله ور میشود، عساکرت را بشکل تصادفی به هر طرف تقسیم کرده و در نتیجه مغلوب خواهی شد. عیناً همان گونه، اگر، دلائلی را که مسلمانان در مورد حق بودن دین و مذهب خود ارائه میکنند بدانی، میتوانی بالمقابل، دلائلی بتراشی که استدلالات آنها را فرسوده بسازد. و میتوانی با آن دلائل مخالف، عقائد آنها را خراب سازی).

بعداً یک کتاب هزار صفحه یی را که حاوی نتایج بررسی ها و پلانهای این پنج شخص تمثیلی مربوط به عسکری، مالیه، معارف و ساحات دینی بود، بمن داد و گفت: (بعد از مطالعه می آوری). من نیز کتاب را گرفته به خانه بردم. در ظرف تعطیل سه هفته یی خود، آنرا سر تا پا با دقت تمام مطالعه نمودم.

کتاب، بغایت حیرت انگیز بود. زیرا جواب های مهم و مطالعات باریکی که احتوا میکرد، مانند این بود که صحیح و حقیقی باشد. به عقیده من، جواب های آن پنج شخص تمثیلی نیز، با جواب های شخصیت های اصلی، بیشتر از

هفتاد درصد مطابق بود. در اصل، دبیر نیز گفته بود که، جواب هایشان هفتاد درصد با اصابت بوده است.

بعد از خواندن این کتاب اعتمادم به دولت خود قدری افزون تر گشت. یقیناً درک نمودم که پلانهای از پا درانداختن امپراطوری عثمانی در ظرف کمتر از یک عصر، آماده گیری شده است. دبیر به من گفت: (شبیه به این، در اطاقهای دیگر، به خاطر دولت هاییکه اکنون مستعمره ما می باشند، و به خاطر دولت هائی که تحت پلان استعمار ما قرار دارند، نیز به همین گونه میزهای جداگانه وجود دارد). به دبیر گفتم: (اینقدر اشخاص خرده بین و توانمند را، از کجا می یابید؟) جواباً گفت: (جاسوسهای ما از تمام دنیا، بشکل دائمی به ما اطلاعات میدهند. افراد تمثیلی را که مشاهده کردی در رشته خویش متخصص هستند. این طبیعی است که، تو اگر با همه معلومات خصوصی که فلان شخص وقوف دارد مجهز ساخته شوی، میتوانی مانند او فکر کرده و آنگونه که او حکم میدهد، تو نیز همانگونه حکم دهی. زیرا دگر تو بمثابه خود وی هستی).

دبیر به سخنانش ادامه داده گفت: (این اولین رازی بود که وزارت امر کرده بود تا بتو بگویم. راز دومی را نیز بعد از یکماه، آنگاهی که کتاب هزار صفحه یی را اعاده کنی، برایت خواهم گفت).

من کتاب را قسمت قسمت، از اول تا به آخر با دقت وجدیت خواندم. به این وسیله اطلاعات و دانش من در مورد محمدی ها افزوده شد. چگونگی تفکرات آنها، نقاط ضعیف آنها و نقاط قوی آنها، علاوه برین اصول و راه های ضعیف ساختن نقاط قوی آنها را خیلی خوب آموختم.

نقاط ضعیف مسلمانان، که در کتاب ذکر گردیده بود، اینهاست:

۱- اختلاف تسنن و تشیع، اختلاف پادشاه و مردم^[۱]، اختلاف ترک و

(۱) این سخن، بسیار غلط است. فرض بودن اطاعت به پادشاه را خودش نیز در فوق نوشته بود.

- ایران، اختلاف عشیائر (قبیله ها) و اختلاف میان علماء و دولت. [۱]
- ۲- مسلمانان، با استثناء بسیار قلیل، جاهل اند. [۲]
- ۳- دوری از معنویات، بی دانشی و بی شعوری. [۳]
- ۴- دنیا را تماماً، ترک نموده، تنها با آخرت مشغول شدن آنها. [۴]
- ۵- ظالم و دیکتاتور بودن فرمانروایان آنها. [۵]
- ۶- بی امنیتی راه و منقطع بودن نقلیات و سیاحت. [۶]
- ۷- بی تدبیری در مقابل امراض از قبیل وبا و کولرا، که سالانه دهها هزار

(۱) این هم یک بهتان است؛ اعتبار و قیمتی که، دولت عثمانی به علما قائل بود، در وصیت نامه عثمان غازی (بنیانگذار دولت عثمانی) مفصلاً آمده است. همه پادشاهان به علما، عالی ترین مرتبه ها را عطا کرده اند. این یک معلومات مشهور است، و قتیکه حسودان از مولانا خالد بغدادی به سلطان محمود خان دوم شکایت بردند و اعدام او را طلب کردند، سلطان چنین گفت: (از علما به دولت ضرر نمی رسد) و طلب آن حسودان را رد نمود. سلاطین عثمانی به علما اعاشه، اباطه و معاش کافی می پرداختند.

(۲) کتاب های، هزاران دانشمند دوره عثمانی، درباره دین، اخلاق، ایمان و فن (ساینس)، به جهانیان معلوم است. دهاتی هاییکه جاهلتر بودن آنها گمان برده می شود، نیز، دین خود را، عبادات خود را و صنایع خود را خوب میدانستند. در همه دهات، مکاتب، مدارس و مساجد وجود داشت. درین جاها خواندن و نوشتن، علوم دینی و دنیوی، آموخته میشد. زنان ده نشین، قرآن کریم میخواندند. علما و اولیاهائیکه در دهات، پرورده شده بودند، بغایت زیاد بودند.

(۳) معنویات مسلمانان عثمانی، بغایت قوی بود. مردم برای رسیدن به درجه شهادت، به جهاد میشتافتند. بعد از هر نماز و در خطبه نماز جمعه افراد دینی، در حق خلفا و دولت، دعا مینمودند. و همه جماعت (آمین!) میگفتند. دهاتی های نصرانی، خواندن و نوشتن را نمیدانند. از دین و دانش های دنیوی بی خبرند، دروغ و افسانه های کشیش ها را، دین می پندارند. بی شعور، مانند رمه های حیوان هستند.

(۴) اسلامیت، مانند اینکه در نصرانیت است، دین و دنیا را از هم جدا نکرده است. در دین اسلام، مشغول شدن با کارهای دنیوی نیز عبادت است. پیغمبر ما چنین فرمودند: (بخاطر دنیا، مانند اینکه هیچ نمیری و بخاطر آخرت، مانند اینکه فردا خواهی مرد، تلاش کن!) حال آنکه در انجیل، تلاش کردن بخاطر دنیا منع گردانیده شده است.

(۵) حکمرانان، بخاطر تطبیق احکام اسلامی، فشار می آوردند. مانند فرمانروایان اروپائی ظلم نمیکردند.

(۶) راه ها، آنقدر امنیت داشتند که مسلمانی، اگر از بوسنا حرکت میکرد، تا مکه راحت و رایگان راه میرفت. در طول راه، شب ها در دهات و قشلاق ها، تناول طعام و خواب کرده، هدیه ها میگرفت.

انسان از این امراض میمیرند و اهمیت ندادنشان به صحت.^[۱]

۸- ویرانه بودن شهرها و نبودن شبکه آب.^[۲]

۹- عاجز بودن هیئت مدیره در مقابل عصیان گران و بغاوت چیان (غارتگران)، بی معیاری و تطبیق کردنشان قوانین قرآن را به اندازه جزئی که میتوان گفت هیچ تطبیق نمیکنند، با وجود اینکه با قرآن افتخار می ورزند.^[۳]

۱۰- ضعف اقتصادی، فقر و عقب ماندگی.

۱۱- نبودن یک اردوی نظامی، نداشتن سلاح، فرسوده و کلاسیک بودن سلاح هایشان.^[۴]

۱۲- پایمال نمودن حقوق زنان.^[۵]

۱۳- غیر صحی بودن محیط زیست و عدم نظافت.^[۶]

در کتاب، بعد از ماده بندی هاییکه بعنوان (نقاط ضعیف مسلمانان) فوقاً تذکر یافت، چنین توصیه میشد که ضروری است که، مسلمانان، باید از برتری های مادی و معنوی اسلامیت، جاهل و بیخبر گذاشته شوند. علاوه در مورد

(۱) در هر جا، بیمارستان ها و شفاخانه ها وجود داشت. حتی، ناپلیون را نیز عثمانی ها تداوی کردند. همه مسلمانان به حدیث شریف، (آن کسی که ایمان دارد، تمیز و پاک میباشد) متابعت میکنند.

(۲) این افترا و بُهتانها، به جواب دادن نیز نمی ارزد. فیروزشاه سلطان دهلی (هندوستان)، در سال ۷۹۰ هـ ق [۱۳۸۸م.] وفات یافت. باغها، بوستانها و پالیزهاییکه توسط آبراه وسیع ۲۴۰ کیلومتری که سلطان مذکور اعمار نموده بود، آبیاری میشد، بعد از اشغال انگلیس ها به حالت دشت و بیابان تبدیل گردید. امروزه بقایای معماری های دوره عثمانی نیز چشمان توریست ها را خیره میکند.

(۳) عثمانیها را مانند مدال گرفتن جنرالهایی که کثافات زمامداران فرانسه را به رود سن ریخته بودند می انگارند.

(۴) آیا از اردوی نظامی تأسیس شده از طرف اورخان غازی، که به سال ۷۲۶ هـ ق [۱۳۲۶م.] جلوس نمود؛ و از اردوی مکمل سلطان بایزید خان یلدرم، که در سال ۷۹۹ هـ ق [۱۳۹۹م.] در نیگیولو، اردوی بزرگ صلیبی را به شکست مواجه کرد، بیخبر هست؟

(۵) در زمانیکه انگلیس ها، از تجارت، صنعت، اسلحه و حقوق زنان بیخبر بودند، اعلی ترین اینها در عثمانی ها موجود بود. آیا، کمک خواستن زمامداران سویدن (سوئد) و فرانسه را، از عثمانی ها، انکار کرده میتوانند؟

(۶) کوچه ها پاک و تمیز بود. حتی بخاطر پاک کردن تفاله (آب) دهن نیز افراد معینی در کوچه ها موظف بوده است

اسلامیت به این معلومات، نیز جای داده شده بود:

۱- اسلام، اتحاد و اتفاق را امر نموده، تفرقه را ممنوع مینماید. در قرآن، (همه تان، چنگ بیاندازید، به رسن (ریسمان) خداوند)^[۱] گفته میشود.

۲- اسلام، به کسب شعور و حصول علم امر مینماید. در قرآن (بروی زمین، بگردید)^[۲] گفته میشود.

۳- اسلام، به آموزش علم امر میکند. در یک حدیث شریف، (آموزش علم، برای هر مرد و زن مسلمان فرض است.) گفته میشود.

۴- اسلام، کار کردن بخاطر دنیارا امر مینماید، در قرآن (بعضی از ایشان میگویند که، ای پروردگار ما، بده ما را در دنیا خوبی و در آخرت خوبی)^[۳] گفته میشود.

۵- اسلام، به مشورت امر میکند. در قرآن، (کار های آنها، در میانشان با مشورت است)^[۴] گفته میشود.

۶- اسلام، به ساختن راه امر مینماید. در قرآن گفته میشود که، (در روی زمین، راه بروید!)^[۵]

۷- اسلام، به مسلمانان، حفاظت صحت شان را امر مینماید. در یک حدیث، (علم، چهار است: ۱- علم فقه، بخاطر حفظ دین. ۲- علم طب، بخاطر نگه داشت صحت. ۳- علم صرف و نحو، بخاطر حفظ لسان. ۴- علم هیأت (نجوم)، بخاط دانستن اوقات.) گفته میشود.

۸- اسلام، به عمران امر میکند. در قرآن (الله، آنچه که در روی زمین است، همه اش را برای شما، خلق کرده است)^[۶] گفته میشود.

(۱) سوره آل عمران، آیت ۱۰۳.

(۲) سوره آل عمران، آیت ۱۳۷.

(۳) سوره بقره، آیت ۲۰۱.

(۴) سوره شوری، آیت ۳۸.

(۵) سوره مُلک، آیت ۱۵.

(۶) سوره بقره، آیت ۲۹.

۹- اسلام، نظام را امر مینماید. در قرآن، (هر چیز، با نظام و با حساب است)^[۱] گفته میشود.

۱۰- اسلام، در اقتصاد، قوی بودن را امر می نماید. در یک حدیث، (بخاطر دنیا، مانند اینکه هیچ نمی میری و بخاطر آخرت، مانند اینکه، فردا خواهی مرد، تلاش کن!) گفته میشود.

۱۱- اسلام، به تأسیس یک اردوی مجهز با سلاح های بسیار قوی امر مینماید. در قرآن، (در مقابل آنان به اندازه ای که قادر هستید قوت تهیه نمائید!)^[۲] گفته میشود.

۱۲- اسلام، رعایت به حقوق زنان و گرامی داشتن آنها امر مینماید. در قرآن چنین فرموده شده است: (چنانچه، به صورت مشروع، مردان بر زنان (حقوق) دارند، زنان نیز بر مردان (حقوق) دارند)^[۳].

۱۳- اسلام، به نظافت امر مینماید. در یک حدیث، (نظافت از ایمان است) گفته میشود.

در کتاب، نقاط قوت که، محو و برهم زدن آنها امر شده است، اینها اند:
۱- اسلام، تعصبات نژادی، زبانی، عرفی، عاداتی و ملیت پرستی را از میان برداشته است.

۲- سود، احتکار، زنا، شراب و گوشت خوک، منع گردانیده شده است.

۳- مسلمانان، بطور محکم به علمای خود بستگی دارند.

۴- مسلمانان سنی، خلیفه را وکیل پیغمبر قبول میکنند. و باور دارند، آنچه که حرمت کردن به الله و پیغمبر او فرض است، احترام کردن به خلیفه نیز فرض است.

۵- جهاد فرض است.

۶- به نظر مسلمانان شیعه، همه انسانهای غیر مسلم (کافر) و مسلمانان

(۱) سوره حجر، آیت ۱۹.

(۲) سوره انفال، آیت ۶۰.

(۳) سوره بقره، آیت ۲۲۸.

سنی نجس اند.

۷- مسلمانان، ایمان دارند که اسلام یگانه دین حق است.

۸- اکثریت مسلمانان، باور دارند، که بیرون راندن یهودی ها و نصرانی ها، از شبه جزیره عرب، فرض است.

۹- عبادات شان (نماز، روزه، حج و...) را به یک شکل زیبا ادا مینمایند.

۱۰- مسلمانان شیعه باور دارند که، اعمار کلیساها، در ممالک اسلامی،

حرام است.

۱۱- مسلمانان، به عقیده اسلام، خیلی محکم بستگی دارند.

۱۲- مسلمانان شیعه، (خمس) را، یعنی دادن یک بر پنجم حصه اموال

غنیمتی را، به علما، فرض میدانند.

۱۳- مسلمانان، اطفال شان را، آنگونه پرورش و آموزش میدهند که، جدا

کردن ایشان از راه اجداد و گذشتگان شان ناممکن است.

۱۴- زنان مسلمان، آنقدر خوب حجاب می بندند که، آلوده شدن آنها

به فساد غیر قابل است.

۱۵- مسلمانان، صاحب نماز جماعت اند که ایشانرا، هر روز پنج وقت،

به یکجا جمع میسازد.

۱۶- به نظر ایشان، مقبره های پیغمبر، علی و صالحین مقدس است. به این

خاطر در آن جاها نیز جمع میشوند.

۱۷- آنانیکه از نسل پیغمبر آمده اند، [برایشان اسم سید و شریف داده شده]

پیغمبر را بیاد می آورند، و در نظر مسلمانان بر حیات ماندن او را تأمین میکنند.

۱۸- در زمانی که مسلمانان جمع می شوند، واعظ ها، ایمان آنها را تقویت

مینمایند و به عبادت تشویق می کنند.

۱۹- امر بالمعروف [امرکردن به خوبی] و نهی عن المنکر [ممانعت از بدیها]

فرض است.

۲۰- بخاطر ازدیاد مسلمانان، ازدواج و نکاح کردن با بیشتر از یک زن

سنت است.

۲۱- برای یک مسلمان، به اسلام آوردن یک انسان، بهتر از صاحب شدن

به همه دنیا است.

۲۲- در میان مسلمانان، این حدیث مشهور است که چنین است:

(آنکسی که، یک راه خیر باز نماید، به ثواب آن خیر و به همه ثواب هائیکه، عابرین آن راه کسب میکنند، او نیز نائل میگردد.)

۲۳- مسلمانان، به قرآن و احادیث، احترام بسیار بزرگ نشان میدهند. و باور

دارند که، تابع شدن به آنها، یگانه سبب و واسطه داخل شدن به جنت خواهد بود.

در کتاب توصیه کرده می شود که، نقاط قوی مسلمانان تخریب کرده

شود و نقاط ضعیف مسلمانان نیز باید گسترش داده شود و بخاطر بعمل آوردن

این توصیه، راه های لازمه تحت ماده ها نوشته می شود.

به خاطر گسترش دادن نقاط ضعیف، این ها را توصیه مینماید:

۱- در میان جماعت ها، عداوت انداخته، سوء ظن را تلقیح و تلقین نموده،

متمرکز ساختن اختلافات، با نشر کتابهاییکه اختلاف را تشویق دهد.

۲- ممانعت از باز شدن مکتبها و نشر کتابها، محو و به آتش کشیدن کتاب

های دینی که به آتش دادن و از بین بردن آن امکانپذیر باشد. با پرداختن افترا و

بهتاهای گوناگون درباره افراد دینی، مسلمانان را از دادن اطفال شان به مکاتب

دینی منصرف ساخته زمینه جاهل ماندن آنها را تأمین کردن. [این راه، به

اسلامیت، بسیار ضرر بزرگ وارد میسازد.]

۳ و ۴- در نزد آنها، جنت را توصیف و ستایش نموده، چنین گفتن به آنها که،

برای تأمین حیات دنیوی، مکلفیت ندارند. حلقات تصوف را توسعه دادن. با تشویق

به خواندن کتابهایی که (زهد) را توصیه مینماید، مانند: (احیاء علوم الدین) غزالی، (مثنوی) مولانا و آثار محی الدین عربی، بی شعور ماندن آنها را تأمین کردن^[۱].

۵ - حکمرانان را، به ظلم کردن و دیکتاتوری باید تشویق نکنیم: اینچنین باید بگوئیم که، شما سایه الله در روی زمین هستید. اساساً ابوبکر، عمر، عثمان، علی، اموی ها و عباسی ها، هر یک شان با نیروی بازو و بزور شمشیر به روی کار آمده و به تنهایی حکمرانی نموده اند. مثلاً، ابوبکر به توسط شمشیر عمر و با آتش زدن به خانه های کسانیکه اطاعت نکردند، مانند [آتش زدن] خانه فاطمه، بر سر اقتدار آمد^[۲]. و عمر نیز به توصیه ابوبکر خلیفه شد. و همچنان

(۱) (زهد)، که در کتابهای تصوف ستایش کرده شده است، بمعنی ترک کارهای دنیا نیست. بلکه دلبسته نشدن به دنیا است. یعنی مطابق به اسلامیت کار کرده کسب مزد نمودن و صرف (استعمال) نمودن آن مطابق به اسلام، مانند عبادت ثواب میباشد.

(۲) در مورد خلیفه شدن حضرت ابوبکر صدیق (رضی الله عنه)، حضرت عمر (رضی الله عنه)، حضرت عثمان (رضی الله عنه)، حضرت علی (کرم الله وجهه)، در احادیث شریف، اشارت هائی وجود دارد. ولیکن وقت هیچ یک از ایشان واضحاً بیان نشده است. رسول الله (صلی الله علیه و سلم) این کار را به انتخاب اصحاب خویش واگذار نموده بودند. در انتخاب خلیفه، اجتهاد اصحاب، سه نوع صورت گرفت. خلافت، مال میراثی نبود که دادن به اقارب ضروری باشد. انتخاب حضرت ابوبکر که قبل از همه مسلمان شده و دیگرانرا نیز به ایمان آورده و پیغمبر ما او را امام نموده در عقبش نماز خوانده و همراه او هجرت کرده است، موافق بود. بعضی هایشان به خانه حضرت علی (کرم الله وجهه) آمدند، و از بین شان ابوسفیان گفت: (دستت را بده به تو بیعت نمائیم، اگر بخواهی، همه جا را از سواره و پیاده، پرکنم). حضرت علی (کرم الله وجهه) این را نپذیرفت و گفت: (مگر متفرق ساختن مسلمانان را میپسندید؟ از خانه بیرون نیامدم بخاطر خلافت نیست، جدائی از رسول الله مرا رنجور نمود، به جنون گرفتار شدم). به مسجد آمد. در حضور همه، به ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) بیعت نمود. ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) نیز گفت: (من خود نخواستم خلیفه شوم، برای اینکه فتنه آغاز نشود، ناچار قبول نمودم). علی (کرم الله وجهه) گفت: (به خلیفه شدن، تو سزاوارتر هستی!) این سخنان و ستایشات حضرت علی (کرم الله وجهه) در مورد حضرت ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) که آنروز بزبان آورده بود، در قسمت دوم در ماده ۲۳ کتاب ترکی و انگلیسی (سعادت ابدیه) ما آمده است. حضرت عمر (رضی الله عنه)، حضرت علی (کرم الله وجهه) را تا منزلش مشایعت کرد. حضرت علی (کرم الله وجهه) میگفت: (بعد از رسول الله (صلی الله علیه و سلم) فائق ترین این امت، ابوبکر و عمر اند). آنانیکه به دروغ ها و افتراهای شیعه ها فریب خورده اند، باعث گردیدند تا مسلمانان به این حالت کنونی بیافتند. انگلیس ها این فتنه را تا هنوز دامن میزنند.

عثمان به اساس امر عمر، رئیس دولت شده است. هنگامیکه نوبت به علی رسید، او نیز، به انتخاب اشقیای، رئیس دولت شده است. معاویه نیز، توسط شمشیر به سر کار آمده است^[۱]. و بعداً در دوران اموی ها نیز حکمرانی، از پدر به پسر منتقل گشته ادامه نموده است. در دوران عباسی ها نیز، اینچنین بوده است. اینها، دلائل جبری و دیکتاتوری بودن حکمرانی های اسلامی است.

۶ - ماده اعدام قاتلان را از قانون خارج ساختن [در مقابل آدم کشی و اشقیایی، راهزنی، یگانه چاره، جزای اعدام است. در صورت نبودن جزای اعدام، از اشقیایی و آناشرشی، نمیتوان جلوگیری کرد] بازداشتن حکومت، از مجازات رهنان و دزدان، با مسلح ساختن راهزنان، آنها را به این کار تشویق نمودن و بی امنیتی راهها را ادامه دادن.

۷ - به شکل ذیل، می توانیم اینرا فراهم سازیم تا آنها در میان امراض بسر ببرند، به مسلمانان می گوئیم که: هر چیز با تقدیر خداوندی صورت میگیرد. در صحت یابی، تداوی نمودن هیچ تأثیر ندارد. خداوند در قرآن کریم مگر چنین نگفته است؟: (پروردگرم، مرا میخوراند و مینوشاند. وقتی مریض شوم، او مرا شفا میدهد. و آنست که مرا می میراند و بعداً زنده میگرداند)^[۲]. درین صورت، در خارج از اراده الله، نه کسی صحت مییابد و نه کسی از مرگ نجات مییابد^[۳].

(۱) حضرت معاویه، با بیعت حضرت حسن، خلیفه مشروع شد. کتاب ترکی (حق سوزنگ وثیقه لری) را بخوانید.

(۲) سوره شعراء، آیات: ۷۹، ۸۰، ۸۱.

(۳) انگلیس ها، به خاطر فریب دادن مسلمانان، به آیات کریمه و احادیث شریف معانی غلط میدهند. تداوی شدن سنت است. الله تعالی در ادویه شفا خلق کرده است. پیغمبر ما، استعمال ادویه را امر نموده است. شفا دهنده و خلق کننده هر چیز، الله تعالی است. اما هر چیز را با سبب ها می آفریند و متوصل شدن به سبب ها را امر مینماید. لازم است تا تلاش و جستجو نموده سبب ها را پیدا کرده، آنرا استعمال کنیم. (او بمن شفا میدهد) گفتن، بمعنی (سبب های شفا دهنده را میدهد) است. کوشش نموده سبب ها را جستجو کردن امر شد. پیغمبر ما فرمودند که، (برای زنان و مردان با جهاد و کوشش، آموختن علم و دانش فرض است). باری نیز چنین فرمودند: (الله تعالی، کسانی را که جهد نموده کسب مزد می نمایند، دوست میدارد).

۸ - بخاطر تأمین به عمل آوردن ظلم، میتوانیم اینها را بیان کنیم: اسلام دین عبادت است؛ به امور دولت هیچ علاقه ای ندارد. به همین سبب محمد و خلفای او، نه وزیر و نه قانون داشتند^[۱].

۹ - ضعف اقتصادی نیز، نتیجه طبیعی کارهای مضریکه در فوق ذکر شد، می باشد. با پوسانیدن محصولات، غرق ساختن کشتی های تجارتنی، آتش زدن چارسوها (بازارها)، با تخریب نمودن سدها و بندها زیر آب ساختن ساحات زراعتی و مراکز صنعتی و با زهرآلود ساختن شبکه های آب آشامیدنی، تخریبات را میتوانیم افزایش بدهیم^[۲].

۱۰ - معتاد کردن افراد دولتی به آرزو و هوسهایی مانند [سپورت (ورزش) و زن] که به فتنه و تفرقه سبب میشود و شراب، قمار، رشوت و مصرف نمودن خزینه دولت به امور شخصی، تشویق نمودن موظفین به انجام چنین اعمال و مکافات کردن آنانی که، به ما درین راه خدمت میکنند، خیلی ضروری است.

کتاب، بعداً این موارد را توصیه مینماید: جاسوسان انگلیس را که با این وظایف گماشته شده اند، به صورت آشکار و پنهانی حفاظت نمودن، بخاطر نجات جاسوسانیکه بدست مسلمانان افتاده اند، انجام دادن هر نوع مصارف ضروری است.

۱۱ - ترویج و انتشار هر نوع سود خوری ضروری است. زیرا سود، آنگونه که اقتصاد ملی را خراب میکند، عادت گرفتن مسلمانان را در مخالفت به احکام قرآن نیز تأمین میسازد. زیرا کسیکه یک ماده قانون را اخلال نماید، دیگر ماده ها را اخلال کردن آن سهل و آسان میگردد. به ایشان باید گفت که، (اگر

(۱) عبادت، تنها عبارت از نماز، روزه و حج نیست. امور دنیا را برای اینکه خداوند متعال امر کرده و مطابق به اسلامیت و شریعت انجام دادن، نیز همه عبادت است. جهد کردن به خاطر انجام کارهای سودمند، خیلی ها ثواب دارد.

(۲) انگلیسها، که خود را مرفقی و مدنی گفته، حقوق بشر را از زبان نمی اندازند؛ به وحشت و ظلم هایی که در مقابل مسلمانان آماده کرده اند، نظر بیاندازید.

سود، چند برابر گرفته شود، حرام است). زیرا در قرآن، (دو چند بر دو چند، سود نخورید)^[۱] گفته شده است. بنابراین همه انواع و اشکال آن حرام نیست^[۲].

۱۲- باید در مقابل علمای اسلام به اسنادهای زشت توسل نموده، با اتهامات عادی علیه ایشان دروغ بافی کرده، مسلمانان از ایشان دلسرد گردانیده شوند. یک قسمتی از جواسیس خود را به قیافت آنها در آورده، بعداً توسط آنها کارهای قبیح و ناپسند و زشت انجام خواهیم داد و به این ترتیب، اینها با علما آمیخته شده و از همه علماء شبهه کرده خواهد شد. داخل کردن این جواسیس در بین علمای الازهر، استانبول، نجف و کربلا ضروری است. بخاطر دلسرد کردن مسلمانان از علما، مکاتب و کالج ها را افتتاح خواهیم کرد. و درین مکاتب، فرزندان روم، و ارمنی را، بخاطر دشمنی با مسلمانان تربیت خواهیم کرد. و به فرزندان مسلمانان نیز جاهل بودن اجدادشان را تلقین خواهیم کرد. به خاطر دلسرد کردن این فرزندان از خلیفه، علما و افراد دولتی، خطاهای ایشان را، مشغول بودن ایشان را به ذوق های شخصی خودشان و خوش گذرانی نمودن خلیفه را با کنیزان و خرج کردن دارایی مردم در راه های بد و زشت و در هیچ کارشان پیروی نکردن آنها را از راه پیغمبر، به آنها تلقین خواهیم کرد.

۱۳- به خاطر انتشار اینکه، اسلام به زنان، حقارت کرده است، آیت

(۱) سوره آل عمران، آیت ۱۳۰.

(۲) در حین دادن قرض وقت تعیین کرده نمیشود. اگر تعیین شود، سود میشود. اگر پس از یک زمان معین، پرداخت عین مقدار شرط کرده شود، در مذهب حنفی، این نیز سود میشود. اگر به پرداختن زیاده از آن مقدار عهد بسته شود، باز هم سود میشود. درین سود، شرط بستن به اضافه پرداختن، اگر چندیکه بمقدار یک درهم هم باشد، گناه بزرگیست. در فروش نسبه، تعیین وقت پرداخت لازم است. اگر در وقتش پرداخته نشده باشد، و از این سبب اگر مقدار پرداخت و زمان پرداخت افزوده شود، به این (سود مضاعف)، یعنی (ربا مضاعف) گفته میشود. آیت کریمه فوق الذکر این ربا مضاعف را که در تجارت معمول است، بیان میکند.

(مردان بالای زنان حاکم اند)^[۱].

و حدیث (تمامی زن، شر است) را باید بگوئیم^[۲].

(۱) سوره نساء، آیت ۳۴.

(۲) در حدیث شریف، (زنی که، تابع شریعت باشد، از نعمت های جنت است. زنی که، تابع احساسات خود بوده و به شریعت تابع نباشد، شر است.) فرموده شده است. خواه دختر خواه بیوه باشد، به زنی که متأهل نبوده و فقیر باشد پدرش مجبور است تا نگهداری و سرپرستی کند. اگر به او پرستاری نکند حبس میشود. اگر پدر نداشته باشد و یا پدرش فقیر باشد، یکی از اقارب توانگر و محرمش، از آن باید نگهداری کند. اگر اینها نیز نباشند، حکومت باید معاش مقرر نماید. زن مسلمان هیچ احتیاج ندارد که کار بکند و دستمزد بدست آورد. دین اسلام تمام احتیاجات زنان را بر دوش مردان حمل نموده است. در مقابل این بار سنگین که بر مردان حمل شده، همه مقدار میراث، لازم می بود به مردان داده میشد. اما الله تعالی، درینجا هم به زنان احسان نموده، برابر نصف حصّه برادر خود میراث گرفتن آنها را امر میفرماید. هیچگاه، زوج حق ندارد زوجه خود را مجبور سازد در داخل و یا بیرون خانه کار نماید. گرچه، اگر زن آرزو نماید و زوج اجازه بدهد، در جایی که مرد نباشد، به شکل مستوره کار کردن زن جائز میباشد، اما، آنچه بدست می آورد ملکیت زن است. هیچ کس اینها را، و آنچه را که از میراث بدست آورده و مهر زن را نمی تواند از او بزور بگیرد. به خاطر مصرف به خودش، طفلش و یا هر نوع احتیاجات خانه اش او را نمیتوان مجبور ساخت. همه اینها را آوردن، برای مرد فرض است. در ممالک کمونیستی، زنان، بمزد شکم سیری با مردان یکجا، مانند حیوانات در سنگین ترین کارها جبراً استخدام کرده میشوند. در ممالک نصرانی به گفته آنها «دنیای آزاد» و در بعضی ممالک عربی که بنام کشورهای اسلامی یاد می شود، با گفتن اینکه: (زندگی مشترک است)، زنان نیز در فابریکات (کارخانه ها)، زمین های زراعتی، تجارت، مانند مردان کار میکنند. در روزنامه ها پیاپی دیده میشود که بسیاری از اینها از ازدواج کردن خود پشیمان اند و سالن های محکمه، ملو از دعوای طلاق می باشد. سخنانی که از دهان مبارک رسول الله (صلی الله علیه و سلم) برآمده است سه قسم است: اولین آن، هم کلمه و هم معانی آن از طرف الله تعالی آمده است. به این سخنان (آیه کریمه) و به همه آن (قرآن کریم) گفته میشود. (هرچیز مفید و خوبی که به شما می آید، خداوند میخواهد و میفرستد. و چیز زشت و مضر، خواست نفس تان بوده و همه آنرا خداوند تعالی، خلق کرده، و میفرستد). این کلام در آیت ۷۸ سوره نساء، آمده است. دومین آن، کلمه هایش از پیغمبر ما و معانی آن از طرف الله تعالی میباشد. این سخنان را (حدیث قدسی) میگویند. (نفس تان را دشمن بدانید، زیرا او دشمن من است.) این سخن حدیث قدسی است. این دشمنی، تابع نشدن به امرهای نفس است. سومین آن، هم کلمه هایش و هم معانی آن از پیغمبر ماست. به اینها (حدیث شریف) میگویند. (زنی که، تابع شریعت باشد، از نعمت های جنت است. زنی که، تابع نفسش باشد، شر است.) این سخن، حدیث شریف است. حضرت محی الدین عربی در جلد اول کتاب

۱۴- کثافت و پلیدی، نتیجه نبودن آب است. باید به ممانعت از ازدیاد آب، تلاش بورزیم.

در کتابیکه، از طرف وزارت مستملکات (مستعمرات) که در لندن می باشد، تمیه گردیده است، چیزهای انجام دادنی برای از بین بردن اسلامیت تحریر یافته است. این کتاب به توسط جاسوس ها، بطور پنهانی توزیع میگردد. درین کتاب، بخاطر تخریب نمودن نقاط قوی مسلمانان نیز، این توصیه ها ارائه می گردد:

۱- در میان مسلمانان تعصبات ملیتی و نژادی را دامن زده، توجه ایشان را به قهرمانی های قبل از اسلام، باید معطوف بگردانید. فرعونیت را در مصر - مجوسیت را، در ایران - بابلیت را در عراق - آتیلا و [وحشت] زمان چنگیز را در عثمانی ها، باید احیا کنید. [درین مورد یک جدول طولانی در کتاب وجود داشت.]

۲- به شکل آشکار و پنهان، انتشار این چهار چیز لازم است: شراب، قمار، زنا و گوشت خوک [و کشمکشهای کلوپ های سپورتی (ورزشی)، با یکدیگر]. بخاطر انجام این کار ضروری است که از نصرانیها، یهودی ها، و مجوسیها و دیگر افراد غیر مسلم که در کشورهای اسلامی حیات بسر میبرند، بدرجه اعظمی باید استفاده کرد و برای آنانی که مصروف این کار اند، از بودجه وزارت مستعمرات معاش کثیر تعیین باید کرده شود. به این منظور، افزایش فرقه های سیاسی و کلوپ های سپورتی (ورزشی) را تأمین مینمائیم. احزاب و کلوپ ها را، با یکدیگر دشمن میگردانیم. آنها با همدیگر مصروف شده، به خواندن کتاب های دینی و آموزش دین خود نمی توانند فرصت بیابند. اشخاص بدام

(مسامرات) این حدیث شریف را ایضاح نموده است. جاسوس انگلیس، قسمت اول حدیث شریف را پنهان داشته و تنها آخر آنرا ذکر می کند. همه زهای دنیا، اگر از ارزش، راحت، حضور، حریت و برخوردار بودن از حق طلاق و جدائی که دین اسلام برای زنان قائل است، آگاه شوند، بی درنگ مسلمان میشوند و بخاطر انتشار اسلامیت در هر کشور جد و جهد مینمایند. اما متأسفانه، این حقیقت ها را درک کرده نمیتوانند، الله تعالی آموختن راه پر نور دین اسلام را به شکل درست و صحیح، به همه انسانها نصیب فرماید!

آورده خود را به انتشار روزنامه، جریده و مجله سوق و وادار میسازیم. جراید و مجلات شان را، با پول های هنگفت و تأمین منافع، حمایت و رشد می دهیم. باید اینرا فراهم سازیم که، اشخاصیکه خود را به ما فروخته اند، به عنوانهای قهرمان و نجاتبخش، مدح و ستایش کرده شوند. زمامداران و اداره چیانیرا که وابسته به دین اسلام و احکام اسلامیه میباشند مذمت مینمائیم. بنیادهای خانوادگی را که منشأ تربیت دینی میباشد، محو مینمائیم. به این خاطر، تحت نام سپورت (ورزش) و کشتی، عکس های برهنه دختران و پسران را که محل عورت و جاهای ادب (ادب گاه) شان عریان باشد نشر نموده، جوانان را به زنا و لواط و انحراف جنسی (بچه بازی) باید بکشانیم. بعد از خراب کردن اخلاق اسلامی، از بین بردن اسلام آسان میگردد. مساجد زیاد اعمار مینمائیم. اما در مساجد، به جای علماء، مسیونرها و اته ایست ها (ماتریالیست ها، خدا ناشناس ها)، را به مقام وعظ قرار میدهیم. تحت نام موسیقی اسلامی، سازهای موسیقی را و آهنگ ها را و رادیوها را در مساجد داخل می نمائیم. از مساجد، به مثابه دام استفاده میکنیم. مأمورین دولت و افسرانی را که به مساجد بروند و زنان شان با حجاب و مستوره باشد، جاسوسان ما تثبیت نمایند و اینها باید از وظائف شان طرد گردانیده شوند. جوانانیکه تابع احکام اسلامیه باشند، باید به یونیورستی ها (دانشگاه ها) گرفته نشوند، کسانی که داخل شده باشند، به گرفتن دیپلوم شان باید ممانعت کرده شود. دبیر (سکرتر)، پنهان نگه داشتن این معلومات را، حتی از محمد نجدی نیز تأکیداً تنبیه نمود. و من نیز این خاطرات خود را به محکمه داده، افشا نشدن آنرا، تا پنجاه سال، و صیت کردم [اینرا باید خوب بدانیم که، مسجد بمعنی بنای دارای قبه و مناره نیست، بلکه مسجد آنست که هر روز در داخل آن، پنج وقت نماز، با جماعت ادا گردد. قبل از نماز و یا بعد از نماز، به جماعت وعظ گفتن نیز جائز است. وعظ، بمعنی آنست که مسلمانی که به اعتقاد اهل سنت بوده باشد،

یکی از کتابهای علمای اهل سنت را از روی کتاب بخواند و یا یکی از سخنان این علما را از حفظ توضیح بدهد. به سخنرانی های بی مذهب ها، جواسیس انگلیس و مسیونرها (مبلغین) آنها وعظ گفته نمیشود، بلکه نطق و کنفرانس دادن گفته میشود. در مساجد، نطق و کنفرانس دادن و به آنها گوش فرا دادن جائز نیست. هر سخن علمای اهل سنت، تفسیر و توضیحات قرآن کریم و احادیث شریف می باشد. [۱]

۳- یک فرض موقتی بودن جهاد را، و ختم شدن زمان آنرا باید تلقین نمایید.

۴- فکر نجس بودن کفار را از قلبهای شیعه ها بیرون مینمائید. باید بگوئید که، «در قرآن، (مانند اینکه خوراک کسانیکه برایشان کتاب نازل گردیده است، برای شما حلال است، خوراک شما نیز برای آنها حلال می باشد).»^[۱] گفته شده است. پیغمبر، یک زن یهودی بنام صفیه و یک زن نصرانی، بنام ماریه داشت. زنان پیغمبر نجس نخواهند بود.^[۲]

۵- باید به مسلمانان این باور را تلقین کنید و بگوئید که: (مقصد پیغمبر از اسلام، به معنی مطلق دین بوده، و این دین، تنها اسلامیت نبوده، ممکن است که نصرانیت و یهودیت هم باشد). و باید بگوئید که: (دلیل آن اینست: قرآن، منسوبین هر دین را مسلمان میگوید. مثلاً نقل میکند که، یوسف پیغمبر گفت: (در مسلمانی روح مرا قبض کن)^[۳] و پیغمبران، ابراهیم و اسمعیل نیز گفتند: (ای

(۱) سوره مائده، آیت ۵.

(۲) حضرت صفیه که انگلیس، یهودی بودن او را ادعا میکند، مسلمان شده بود. ماریه، که مصری بود، از زوجه های مبارک رسول الله (صلی الله علیه و سلم) نبود. جاریه بود. او نیز مسلمان شد. در نماز جنازه او، خلیفه عمر (رضی الله عنه) امامت کرد. برحسب اعتقاد اهل سنت، زن نصرانی، کنیز شده میتواند و زوجه نیز شده میتواند. آنگونه که شیعه ها اعتقاد دارند، خود کفار نجس نیستند. کفر، که اعتقاد آنها است، نجس میباشد.

(۳) باور داشتن به معلوماتی که، یکی از پیغمبران، آنرا از جانب الله تعالی آورده اند، (ایمان) گفته میشود. معلومات (علوم) باور داشتنی، دو گونه است: ۱- معلوماتیکه تنها به آن باور کرده می شود. ۲- معلوماتیکه (علومیکه) هم باور کرده و هم با آن عمل کرده میشود. معلومات قسم اول، اصل ایمان بوده و شش عدد میباشد. اصلهای ایمانائیکه همه پیغمبران بیان کرده اند عیناً یکسان می باشد. همه نصرانی ها،

پروردگار! ما را برای خود، مسلمان گردان و از ذریت (اولاد) ما، امتی مسلمان (فرمانبردار) به خود بیاور^[۱]، یعقوب پیغمبر نیز به پسرانش گفت که: (تنها و تنها در مسلمانی بمیرید)^[۲].

۶- زود بزود و تکراراً این سخنها را باید بگوئید که: (ساختن کلیسا حرام نبوده، پیغمبر و خلفایش آنها را خراب نکرده برعکس احترام گذاشته است و در قرآن، (اگر، الله برخی از انسانها را با برخی دیگر شان، دفع نمیگرد، صومعه ها، کلیسا ها، کنشت ها و مسجد ها که نام الله در آنها بسی ذکر میشود، ویران گشته از بین میرفت)^[۳] گفته شده است. اسلام به عبادت خانه ها، حرمتکار بوده، آنها را خراب نکرده، به خراب کنندگان آنها ممانعت کرده است).

۷- در مورد احادیث، (یهودی ها را از شبه جزیره عرب بیرون نمائید) و

یهودی ها که امروز دشمنان دین به آنها ترقی پرور می گویند و شیفته آنان شده، میخواهند خود را به آنها شباهت دهند و نیز افراد فنی دنیا، افراد دولتی و همه قوماندانان (فرماندهان) به آخرت یعنی به دوباره زنده شدن بعد از مرگ، به جنت و جهنم باور دارند. آیا لازم نمی افتد که این جاهلان دین که خود را مترقی گفته و شباهت پیدا کردن به آنها را هوس می کنند نیز مانند آنها باور کنند؟ دین های (شریعت های) پیغمبران یعنی معلومات آنها متعلق به اوامر و نواهی، با یکدیگر یکسان نیست. ایمان آورده متابعت کردن به شریعت را (اسلام) گفته میشود. بخاطر متفاوت بودن شریعت هایشان، اسلام در زمان هر پیغمبر، با یکدیگر یکسان نیست. با آمدن هر رسول، یک (اسلامیت) جدید آمده، اسلامیت های زمان پیغمبران قبلی منسوخ گشته است. اسلامی که آخرین پیغمبر، محمد (علیه السلام)، آورده است، تا قیامت دوام خواهد کرد. الله تعالی در آیات ۱۹ و ۸۵ سوره آل عمران، به نصرانی ها و یهودی ها امر مینماید که اسلامیت سابق شان را بگذارند. و خیر میدهد که آنانیکه به محمد (علیه السلام) تابع نشده اند، نمی توانند به جنت داخل شوند و در دوزخ تا ابد خواهند سوخت. ابراهیم، اسمعیل، یوسف، یعقوب پیغمبران، اسلامی را خواستند که در زمان خودشان معتبر بود. و آن مسلمانی ها و به کلیساها رفتن، اکنون معتبر نیست. درین مورد در آخر کتاب عربی (الانوار)، در شرح (مواهب) زرقانی، تفصیلات موجود است. از مدرسان جامع الازهر محمد زرقانی مالکی در ۱۱۲۲ هـ ق [۱۷۱۰م.] وفات نمود.

(۱) سوره بقره، آیت ۱۲۸.

(۲) سوره بقره، آیت ۱۳۲.

(۳) سوره حج، آیت ۴۰.

(در شبهه جزیره عرب، دو دین نمی تواند باشد.)، مسلمانان را به شبهه انداخته، بگوئید: (اگر این دو حدیث صحت می داشت، یک زوجه پیغمبر یهودی و دیگری نصرانی نمی بود و با نصرانی های نجران، معاهده نمی بست.)^[۱]

۸- باید بکشید تا به عبادات مسلمانان، مانع شوید و با گفتن اینکه: (الله به عبادات بندگان محتاج نیست) آنها را در مورد فوائد عبادات به تردد بیاندازید^[۲]. مانند به حج رفتن و ادای نماز با جماعت به عباداتی که آنها را در یکجا جمع میکند مانع باید شد. همچنان، به انشاء و اعمار مساجد، مقابر، مدارس و تعمیر کعبه به ممانعت تلاش باید ورزید.

۹- در مورد اینکه، باید در مورد به علما دادن یک بر پنج حصه (خمس) اموالیکه در حرب از دشمن به غنیمت گرفته شده، آنها را به شبهه بیاندازید و چنین ایضاً دهید که این اموال، با درآمدهای تجارتنی علاقه ندارد. بعداً باید بگوئید که: (خمس، به پیغمبر و یا خلفا داده میشود. به علما داده نمیشود. زیرا علما با این پول، خانه ها، سرای ها، حیوانات و باغچه ها خریداری می نمایند. به این سبب، دادن خمس به ایشان جائز نیست).

۱۰- باید به عقائد مسلمانان، بدعت ها داخل نموده، دین اسلام را با ترور و ارتجاع متهم نمائید. باید بگوئید که، کشورهای اسلامی عقب مانده و به تزلزل ها معروض و دچار گشته است. بدین ترتیب بستگی ایشان را به اسلامیت تضعیف خواهید ساخت. [حالآنکه مسلمانان، بزرگترین دولت های مدنی جهان را بنیاد گذاشتند. به هر اندازه که وابستگی و پابندی آنها به دین گسسته شد، به همان اندازه کوچک گردیدند.]

(۱) نگاه شود به پانویس (حاشیه) [۲] صفحه ۷۰.

(۲) عبادت ها، بخاطر اینکه امر الله تعالی است، انجام داده می شود. بلی! الله تعالی، به عبادات بندگان خود محتاج نیست. اما بندگان به عبادت کردن محتاج اند. خود ایشان، گروه گروه، به کلیسا میروند. ولی به مسجد رفتن مسلمانان مانع میشوند.

۱۱- بسیار مهم است! باید فرزندان را، از پدران دور ساخته، محروم ماندن شان را از تربیت های دینی بزرگان شان، تأمین بسازید. آنها را ما تربیت خواهیم کرد. بنابراین، آنگاهی که فرزندان از تربیت پدران، جدا شوند، به جدا شدن از عقائد، دین و علما محکوم خواهند شد.

۱۲- باید زن ها را تحریک نموده، سبب شوید تا حجاب شان را باز کنند. سبب اینرا چنین بیان کنید: حجاب یک امر حقیقی اسلامی نیست. عادتی است که در زمان عباسی ها بمیان آمده است. به همین خاطر انسان ها زوجه های پیغمبر را می دیدند و زنان در همه امور اشتراک داشتند. بعد از باز کردن حجاب زنان، جوانان را در مقابل یکدیگر تحریک نموده، بخاطر حاصل شدن فساد میان هر دوی شان جد و جهد نمائید. بخاطر محو نمودن اسلامیت این کار بسیار مؤثر است. اولاً، این کار را توسط زنان غیر مسلمان انجام بدهید. بعداً، زن مسلمان خود بخود افساد شده و کردار اینها را انجام خواهند داد [۱].

(۱) قبل از نزول آیت حجاب یعنی تستر، زنان به حجاب رعایت نمیکردند و نزد رسول الله آمده، آنچه را که نمیدانستند، پرسیده می آموختند. وقتیکه رسول الله به خانه یکی از ایشان تشریف میرد، زنان نیز می آمدند، می نشستند، گوش میدادند و استفاده میکردند. همچنانکه در (بیضاوی) و در (بخاری) در باب تفسیر آمده است، سه سال بعد از هجرت در سوره (احزاب) و پنج سال بعد، در سوره (نور)، آیات حجاب نازل شد و نشستن و صحبت کردن زنان در نزد مردان بیگانه ممنوع گردید. بعد از این رسول الله امر فرمودند، که زنان آنچه را که نمیدانند، از زوجه های مبارک بپرسند. کافران، اینرا نمی گویند که آیت حجاب، بعداً نازل گردید و بعداً زنان به حجاب در آمدند. به این ترتیب مسلمانان را فریب میدهند.

زوجه مبارک رسول الله (صلی الله علیه و سلم)، ام سلمه (رضی الله تعالی عنه) میگویند که: با زوجه دیگر رسول الله (صلی الله علیه و سلم) میمونه، نزد آن حضرت بودم. حضرت این ام مکتوم (رضی الله عنه) اجازه خواسته بداخل آمد. رسول الله (صلی الله علیه و سلم) با دیدن آن بما فرمود: (خود را به عقب پرده بکشید). من گفتم: (مگر او کور نیست؟ نمیتواند ما را ببیند). فرمودند: (مگر شما هم کور هستید، او را نمیتوانید ببینید؟) یعنی فرمودند که، اگر او کور هم باشد، شما کور نیستید. این حدیث شریف را، امام احمد و ترمزی و ابو داود (رحمهم الله تعالی) خبر دادند. نظر به این حدیث شریف، آنچنانکه، نظر کردن مرد به زن بیگانه حرام است، نظر کردن زن به مرد بیگانه نیز حرام است. امامان مذاهب ما (رحمهم الله تعالی) درین مورد

احادیث دیگر را نیز خبر داده، گفته اند که: (نظر کردن زنان به محل عورت مردان بیگانه نیز حرام است.) انجام دادن این آسان است. به این گونه اوامر و نواهی سهل، (رخصت) میگویند. نظر کردن زنان به سر و موی مردان بیگانه مکروه است. اجتناب از آن دشوار است. انجام دادن چیزهای دشوار نیز (عزیمت) میباشد. آورده اند که: محل عورت مرد برای زن، فاصله بین دو زانو و ناف است. دیده میشود که ازواج طاهرات (رضی الله تعالی عنهن) و اصحاب کرام (رضی الله عنهما) با عزیمت عمل میکردند، و از رخصت ها اجتناب میورزیدند. (زندیق) ها، حجاب نبستن زنان را قبل از نازل شدن آیات حجاب به پیش نموده میگویند: (در زمان پیغمبر، زنان حجاب نمی بستند، چنانکه امروز می بینیم زنان، خود را مانند جواهرات پنهان میکنند، این حالت در آن زمان وجود نداشت. حضرت عایشه سر گشاده میگشت، حجاب امروزی را متعصبین و فقهاء از خود در آورده اند.) دروغ و بهتان بودن این سخنان ایشان را، این حدیث شریف به صراحت نشان میدهد. چهار مذهب بر حق، که اوامر و نواهی حضرت الله تعالی را بیان میکنند، (محل عورت) مردان را یعنی آنقسمت اعضای بدن را که نظر کردن و نشان دادن آن حرام میباشد، نسبت به یکدیگر متفاوت بیان کرده اند. برای هر مسلمان، پوشانیدن محل عورت بر حسب فرموده مذهبی که به آن منسوب است، فرض میباشد. نظر کردن به محل عورت دیگران حرام است. در حدیث شریفی که در کتاب (اشعة اللمعات) آمده است فرموده میشود که: (مرد به محل عورت مرد، و زن به محل عورت زن نظر نکند). در مذهب حنفی محل عورت مرد برای مرد و زن برای زن از ناف تا زانو است. محل عورت زن برای مردان بیگانه، یعنی نامحرم، به غیر از دست و رویش، متباقی همه بدن اوست. موهای زن نیز عورت است. نگاه کردن به محل عورت نامحرم، بدون شهوت نیز حرام است.

(اگر زنی را ببینید، رویتانرا از آن بگردانید! اگر چه ناگهان دیدن، گناه نیست، اما تکرار نگرستن گناه است).

(ای علی! رانت را باز نکن! به ران هیچ کس مرده یا زنده، نگاه نکن!)

(آنکسی که محل عورت خود را، باز میکند و یا به محل عورت دیگران نگاه میکند، الله تعالی به وی لعنت کند!)

(آنکه خود را به یک قوم شباهت میدهد، از جمله ایشان میشود). این احادیث شریف نشان میدهد که اگر کسی اخلاق خود را و کارهای خود را و یا قیافت خود را به دشمنان اسلام شباهت دهد، از جمله آنها شمرده میشود. آنانیکه به مُد، یعنی به عادات زشت کفار تابع شده اند، آنانیکه حرام ها را (هنرهای زیبا) نام نموده و حرام کاران را (هنرمند) میگویند، ازین احادیث شریف باید عبرت بگیرند.

در (کیمیای سعادت) میگوید: (به کوچه بیرون برآمدن زنان و دختران به حالتی که موی، سر، بازوها و ساق پاهایشان برهنه باشد، حرام است. به همین گونه بیرون رفتن آنها با لباسهای تنگ، نازک، زینت دار و معطر نیز حرام می باشد. پدران، مادران، برادران و شوهران ایشان که آنها را اجازه میدهند و از این کار راضی می باشند نیز به گناه و عذاب ایشان اشتراک خواهند نمود.) یعنی همراه آنها در دوزخ خواهند سوخت. اگر توبه نمایند عفو خواهند شد. الله تعالی توبه کننده گان را دوست دارد. کسی که خود را مسلمان میگوید، باید بداند، همه کارهاییکه انجام میدهد به اسلامیت موافق است و یا نه. اگر نداند، لازم

۱۳- باید فاسق بودن امامان مساجد را ادعا نموده، خطاهای ایشانرا برملا ساخته، به هر وسیله در میان ایشان و جماعتی که عقب ایشان نماز میخوانند، کین و عداوت انداخته، نماز کردن با جماعت را از میان بردارید.

۱۴- باید بگوئید که: بدلیل اینکه در زمان پیغمبر نبوده و بدعت است، لازم است که همه مقبره ها را منهدم ساخت. علاوه برین در مورد مقبره های پیغمبر، خلفا و صالحین، مسلمانان را به شبهه انداخته، زیارت کردن آنها را منع نمائید. چنین باید بگوئید که: (پیغمبر، نزد مادرش، ابوبکر و عمر در قبرستان بقیع مدفون هستند. قبر عثمان مجهول است، سر حسین در (حنانه)، دفن گردیده است و جاییکه جسدش مدفون است، معلوم نیست. مقبره هائی که در (کاظمیه)

میآید که، از یک عالم اهل سنت سؤال نموده ویا از کتاب های علمای اهل سنت خوانده، اینرا بیاموزد. اگر عملش موافق شریعت نباشد، از گناه ویا کفر نمی تواند نجات بیابد. لازم می آید که هر روز توبه حقیقی کند. گناه و کفری که بخاطر آن توبه کرده شده باشد، حتماً بخشیده میشود. اگر توبه نکند، در دنیا و آخرت در جهنم مجازات خواهد دید، یعنی عذاب خواهد کشید. این جزاها در نقاط مختلف کتاب ما نگاشته شده است. به آن قسمت از اعضای مرد و زن که در نماز و در همه جا ستر (پوشانیدن) آن محل ها بر آنها لازم می افتد، (محل عورت) گفته میشود. باز و برهنه کردن محل عورت خویش، و نگرستن به محل عورت دیگران، حرام است. کسی که بگوید در اسلامیت محل عورت وجود ندارد، کافر میشود. کسی که، به باز کردن محلی که با اجماع، یعنی در مذاهب چهارگانه عورت می باشد حلال گفته و نگرستن به اینگونه محل های عورت دیگران را حلال بگوید و اهمیت ندهد یعنی از عذاب آن نترسد، کافر میشود. محل عورت خود را برهنه کردن زنان، آواز خواندن و مولد خواندن آنها در نزد مردان، نیز اینچنین است. در مذهب حنبلی، برای مردان فاصله زانو الی کشاله ران (زهار)، عورت نیست.

کسی که میگوید من، مسلمان هستم، می بایست شرایط ایمان، و اسلام و فرضها و سخن هایرا که در چهار مذهب با اجماع، یعنی به اتفاق کلام بیان گردیده است، بیاموزد و به اینها اهمیت دهد. نفهمیدنش عذر نمی باشد. یعنی مثل اینست که دانسته اما باور نکرده باشد. بجز از دست و روی، سایر اعضای زنان، در چهار مذهب عورت است. اگر کسی جاییرا که باز کردن آن با اجماع حرام نباشد یعنی بر حسب یکی از سه مذهب دیگر عورت نباشد، به آن اهمیت نداده باز کند، کافر نمی شود. اما بر حسب مذهب خودش مرتکب گناه بزرگ میگردد. برای مردان، باز کردن زانو تا کشاله ران چنین است. آنچه را که نمیدانند، آموختن آن فرض است، بعد از آن که آموختند، باید فوراً توبه نموده جاهای عورت خود را پوشانند.

است، مربوط به دو خلیفه است، قبرهای آل پیغمبر، کاظم و جواد نمیشد. قبری که در طوس است مربوط به رضا از جمله اهل بیت نبوده، قبر هارون می باشد. قبرستانی که در سامراء است، مزارهای عباسیان بوده، قبرهای هادی، عسکری و مهدی که منسوب به اهل بیت اند، نمیشد. مثل اینکه تخریب و احیای همه مقبره ها و زیارتگاه هائیکه در ممالک اسلامی موجود است، فرض می باشد. از بین بردن و تخریب نمودن قبرستان بقیع نیز لازم است.

۱۵- در مورد از نسب پیغمبر بودن سیدها، باید انساها به تردد انداخته شوند. به کسانی که سید نیستند نیز عمامه های سیاه و سبز پوشانیده شود، تا فرق نشدن سیدها، از انساها دیگر تأمین شود. به این ترتیب انساها در اشتباه افتاده، در خصوص سیدهای اصلی به سوء ظن می افتند. دستار (لنگی) های افراد دینی و سیدها را، از سرهایشان دور بسازید، تا نسب شان ناپدید گردد. و علماء دین از انساها حرمت نینند.^[۱]

(۱) عالم بزرگ سید عبدالحکیم ارواسی (رحمة الله علیه) در رساله خویش بنام (اصحاب کرام) که در استانبول نگاشته است، میگوید که: (دختر مبارک رسول الله (صلی الله علیه و سلم) حضرت فاطمه و تا قیامت فرزندان اهل بیت اند. دوست داشتن ایشان اگر عاصی هم باشند ضروری است. دوست داشتن ایشان با قلب، مساعدت ایشان با مال و بدن، حرمت به آنها و رعایت کردن به حقوق شان به با ایمان مردن سبب میشود. در شهر حما سوریه، برای سیدها محکمه وجود داشت. در زمان خلفای عباسی در مصر به فرزندان حسن (رضی الله عنه) (شریف) نامیده شد و دستار سفید بستن آنها مناسب دیده شد. به فرزندان حسین (رضی الله عنه) نیز (سید) نامیده شد و دستار سبز بستن آنها تنسیب گردید. اطفال مبارکی که ازین سلاله مبارک ولادت می یافت، با شهادت دو نفر در حضور حاکم تسجیل میگردد. در زمان سلطان عبدالمجید خان (رحمة الله علیه) رشیدپاشای ماسون، به فرمان انگلیس ها، این محکمه ها را لغو نمود. و به کسانی که اصلاً بد نسب، بد اصل و بی مذهب بودند، نیز سید گفته شد. سیدهای ساختگی عجمی (ایرانی)، در هر طرف منتشر گردید. در (فتاوی حدیثیه) میگوید که، (در زمانهای ابتدای اسلامیت، به همه منسوبین اهل بیت، شریف گفته میشد. مثلاً «شریف عباسی» و «شریف زینلی» گفته میشد. سلطان های فاطمی شیعه بودند. تنها به اولاد حسن و حسین شریف گفتند. از سلاطین ترکمن مصر، اشرف شعبان بن حسین در سال ۷۷۳ هـ ق [۱۳۷۱ م.] بخاطر جدا شدن سیدها از شریف ها دستار سبز بستن سیدها را امر نمود. این عادت ها در هر جا انتشار یافت، ولی هیچگونه ارزش شرعی ندارد.) در (مرآة الکائنات) و در ترجمه ترکی (المواهب اللدنیه) و در شرح زرقانی در فصل سوم مقصد هفتم، در این مورد تفصیلات وجود دارد.

۱۶- چنین باید گفته شود که: (ویران ساختن ماتم سراهای شیعه ها فرض است. زیرا بدعت و ضلالت بوده و در زمان پیغمبر و خلفاء موجود نبود.) باید به داخل شدن انسانها به آن محلات ممانعت گردیده، سخنرانان و واعظین آنجا را کاهش داده، مالکین ماتم سراها و واعظین شان به پرداخت مالیات مقید گردانیده شوند.

۱۷- یکی از نوشته هاییکه در کتاب انگلیس ثبت شده، اینست: آزادی دوستی را بمانه کرده، به تمام مسلمانان باید بگویید که: (هرکس هر آنچه میخواهد، می تواند انجام بدهد. تعلیم و آموزش امر بالمعروف و نهي عن المنکر و آموزش دادن احکام اسلامی فرض نیست.) [حال آنکه، آموختن و آموزش دادن اسلام فرض است. و اولین وظیفه مسلمان است]. بر علاوه، اینرا نیز به ایشان تلقین دهید: (یهودی ها به دین خود و نصرانی ها به دین خود هستند. کسی به قلب کسی داخل نمی شود. امر بالمعروف و نهي عن المنکر مربوط به خلیفه است).

۱۸- به خاطر جلوگیری از ازدیاد مسلمانان، به تولدات (زاد و ولد) یک حد معین تعیین کرده شود. به تعدد زوجات ممانعت صورت گیرد. به ازدواج، بعضی شرط ها گذاشته شود. مثلاً گفته شود که: عرب با ایرانی، ایرانی با عرب، ترک با عرب نمی تواند ازدواج کند.

۱۹- فعالیت های انتشار اسلام، و تفهیم اسلامیت به آنانی که هنوز مسلمان نیستند، به صورت قطعی منع ساخته شود. مفکوره ایکه تنها دین عرب ها بودن اسلام را ادعا می نماید، باید انتشار داده شود. بجهت علت و دلیل مفکوره مذکور، اینرا باید ابراز نمود که در قرآن آمده است: (این، برای تو و قوم تو یک ذکر است^[۱]).

۲۰- حدود مؤسسه های خیریه فشرده گردیده متعلق به دولت گردانیده شود. این حالت تحقق بیابد که، هیچکس نتواند مدارس مساجد و همچنین

(۱) سوره زحرف، آیت ۴۴.

مؤسّسات خیریه را تأسیس و اعمار نماید.

۲۱- مسلمانان، در مورد قرآن مشکوک ساخته شوند. ترجمه های تحریف شده قرآن که نقصانی ها و علاوه ها را دربر داشته باشد، تمیّه نموده بگوئید که: (قرآن تحریف گردیده و به یکدیگر مطابق نیست. بعضی آیاتی که در یک آن وجود دارد، در دیگرش موجود نیست). آیاتی را که یهودیان، نصرانیها و همه غیر مسلم ها را تحقیر نموده، جهاد و امر بالمعروف و نهی عن المنکر را امر میکند باید از قرآن خارج کنید^[۱]. قرآن را به زبانهای دیگر مثلاً ترکی، فارسی، هندی و غیره ترجمه نموده به خواندن قرآن به عربی در کشورهای غیر از عرب ممانعت ننمائید. و همچنان از خواندن اذان، نماز و دعا به زبان عربی جلوگیری کنید. و بدینسان در مورد احادیث نیز مسلمانان در شک انداخته شده و همچنان پلانیکه به شکل ترجمه، تنقید، و تحریف در قسمت قرآن اتخاذ شده بود در مورد احادیث نیز باید تطبیق گردد.

واقعاً، این کتابی که خواندم (اسلام را چگونه برانداخته میتوانیم) نام داشت، خیلی مکمل بود. در کارهای آینده من یک رهبر بی مثال بود. در

(۱) انگلیس ها، به این تلاش هایشان نتوانستند موفق شوند. زیرا خداوند متعال قرآن کریم را از تحریف و تغییر داده شدن محافظت می نماید. خداوند بخاطر حفاظت انجیل وعده نسپرده است. به این سبب انجیل های جعلی (ساختگی) تحریر گردید. اینها نیز با گذشت زمان تغییر داده شد. اولین تغییر را در انجیل یک شخص یهودی بنام بولوس (پافلوس) [Pavlos] انجام داد. کشیش ها در هر قرن، خصوصاً (۳۱۹) تن کشیش که از طرف قسطنطین، اولین امپراتور روما که در استانبول قرار داشت، در سال ۳۲۵ م. در شهر ایزنیک (Iznik) جمع کرده شدند، تغییرات بزرگی را بمیان آوردند. در سال ۹۳۱ هـ ق [۱۰۲۴ م.] لوتر مارتین Luther Martin یکی از کشیش های بزرگ آلمانی، مذهب (پروتستان) **Protestan** را بنیان گذاشت. نصرانی هاییکه به کشیش کائن در روما تابع بودند (کاتولیک) **Katolik** نامیده شدند. کشتاریکه در میان کاتولیک ها و پروتستانها صورت گرفت و جنایت های سکوچ **Iskoç** و سن بارتلمی **Sen Bartelemi** و فاجعه های محکمه های انگیزیسون **Engizisyon** در کتاب های تاریخ نصرانی ها نیز نگاشته شده است. در سال ۴۴۶ هـ ق [۱۰۵۴ م.] کشیش استانبول میخائل کیرولاریوس **Mihael Kirolarius** از پاپ جدا گردیده، کلیسای (اورتدوکس) **Ortodoks** را بنیان گذاری کرد. فرقه سُرّیانی، از طرف یعقوب، متوفی در سال ۵۷۱ میلادی، در سوریه فرقه (مارونی) **Maroni**، از طرف مارون، متوفی در سال ۴۰۵ میلادی و فرقه شاهدان **یاهوه** نیز در سال ۱۸۷۲ م. از طرف شارل روسیلین **Sharl Russelin** امریکائی تأسیس گردید.

وقتیکه کتاب را دوباره به سکرتر مسترد نموده، ممنونیت خویشرا ابراز کردم، وی برام چنین گفت: (بدان که درین میدان تو تنها نیستی. بسیار انسا‌های مؤظف داریم، مثل کاریکه تو میکنی آنها نیز کارها انجام میدهند. وزارت مستعمرات بخاطر اجرای این وظیفه، تا این وقت به تعداد بیش از پنج هزار نفر را مؤظف ساخته است. وزارت می‌خواهد در آینده این تعداد را به صد هزار نفر افزایش دهد. هنگامیکه جواسیس ما به صد هزار برسد، به تمام مسلمانان حاکم خواهیم شد و تمام ممالک اسلامی، در کنترل بریتانیا خواهد آمد).

بعداً، سکرتر این سخنان را گفت: (اینرا برایت مژده میدهم که، برای به حقیقت پیوستن این پروگرام وزارت ما، حداکثر به یک قرن احتیاج داریم. اگر ما این روزها را دیده نتوانیم، حتماً فرزندان ما خواهند دید. این ضرب المثل چقدر با مفهوم است: (آنچه دیگران کشتند من خوردم، اکنون من می‌کارم تا دیگران بخورند). وقتی انگلیس‌ها به این کار موفق شوند همه عالم نصرانیت را ممنون ساخته آنها را از فلاکت دوازده عصر گذشته نجات خواهند داد).

سکرتر به سخنانش چنین ادامه داد: (جنگ‌های (اهل صلیب) [جنگ‌های صلیبی] که عصرها دوام نمود، هیچ نتیجه‌ای در پی نداشت. کذا به مغل‌ها [اردوی چنگیز] نیز نمیتوان گفت که به خاطر ریشه کن ساختن اسلام، کاری انجام داده باشند. زیرا، کاری که آنها انجام دادند، فوری و بی پلان (بی برنامه) بود. کارهای عسکری را انجام میدادند که دشمنی آنها را به میان میگذاشت. ازین سبب در مدت کوتاهی از طاقت افتادند. اما اکنون اداره‌چیان با ارزش حکومت ما بخاطر از بین بردن اسلامیت از داخل، توسط یک پلان موشگافانه، با صبر متداوم تلاش می‌ورزند. از قوت عسکری استفاده کردن نیز لازم است. اما این کار در آخرین مرحله یعنی بعد از اینکه اسلام را ببلعیم و تمام کنیم و از هر طرف بالایش هجوم آورده به حالتی درآوریم که نتواند یکبار دیگر قد راست کند و

توان جنگیدن با ما را از دست داده باشد، صورت میگیرد).

سکرتتر، به سخنانش چنین خاتمه داد: (بزرگان ما که در استانبول بودند، بسیار ذکی و عاقل بوده اند. پلان های ما را عیناً تطبیق نموده بودند. آنچه انجام داده اند: در میان محمدی ها خود را داخل کرده برای فرزندان ایشان مدرسه ها باز کرده و کلیساها اعمار نموده اند. در بین شان به انتشار دادن شراب، فسق، قمار و فساد [و متفرق شدن به کلوهای فوتبال] به شکل بسیار خوب موفق گردیده اند. کوشیده اند که جوانان مسلمان را درباره دین اسلام به شک بیندازند، در میان مسلمانان و حکومت هایشان مناقشه و مخالفت را به میان آورند، در هر طرف فتنه را منتشر سازند، با داخل کردن زنان نصرانی در خانه های مدیران، آمران، مامورین دولت، آنها را به فساد اخلاقی آغشته سازند. ما نیز به این ترتیب حرکت کرده قوت آنها را به شکست مواجه میسازیم. ارتباطات دینی شان را از بین برده، اخلاق شان را فاسد میسازیم. اتحاد و برابری شان را از بین میبریم. بعداً یک جنگ ناگهانی شروع می سازیم و اسلام را از ریشه برمیکنیم^[۱].

(۱) انگلیسها، بیست و یک ماده فوق الذکر را که بخاطر احای اسلامیت تهیه کرده بودند، بمنظور از بین بردن دولت های بزرگ هندوستان و عثمانی تطبیق کردند. در هندوستان مانند، (وهایی)، (قادیانی)، (جماعت تبلیغ) و (جماعت اسلامی) فرقه های بدعت را بمیان آوردند. بعداً اردوی نظامی انگلستان، هندوستان را با سهولت اشغال کرد و یک دولت بزرگ اسلامی را از میان برداشت. علمای اسلام، در زندانها محکوم به مرگ گذاشته شدند. پادشاه هندوستان را نیز محبوس ساخته دو پسر آنرا قطعه قطعه نمودند. آثار گرانهای تاریخی، خزینه های ممتاز و قیمت دار و دیگر اشیاء پر ارزش را که از قرنها به این طرف محافظت میگردید، به غارت برده، توسط کشتی ها به لندن انتقال دادند. تاج محل، یکی از بناهای تاریخی است که در اگره بالای قبر ارجمند بیگم زوجه شاه جهان، در سال ۱۰۴۱ هـ ق [۱۶۳۱ م]. اعمار گردیده است. انگلیس ها از دیوارهای این مقبره، سنگهای پرقیمت از قبیل الماس، زمرد و یاقوت ها را به غارت برده اند. اکنون بجای آنها گل مالیده اند. این گل ها وحشت انگلیسها را به تمام جهان اعلام می نماید. این ثروت ها را که به غارت برده اند، بخاطر احای اسلامیت صرف مینمایند. آنگونه که یک شاعر اسلامی میگوید:

ظلم را، صاحب ار ستمگر شد * حق به مظلوم یار و یاور شد

عدالت الهیه تجلی نمود و جنگ دوم جهانی آغاز یافت. و انگلیس ها به جزای اعمال خود رسیدند. هنگامیکه منسوبین کلیسا، ثروتمندان انگلیس و اولاد و عیال کارکنان وزارت و ارکان دولت انگلیس، و ده ها هزار دشمن اسلام، از خوف اشغال آلمانی ها، به قاره آمریکا فرار میگردند، کشتی هایشان توسط مین (تریپل) های مقناطیسدار کشتی آلمانی

قسمت اول فصل هفتم

من بعد از اینکه لذت راز نخست را چشیدم، مشتاق آموختن راز دوم بودم. بالاخره سکرتر یک روز، راز دوم را نیز به من توضیح داد. راز دوم، عبارت از یک مجموعه پلان پنجاه صفحه ای بود که به منظور از بین بردن و به فراموشی سپردن اسلام در ظرف یک قرن، تهیه شده و مخصوص به انگلیس های بلند پایه بود که برای این کار در وزارت کار می کردند. این پلانها در چهارده ماده جمع کرده شده بود. از ترس اینکه مبدا پلان متذکره در دسترس مسلمانان قرار گیرد، بطور تدبیر این پلانها را بغایت مخفی نگه میداشتیم. و آنها عبارت بودند از:

بنام (گراف ون سپی) (Graf von spee) و مانند آن و دو کشتی حرب آلمانی در اقیانوس اطلس زیر آب شدند و در اقیانوس اطلس غرق گردیدند. بعد از جنگ جهانی دوم مطابق به قطعنامه (تصمیم) مرکز (حقوق بشر سازمان ملل متحد) در نیویورک، انگلیس ها تمام مستعمرات خود را ترک گفتند. قسمت زیاد منبع منافی را که از چند قرن به این طرف توسط وزارت مستعمرات استعمار می شد، از دست دادند. و در جزیره بریتانیا منحصر ماندند. مواد غذایی و احتیاجات اولیه شان، وابسته به وثیقه جواز گردید. از این سبب معلومات فوق الذکر را به رشته تحریر آوردم که در سال ۱۹۴۸م. در یک ضیافت از رئیس ارکان حرب [ترکیه] صالح امور طاق پاشا چنین شنیدم که می گفت: (در لندن، با وجود اینکه مهمان رسمی بودم همه وقت از سر دسترخوان سیر نشده برمی خاستم. در هنگام عودت، در ایتالیا، توانستم ماکارونی زیاد خورده سیر شوم.) در آن ضیافت در روبروی پاشای مذکور نشسته بودم. این سخنان وی تا اکنون در گویشم در حال طنین اندازی است.

ثناء الله دهلوی (رحمة الله علیه)، آیت هشتاد و دوم (سوره مانده) را تفسیر نموده چنین میفرماید: (محي السنه حسين بغوى، مشرك نبودن همه نصارا را بیان کرد. زیرا به آن شرک گویند که با اسناد الوهیت به او حرمت کند یعنی عبادت کند). مشرکان نیز مانند یهودیان دشمنان سرسخت مسلمانان هستند. مسلمانان را به قتل رسانیده سرزمین ها و مساجد شانرا ویران میکنند. قرآن کریم را به آتش میکشند). امام ربانی (رحمة الله علیه) در مکتوبات شریف جلد سوم مکتوب سوم چنین میفرماید: (به کسیکه بغیر از حضرت خداوند عبادت میکند و آنرا پرستش مینماید، مشرک گویند. و آنکه، به دین یک پیغمبر تابع نشود مشرک می باشد). اکنون تمام نصرانی ها برای اینکه به حضرت محمد (صلی الله علیه وسلم) باور ندارند، کافر هستند. بسیاری از آنها ازین سبب که می گویند: (عیسی، خدا است و یا یکی از سه خداوند است) مشرک میشوند. کسانی که حضرت عیسی را بنده خدا و پیغمبر آن میدانند (اهل کتاب) اند. و همه شان با اسلام و مسلمانان دشمنی میکنند. تجاوز و حملات شان را انگلیس ها رهبری مینمایند.

در سال ۱۴۱۲ هـ ق [۱۹۹۲م.] اطلاع یافتیم که نصرانیها یازده سؤال را ساخته و پرداخته آنرا، به تمام ممالک اسلامی میفرستاده اند. علمای اسلام بنگلادش بمقابل شان جواب های مناسب تحریر کرده، کشیش ها را ردیل ساخته اند. انتشارات حقیقت در استانبول این جوابها را تحت نام (الأکاذیب الجدیدة الخریستیانیه) به تمام دنیا ارسال می نماید.

۱- بمنظور استیلاى بخارا، تاجیکستان، ارمنستان، خراسان و حوالی آن، یک معاهده اتفاق و معاونت عقد کردن ما با تزار روس می باشد. نیز به خاطر تحت استیلا در آوردن سرزمین های ترک که با روسیه هم سرحد هستند، باید با روسها یک عهد نامه عقد نمائیم.

۲- به خاطر اینکه جهان اسلام را هم از داخل، هم از خارج از پا دراندازیم، باید با کشورهای فرانسه و روسیه همکاری های متقابل انجام بدهیم.

۳- اختلافات و فتنه های بسیار شدید را در میان حکومت های ایران و ترکیه بوجود آورده و در هر دو طرف مفکوره های نژادی، ملیت گرایی را باید تقویت بدهیم. برعلاوه در میان تمام ملت ها و قبایل همسایه و دولت های اسلامی باید فتنه و دشمنی را به وجود بیاوریم. باید تمام مذاهب جعلی را اگر متروک هم باشند دوباره احیا نموده و زنده نگه داشته، در بین آنها اختلافات زیادی را دامن زد.

۴- بعضی از قسمت های سرزمین های اسلامی را به غیر مسلمانان باید داد. مثلاً مدینه را به یهودیان، اسکندریه را به نصرانیان، عماره را به صائبه ها، کرمانشاه را به نصیری ها که علی را معبود میپندارند، موصل را به یزیدی ها، خلیج فارس را به هندوها، طرابلس را به دُرزی ها، قارص را به ارمنی ها و علوی ها (شیعه های ترک) و مسقط را به خوارج سپردن لازم است. بعداً اینها با پول، اسلحه و معلومات لازمه باید تقویت کرده شوند که در وجود اسلامیت به یک خار بغل تبدیل گردند. باید تا به زمانیکه اسلام کاملاً منهدم گشته از بین برود به جایگاه های ایشان وسعت داده شود.

۵- اینرا باید برنامه ریزی کنیم که حکومت های عثمانی و ایران را تا حد امکان به دولتهای کوچک محلی تقسیم کنیم که اینها با یکدیگر هیچوقت موافقت کرده نتوانند. مانند اوضاع فعلی هندوستان. زیرا چنین نظریه ای وجود دارد: (تفرقه بیانداز، حکم خواهی نمود) و (تفرقه بیانداز، محو خواهی کرد).

۶- مذاهب و ادیان تحریف شده را در بنیه اسلام احداث باید کرد و برای اینکه هر یک از دینهاییکه ایجاد میکنیم به هوا و هوس انسانهای یک مملکت موافق باشد، یک پلان بسیار دقیق و موشگافانه باید آماده سازیم. در سرزمین شیعه ها چهار دین را ایجاد می نمائیم: ۱- دینی که حضرت حسین را به مثابه معبود بدانند. ۲- دینی که جعفر صادق را به مثابه معبود بدانند. ۳- دینیکه مهدی را، به مثابه معبود بدانند. ۴- دینیکه علی رضا را به مثابه معبود بدانند. اولینش به کربلا، دومینش به اصفهان، سومینش را به سامراء، چهارمین آن به خراسان موافق است. در عین حال چهار مذهب تسنن را که اکنون موجود است، باید به حالت چهار دین مستقل و جداگانه در بیاوریم. بعد از انجام این کار، در شهر نجد یک فرقه نو اسلامی را تشکیل نموده در میان شان تنازع و کشمکش های خونین را احداث مینمائیم. کتاب های دینی چهار مذهب را احما می کنیم، تا هر کدام این فرقه ها خود را مسلمان بدانند و فرقه های دیگر را کافر دانسته واجب القتل بدانند.

۷- بتوسط زنا، لواط یعنی بچه بازی، قمار و شراب و تخم های فتنه و فساد را باید افشانند و به منظور اجرای این کار از غیر مسلمانان آن کشور استفاده باید کرد. بدین جهت از آنها یک اردوی معظم باید تشکیل بدهیم.

۸- در کشورهای اسلامی رهبران فاسد، قوماندانان (فرماندهان) ظالم تربیت نموده به مقامات دولتی کشانیده شوند. توسط ایشان به وضع قوانین خلاف اسلامیت، باید بسیار اهمیت داده شود. ایشان را به حالتی در میآوریم که اوامر وزارت مستعمرات را کاملاً بجا بیاورند. به توسط آنان، مسلمانان و کشورهای اسلامی را به اجرای درخواست های خود به قوه قانون باید مجبور سازیم. باید آنگونه زمینه ای را احداث نمائیم که به اسلامیت تابع شدن به مثابه جرم، عبادت کردن نیز به مثابه ارتجاع قبول کرده شود. تا حد امکان این را باید عملی سازیم که در ممالک اسلامی، رؤسا و ارکان دولت از بین کسانیکه نسب

آنها به غیر مسلم ها برسد، انتخاب گردد. بخاطر اجرای این کار جاسوس های خود را باید به چهره علمای دینی در آورده به مقامهای والا بیاوریم، تا خواسته های خود را بتوانیم به صحنه اجرا بکشیم^[۱].

۹- تا حد امکان به آموختن زبان عربی ممانعت صورت گیرد. باید آموختن زبانهای غیر از عربی مثلاً آموختن زبانهای فارسی، کردی و پشتو تشویق کرده شود. در کشورهای عربی، زبان های خارجی احیاء کرده شود. بخاطر از بین بردن عربی فصیح که لسان قرآن و سنت می باشد، باید لهجه های محلی انتشار داده شود.

۱۰- در قرب و جوار اشخاص موظف دولتی، اشخاص دست نشانده خود را گذاشته، بمنظور تطبیق در خواست های وزارت مستعمرات با استفاده از آنها، آنها را به حیث مستشارهای ارکان دولتی باید تعیین نمود. آسان ترین شیوه این کار تجارت غلامان است. غلام ها و کنیزانی را که بحیث جاسوس اعزام می نمائیم، قبلاً باید تحت تربیت مکمل قراردهیم. بعداً این جاسوس های خود را به اقارب رؤسای دولت های اسلامی، مثلاً به زنان، دختران و پسران شان و به کسانی که در پیش آنها اعتبار دارند بفروش باید رسانید. جاسوس های فروخته شده، تدریجاً به افراد دولتی نزدیک گردیده به مثابه مادر ویا مربی، چنانکه دست بند، اطراف بند دست (مچ) را احاطه میکند ایشان نیز اطراف افراد دولتی را احاطه خواهند کرد.

۱۱- باید ساحات مسیونری را گسترش بخشیده، در هر مسلک و صنف، مانند داکتری (دکتر)، انجیری (مهندسی)، محاسبه و غیره، افراد خود را داخل نمائیم. در کشورهای اسلامی، کلیساها، مکاتب، شفاخانه ها، کتابخانه ها و تحت نام مؤسّسات جمعیت های خیریه، مراکز پروپاگاندا و نشریاتی باز نموده در هر گوشه و کنار کشور، آنها را گسترش باید داد. میلیونها جلد کتاب نصرانیت را مجاناً

(۱) انگلیسها، درین تلاشهایشان موفق شدند. مانند، مصطفی رشیدپاشا، عالی پاشا، فواد پاشا، طلعت پاشا؛ ماسون ها و بد نسب های یهودی و ارمنی الاصل را (در دولت عثمانی) به قدرت رسانیدند. و ماسون هائی مانند، عبدالله جودت، موسی کاظم، ضیا گوک آلپ و عبده را در دین، صاحب سخن ساختند.

باید توزیع نمود. در پهلوی تاریخ اسلام، تاریخ نصرانیت را نیز همزمان با حقوق دول باید به چاپ رسانید. در کلیساها و صومعه ها تحت نام راهب و راهبه جاسوسان خود را، جایگزین باید ساخت. از ایشان به مثابه یک واسطه، استفاده برده، رهبری کردن آنها را به حرکات نصرانیت تأمین باید بکنیم. اینرا باید فراهم نمائیم که این جاسوسان به همه افکار و حرکات مسلمانان مطلع شده به ما نقل نمایند. تاریخ اسلام را باید افساد و تخریب نمود. بعد از آنکه احوالات و دین مسلمانانرا خوب آموختیم، همه کتابهای آنها را امحا نموده، علوم اسلامی را از بین برده، تحت عناوین پروفیسور، دانشمند و محقق، یک اردوی نصرانیت را باید بوجود بیاوریم.

۱۲- باید اذهان پسران و دختران جوان مسلمان را مشوش ساخته، آنها را، درباره دین اسلام مشکوک بسازیم. بوسیله مکتب ها، کتابها و مجلات [تلویزیون، فیلم های سینمایی و کلپهای سپورتی (ورزشی)] و توسط کارمندانیکه برای این کار تربیت شده اند، اخلاق مسلمانان را باید کاملاً افساد کنیم. برای اینکه بتوانیم جوانان نصرانی، یهودی و غیرمسلم دیگر را بمنظور بدام افکندن جوانان مسلمان بحيث یک کمین تربیت کنیم، باید جمعیت های مخفی را تشکیل دهیم.

۱۳- جنگ های داخلی و قیام ها را تشویق باید نمود. مجادله مسلمانان را با غیر مسلمانان کشورشان، پیوسته سازمان باید داد، تا قوت هایشان مضمحل گشته، پیشرفت شان ناممکن گردد و ظرفیت های فکری و منبع های مادی شان از بین برده شود. جوانان فعال شان نابود گردانیده شده، صلح و حضور جای خود را به وحشت و اختناق عوض نماید.

۱۴- باید اقتصادشان تخریب گردانیده شده، منشأ عایداتی و ساحه زراعتی از کار انداخته شده، بندهای آب و برق ویران ساخته شود. و منابع آبی دریاها خشکانیده شده، انسایها را از گذاردن نماز و از کار کردن متنفر ساخته تنبلی را ترویج باید کرد. برای تن پروران و تنبلان، محلات بازی و خوشگذرانی را افتتاح

نموده، استعمال مواد مخدر و شراب خوری را باید گسترش داد.

[موادی که فوقاً شمردم، توسط خریطه ها (نقشه ها) تصاویر و اشکال، بسیار خوب توضیح داده شده است. به کمک و مساعدت این چهارده ماده، دولت بزرگ عثمانی را از پا درآوردند. اداره دولت های جدیدی را که بنا گذاشتند، بدست ماسوئهای اسکوچ سپردند. و اینها نیز، این چهارده ماده (وزارت مستعمرات) را قانون اساسی خود اتخاذ نموده هجوم به اسلامیت را ادامه میدهند.]

برای اینکه یک کاپی (نسخه) این وثیقه محتشم را بمن داد، به سکرتر تشکر نمودم. بعد از یک ماه اقامت در لندن، وزارت مستعمرات به من امر داد تا بخاطر ملاقات با محمد نجدی، بار دیگر به عراق بروم. وقتیکه به سفر آغاز میگردم، سکرتر برایم گفت: (درباره محمد نجدی غفلت و اهمال نباید بکنی!) از راپورهای ارسالی جواسیس ما برمی آید که، محمد نجدی بخاطر تطبیق و اجرای پلان های ما یک آدم مناسب و احمق است.

با محمد نجدی واضحاً صحبت کن! جواسیس ما در شهر اصفهان با وی صریحاً صحبت نموده اند. وی خواسته های ما را به یک شرط قبول کرده است. شرط او اینست: بعد از افشای افکار و دیدگاه ها و نظریاتش، حتماً از طرف افراد دولتی و علمای اسلامی تحت تعرض قرار خواهد گرفت. بخاطر حفاظت و نگهداری خودش ازین علماء و افراد دینی، حمایت شدنش توسط مال و سلاح به طور کافی. و هر چند که کوچک هم باشد برایش تأسیس یک قدرت محلی (خانی) در زادگاهش. وزارت مستعمرات نیز این شرط او را پذیرفته است.

ازین خبر آنقدر خرسند شدم که چیزی نمانده بود پرواز کنم. و آنگاه از سکرتر پرسیدم که، درین مورد چه باید بکنم؟ جواباً گفت: (وزارت مستعمرات یک پلان دقیق تهیه کرده است، تا محمد نجدی آنرا تطبیق نماید. و آن پلان چنین است:

۱- تمام مسلمانانرا تکفیر نموده کشتار آنها، چپاول اموال آنها، تجاوز به

ناموسهای آنها، غلام ساختن مردان و کنیز ساختن زنان آنها و در بازارها بفروش رسانیدن آنها را حلال بگویند.

۲- اگر ممکن باشد، لزوم ویران کردن کعبه را بخاطر بت بودنش بیان نماید^[۱]. بخاطر از میان برداشتن عبادت حج، قبایل را تحریک و تشویق نماید تا به حجاج حمله نموده، اموال شان را غصب نمایند و آنها را بکشند.

۳- بکوشد تا مسلمانان را از اطاعت به خلیفه اسلام ممانعت نماید. ایشان را تشویق و دعوت نماید تا در مقابل خلیفه اسلام عصیان نمایند. بمنظور این کار اردوها تشکیل دهد. به هر وسیله، لازم بودن محاربه با اشراف حجاز و لزوم تقلیل نفوذ آنها را، شیوع دهد.

۴- بت و شرک بودنشانرا بیان نموده، لزوم تخریب و ویران نمودن مقابر، گنبدها مزارات و محلات مقدسی را که در شهرهای مکه و مدینه و سایر کشورهای اسلامی وجود دارد، اعلام نماید. تا حد امکان به تحقیر پیغمبر محمد، خلفاء و همه بزرگان مذاهب وسیله شود.

۵- در کشورهای اسلامی، تا حد امکان، ظلم، اختناق و آنارشیزم را تأمین نماید

۶- آنچه‌آنکه، در مورد احادیث بعمل آورده شده، بکوشد تا یک قرآن تخریب شده را، با تزئید (علاوه‌ها) و نقصانی‌ها نشر نماید^[۲].

سکرت‌تر بعد از اظهار این پلان شش ماده‌ای، برایم گفت: (ازین پروگرام

(۱) بت، به هیكل‌هایی گفته میشود که به او عبادت کرده شود و هر چیز از او خواسته شود. مسلمانان به کعبه سجده نمیکنند، در مقابل کعبه به الله تعالی سجده میکنند. در هر نماز بعد از آنکه در مقابل کعبه سجده می کنند، سوره (فاتحه) را میخوانند. درین سوره، (ای! یگانه پروردگار عالم! ما تنها ترا میپرستیم و تنها از تو استعانت میجوییم) [سوره فاتحه، آیت ۵] گفته میشود.

(۲) در مورد احادیث شریفی که در کتابهای مشهور و معتبر نقل گردیده است، ادعای زیادگی و نقصانی را بزبان آوردن بمتان بزرگی است. کسیکه بداند، هزاران علماء حدیث، احادیث شریف را چگونه جمع آوری کرده اند، چنین دروغ قبیح را بزبان نمی آورد و به اینگونه دروغها قطعاً باور نمی کند.

بزرگ، نباید هراسان شوی. زیرا وظیفه ما برای از بین بردن اسلامیت تخم کاشتن میباشد. نسل های آینده، این کار را اتمام خواهند کرد. حکومت انگلیس صبر کردن و قدم بقدم حرکت کردن را بخود عادت داده است. آیا محمد که یک انقلاب بزرگ و حیرت انگیز را انجام داد، نیز یک انسان نبود؟ اینک محمد نجدی نیز برای ما وعده داده است تا این انقلابهای ما را جامه عمل بپوشاند.

چند روز بعد، از وزیر و سکرتر رخصت گرفته با فامیل و دوستانم وداع کردم. بخاطر رفتن به بصره براه افتادم. در اثنای برآمدن از خانه، پسرکم گفت: (پدر زود برگرد!) چشمانم از اشک پر شد. نتوانستم تأثرم را از خانم پنهان کنم. بعد از مسافرت طولانی و خسته کننده در نهایت شبانگاه به بصره رسیدم. به خانه عبدالرضا رفتم و از خواب بیدارش کردم. از دیدن من نهایت خرسند گردیده مرا پذیرائی کرد. شب را در آنجا سپری کردم. صبح، وقتی بیدار شدم، برانم گفت: (محمد نجدی به خانه آمده بود و این نامه را برای تو گذاشت و رفت.) مکتوب را باز کردم. از رفتن به زادگاهش خیر داده بود و آدرس منزل خود را نیز علاوه نموده بود. من نیز فوراً به آن استقامت حرکت کردم. بعد از تحمل یک مسافرت با مشقت به آنجا رسیدم. محمد نجدی را در منزلش یافتم. خیلی ضعیف (لاغر) شده بود. به خودش هیچ چیزی نگفتم بعداً از ازدواج کردنش اطلاع یافتم.

ما با هم در میان خویش چنین به توافق رسیدیم که محمد نجدی، مرا به دیگران، به حیث غلام خود معرفی کند و بگوید که، مرا بجایی ارسال نموده و اکنون من عودت کرده ام. او نیز همینطور گفت.

من دو سال نزد محمد نجدی ماندم. به خاطر اعلان نمودن دعوتش یک پروگرام آماده کردیم. آخرالامر در سال ۱۱۴۳ هـ ق [۱۷۳۰ م.] عزم او را تقویت بخشیدیم. او نیز بعد از آنکه بخود دستیار و پشتیبان فراهم آورد، دعوت خود را با بعضی جماعات پنهانی، برای کسانی که خیلی به وی نزدیک بودند تفهیم نمود.

بعداً دعوتش را روز به روز گسترش داد. بخاطر محافظت محمد نجدی از دشمنانش، در اطراف وی محافظه‌ها را مقرر نمودم. وبه آنها هرچه مقدار که بخواهند، پول و مال تهیه کردم. وقتیکه دشمنان محمد نجدی میخواستند به او تعرض نمایند، محافظین او را تشجیع میکردم. وبه ایشان کمک معنوی داده پشتیبانی میکردم. به هر اندازه اینکه دعوت او گسترش می یافت، متناسب به آن، در تعداد دشمنان او نیز افزایش بعمل می آمد. هنگامی که هجوم و حملات بیشتر بالایش صورت میگرفت، میخواست تا از دعوت خویش صرف نظر کند. اما آنرا تنها نمی گذاشتم و بعزمش تقویت میکردم. برایش میگفتم: (ای محمد! پیغمبر، بیشتر از تو رنج و اذیت دید. میدانی این راه، راه شرافت است. مانند هر انقلابی، تو نیز باید به مشقت تحمل نمایی).

ممکن بود که ما همیشه مورد حملات دشمنان قرار بگیریم. در مقابل مخالفان وی، جاسوسان خریداری شده را گماشتم. آنوقت که دشمنانش میخواستند به او ضرری برسانند، جاسوسان، مرا ازین باخبر میساختند و من آسیب شان را بی تأثیر میساختم. باری اطلاع یافتم که دشمنان میخواستند تا محمد نجدی را به قتل برسانند. فوراً به خاطر جلوگیری ازان، تدابیر لازمه را اتخاذ نمودم. وقتی مردم آگاهی یافتند که دشمنان محمد نجدی درباره وی، چنین اراده و پلانی دارند، در بین مردم نسبت به آنان تنفر به وجود آمد. به این ترتیب، به چاهیکه کنده بودند، خودشان افتادند.

محمد نجدی برام وعده داد که، تمام شش ماده پلان مذکور را، تطبیق خواهد کرد. و چنین گفت: (فعلاً، تنها یک قسمت ازین پلان ها را میتوانم انجام بدهم). درین سخنش حق به جانب بود. در آنوقت خارج از امکان بود که همه اش را انجام دهد.

منهدم نمودن کعبه را کاری مشکل میدانست. علاوه بر آن از ابراز داشتن بت بودن کعبه نیز صرف نظر کرد. نشر کردن یک قرآن تحریف شده را نیز رد نمود. درین مورد به حداکثر از اشراف مکه و حکومت استانبول هراس داشت. برام گفت:

(اگر این دو خصوص را اظهار بداریم، تحت هجوم یک اردوی قوی خواهیم ماند) معذرت وی را پذیرفتم. زیرا او راست میگفت و شرایط مساعد نبود.

بعد از گذشت چند سال، وزارت مستعمرات موفق شد تا، امیر درعیه محمد بن سعود را نیز در میان ما داخل کند. برای رسانیدن این خبر به من و بخاطر تأسیس روابط دوستی، معاونت و محبت در بین این دو محمد، از طرف اداره وزارت مستعمرات به من یک خبر رسان فرستاده شد. بخاطر بدست آوردن اعتماد و قلوب مسلمانان از بابت دینی از محمد نجدی ما، از بابت سیاسی نیز از محمد بن سعود استفاده کردیم. تاریخ اثبات میکند، که دولت هاییکه به دین متکی بوده اند، با نفوذتر و صاحب عمر طولانی بوده و با هیبت می باشند.

به این ترتیب، پیوسته قوت کسب نمودیم. شهر درعیه را مرکز خویش قرار دادیم. مثابه دین نیز دین نو (وهابیت) را تأسیس نمودیم. وزارت مستعمرات، حکومت جدید وهابی را، پنهانی تقویت و پشتیبانی میکرد. حکومت جدید، یازده تن ظابط انگلیسی را که به لسان عربی و محاربه صحرائی بسیار خوب آموزش دیده بودند، تحت نام غلام و برده، خریداری نمود. پلان ها را همراه با این افراد نظامی تهیه میکردیم. هر دو محمد نیز در راهی که ما برایشان نشان میدادیم، می رفتند. اگر یک امر خصوصی، از وزارت صادر نشده باشد، در موضوعها، خود ما قرار و تصمیم می گرفتیم.

همه ما با دختران قبیله ازدواج نمودیم. وابستگی زن مسلمان به شوهرش، بسیار به خوش ما آمد. اکنون وضعیت خیلی خوب است.

تنبیه: این کتاب را، هر کسی که با دقت مطالعه کند، درک خواهد کرد که، انگلیسها بزرگترین دشمن اسلام اند و بسیار خوب خواهند فهمید که، وهابیت را که اکنون به همه مسلمانان جهان در حال تعرض است، انگلیسها تشکیل داده اند و ایشان آنرا حمایت مینمایند. انگلیسهاییکه صاحب عقل، وجدان

و علم باشند، نیز ازین دشمنی های فرومایه انگلیسها نفرت خواهند کرد. می‌شنویم که، در هر کشور، بی مذهب، بخاطر انتشار وهابیت تلاش می‌ورزند. حتی در میان ایشان کسانی هستند که چنین می گویند: «اعترافات هیمفر محصول خیال بوده و از جانب دیگران تحریر گردیده است.» ولی به این سخنانشان نمیتوانند هیچ وثیقه و دلیلی ابراز نمایند. عالم بزرگ اسلام حبیب علوی بن احمد حداد، که کتابهای وهابیان را خوانده به وضع داخلی، چهره حقیقی واصل و ریشه آنها پی برده است، در کتابش بنام (مصباح الانام)، به نوشته های فرومایه و ردیلانه محمد بن عبدالوهاب که آنها را همراه با هیمفر تهیه کرده بود، با دلایل و وثیقه ها جواب میدهد. محمد بن عبدالوهاب، شخصی است که خود را به انگلیس ها فروخته است. کتاب مذکور در سال ۱۲۱۶هـ ق [۱۸۰۱م]. تحریر یافته و در سال ۱۴۱۶ هـ ق [۱۹۹۵م]. از طرف انتشارات حقیقت، بطور افست به چاپ رسیده است و به تمام کشورهای اسلامی فرستاده می شود. انگلیسها هر اندازه هم بکوشند، باز هم نمیتوانند اهل سنت را که مسلمانان حقیقی می باشند، از بین ببرند. بالعکس خود ایشان از بین خواهند رفت. زیرا خداوند متعال در آیت ۸۱ سوره اسراء، مژده میدهد که کسانی که به راه نادرست می روند، نیز ظهور خواهد کرد، ولی در مقابل کسانی که براه راست ثابت قدم هستند، مغلوب خواهند شد و از بین خواهند رفت.

قسمت دوم دشمنی انگلیسها به اسلام

کسانی که قسمت اول اعترافات جاسوس انگلیسرا مطالعه کنند، از چگونگی مفکوره انگلیسها درباره مسلمانان جهان اطلاع مییابند. اوامریکه وزارت مستملکات [وزارت مستعمرات] انگلیس به جاسوسها میدهد، در بالای مسلمانان جهان چگونه تطبیق کرده می شود و فعالیت های مسیونرها در زیر مختصراً بیان خواهد شد. انگلیسها، انسا‌های مغرور و با کبر هستند. انگلیس ها به آن اندازه که به

وطن شان و شخص خودشان حرمت قائل اند، به همان اندازه به کشورهای دیگر و مردمانشان به نظر حقارت مینگرند.

از دیدگاه انگلیسها، انسانها به سه گروه تقسیم میشوند: اولینش انگلیسها بوده و اینها میگویند که مکملترین مخلوقیکه خدا به صورت انسان خلق کرده است خودشان می باشد. دومینش، اروپائیها و امریکائی های سفید پوست هستند. قابل احترام بودن اینها را نیز قبول می کنند. قسم سوم، انسانهای خارج از این دو گروه اند. اینها مخلوقاتی هستند که در میان انسان و حیوان قرار دارند. اینها لایق حرمت نبوده، مستحق به وطن، آزادی و استقلال نیستند. اینها به خاطر اداره شدن از طرف انگلیس ها، آفریده شده اند.

انگلیسها در کشور های تحت استعمار خویش، با باشندگان (ساکنان) محلی آن کشورها که به آنها از دیدگاه فوق الذکر نگاه میکنند، یکجا زندگی نمیکند. در هر طرف کشور مستعمره، جاهایی از قبیل کلومبا، رقص خانه ها، رستوران ها، حمام ها و حتی مغازه ها که مخصوص برای انگلیسها می باشد، وجود دارد. انسانهای کشور تحت استعمار، حق داخل شدن به این محلات را ندارند.

نویسنده مشهور فرانسوی مارسیلا پیرنو^[۱] که با سفرهائیکه در آغاز قرن بیستم به هندوستان انجام داده بود شهرت یافته است، در سفرنامه خود بنام (یادداشتهای سفر هندوستان) چنین مینگارد: (به یک عالم هندوستانی که در اروپا شهرت یافته و حتی عنوان پروفیسوری را از بعضی دانشگاه ها کسب نموده بود، به خاطر ملاقات در یک کلوپ انگلیسی واقع در هندوستان وعده داده بودم. موصوف به محل موعود آمده، اما انگلیسهای موظف، شهرت او را نیز در نظر نگرفته، وی را به داخل شدن اجازه نداده اند. وقتیکه ازین واقعه خبردار شدم، بعد از اصرار زیاد موفق گردیدم با هندوستانی موصوف ملاقات و دیدار نمایم).

انگلیسها به کسانی که از خودشان نباشند، معاملات را انجام داده اند که حیوانات هم به اینگونه رویه لایق و سزاوار نیستند.

در شهر امرتسر هندوستان، بزرگترین مستعمره انگلیسها که سالها تحت ظلم وحشیانه و سادیستانه آنها قرار داشت، در [۱۹۱۹م.] یکروز هندوها به سبب مراسم آئینی شان، دور هم جمع آمده بودند. این هندوها به زن مسیونر انگلیسی که از آن جا با بایسکیل (دوچرخه) عبور میکرد، حرمت نکردند. مسیونر مذکور به جنرال انگلیسی به نام دیپر^[۱] شکایت کرد. جنرال موصوف امر نمود که بالای هندوهائی که در عبادتگاه خویش مصروف عبادت بودند، آتش گشوده شود. در ظرف ده دقیقه به تعداد هفت صد نفر با آتش گشودن انگلیسها کشته و بیشتر از یکهزار نفر مجروح گردیده به زمین غلطیدند. جنرال موصوف به این اکتفا نکرده، امر کرد تا، به مدت سه روز، مردم مانند حیوانات بالای دست و پاهایشان راه بروند. مسئله به لندن شکایت گردید. حکومت امر تحقیقات صادر نمود.

مفتشی که بخاطر تحقیقات به هندوستان آمده بود، سبب آتش گشائی عساکر انگلیسرا بالای مردم بی دفاع ملکی پرسید. جنرال جواب داد: (قوماندان (فرمانده) این محل من هستم، عملیات اجرائی عسکری اینجا را من تقدیر مینمایم وچنان لازم دیدم و امر کردم). مفتش سؤال کرد که: (خوب، آیا سبب چه بوده است که برای رو به زمین خزیدن مردم امر داده اید؟) جنرال گفت: (یک بخشی از مردم هندوستان در مقابل معبودان خویش خود را چنین به روی زمین میکشند و میخزند. خواستم تا به اینها بفهمانم که یک زن انگلیس، مانند معبود هندوها مقدس میباشد ودر مقابل آن، حقارت نموده، باید خودرا به زمین بکشاند). وقتی مفتش گفت که: «مردم مجبور هستند تا برای خرید و فروش بیرون برآیند» جنرال چنین جواب داد (اگر اینها انسان میبودند در کوچه رو به زمین افتاده نمیخزیدند. زیرا خانه های ایشان بهمديگر متصل بوده و بام های آنها هموار می باشد. اینها در

بالای بام ها مانند انسان راه می رفتند.) وقتیکه این سخنان جنرال موصوف در مطبوعات انگلستان نشر گردید این جنرال بحیث قهرمان اعلام گردید. [دیور ریگنالد ادوارد هیروی^[۱] در سال ۱۲۸۱ ه ق [۱۸۶۴ م.] متولد و در سال ۱۳۴۶ ه ق [۱۹۲۷ م.] در انگلستان در گذشت. جنرال مذکور به تاریخ دنیا چنین ثبت گردید: (جنرال مشهور انگلیس که در سال ۱۳ اپریل ۱۹۱۹ م. در شهر امرتسر حادثه هایپرا که در مقابل ظلم انگلیس ها بوقوع آمده بود، شهر را به دریای خون مبدل ساخته خاموش کرده است.) بعد از وقوع این حادثه در هر طرف هندوستان، مردم علیه انگلیسها به تظاهرات دست زدند. و بالاخره جنرال مذکور در مقابل این حوادث از وظیفه اش عزل کرده شده و متقاعد گردید. ولی مجلس لاردهای انگلیسی از کار کردهای این جنرال با مدح و ستایش استقبال نموده، تصمیم گرفتند که وی را حمایت و معاونت نمایند. این عمل نیز با صراحت نشان میدهد که دیدگاه لاردها و کانت های انگلیسها نسبت به ملت های دیگر جهان چگونه میباشد.]

شکل اداره انگلیسها در مستعمراتی که نژاد مردم آن سفید پوست اروپائی الاصل باشد، به یک گونه و اگر مردم آن از نژاد سفید پوست نبوده و اروپائی الاصل نباشند، به گونه دیگر بود. اولینشان صاحب امتیاز و حتی مختاریت (صاحب اختیار) نسبی هستند. دومینشان تحت ظلم در ناله و فغان هستند. مستعمرات قسمت اول که به آن (دومینیون) نام داده اند، در امور داخلی مختار، ولی در امور خارجی به انگلستان وابسته هستند. به اینگونه مستعمرات کانادا، زیلاندها، جدید، استرالیا و غیره را میتوان بطور مثال نشان داد.

امور مربوط به مستعمرات (ممالک تحت استعمار) به دو وزارت سپرده شده بود. یکی آن، وزارت مستعمرات و دیگر آن وزارت هندوستان بود. در رأس

وزارت مستعمرات، کسیکه به عنوان (وزیر مستملکه های انگلیس)^[۱] یاد میشود قرار دارد. این وزیر دارای دو مستشار و چهار معاون بود. یکی از مستشاران از کابین عوام می باشد. مستشار و معاونان دیگرش، دائمی است. با تغییر اقتدار، اینها تغییر نمی یابند. یکی ازین چهار معاون، کانادا، استرالیا و بعضی جزایر را به عهده داشت. دومین آن با افریقای جنوبی، سومین آن با افریقای شرقی و غربی، و چهارمین آن با هندوستان مصروف بود.

امپراتوری انگلیس که بر روی دشمنی به اسلام، ظلم، استبداد، حيله و خیانت تأسیس شده است، به خود عنوان (سرزمینی که در آن آفتاب غروب نمیکنند) را داده بود. کشورهایی مانند کانادا، افریقای جنوبی، زیلانده جدید، فی جی، جزایر پسفیک، په پووا، تونگه، استرالیا، بلوچستان انگلیس، برمانیا، آدین، سومالی، بارنیو، برونی، ساراواک، هندوستان، پاکستان، بنگله دیش (بنگلادش)، مالیزیا، اندونیزیا، هانکانگ (هنگ کنگ) قسمتی از چین، قبرس، مالتا و در سال ۱۳۰۰ ه ق [۱۸۸۲ م] مصر، سودان، نیجر، ناجیریا، کنیا، اوگندا، زیمبابوی، زامبیا، مآلوی، بهاما، گریندا، گویان، بوتسوانا، گامبیا، گانا، سیرولیون، تانزانیا و سینگاپور در تحت تسلط انگلیس ها قرار گرفت. این کشورهای دنیا هم دین های خود را و هم زبانهای خود را و هم عرف و عادات خود را از دست دادند. و هم ثروت های زیرزمینی و هم روی زمینی شان توسط انگلیسها استعمار گردیده به یغما برده شد.

در خاتمه استیلاهای قرن نوزدهم، نزدیک به چهار یک (یک چهارم) قسمت سرزمین های دنیا و بیشتر از چهار یک (یک چهارم) حصه نفوس دنیا را صاحب و مالک شدند.

هندوستان، مهمترین مستعمره انگلیسها و سرتاج مستعمره های آنها بود. نفوس بیشتر از سه صد میلیونی [امروزه بیشتر از ۷۰۰ میلیون] آن، و ثروتهای

طبیعی بی پایان هندوستان، در حقیقت، تأمین کننده حاکمیت انگلیس ها بر روی جهان بود. تنها در جنگ جهانی اول انگلیس ها ازین مستعمرات خویش یک و نیم میلیون عسکر و یک میلیارد روپیه پول نقد اخذ نموده اند. قسمت بیشتر اینها را به خاطر متفرق ساختن (تقسیم کردن) دولت عثمانی استعمال نموده است. هندوستان، در زمان صلح نیز تقویت کننده اقتصاد [اکنونومی] و مالیه انگلیس بوده است. هندوستان بنابر دو علت، نظر به مستعمرات دیگر، حائز اهمیت زیاد بود. علت اول این بود که، انتشار اسلامیت در هندوستان و حاکم بودن مسلمانان درین کشور، که انگلیس ها اسلامیت را بزرگترین مانع استعمارشان در جهان می دانستند. علت دوم، ثروتهای طبیعی هندوستان می باشد.

بخاطر در دست ننگ داشتن هندوستان، بالای همه کشورهای اسلام که در مسیر راه هندوستان قرار داشتند، حمله برده، تخم های فتنه و فساد کاشته، برادر را با برادر به مخالفت انداخته و به مقابله سوق نموده حاکمیت این کشورها را بدست آورده، تمام ثروت ها و دارائی های ملی آن ممالک را به کشور خویش انتقال داده است. اساس سیاست خائنانه انگلیس این بود که، حرکت های امپراتوری بزرگ عثمانی را با دقت تمام تعقیب نموده، با راه اندازی بازی های سیاسی، عثمانی ها را با روس ها به جنگ انداخته به حالتی بیاندازد که نتواند به هندوستان دست کمک پیش کند و این دولت بزرگ را متفرق ساخته (تقسیم کرده) محو کند و اشغال نماید. اولین اروپائی هائی که به هندوستان پای گذاشتند، پرتگالی ها (پرتغالی) بودند. پرتگالی ها (پرتغالی)، در سال ۹۰۴ ه ق [۱۴۹۸ م.] به شهر کلکته، واقع در سواحل مآلابر، آمده به تجارت مشغول گردیده، تجارت هندوستان را بدست آورده بودند. بعدها هالندی ها، تجارت هندوستان را، از پرتگالی ها (پرتغالی) گرفته اند. از هالندی ها نیز فرانسوی ها گرفته اند، ولی در مقابل شان انگلیس ها برآمده است.

طوری‌که در کتاب (الثورة الهندية) یعنی (اختلال هندوستان) علامه فضل الحق حیدرآبادی از علمای بزرگ هندوستان و در حاشیه این کتاب به نام (اليواقیت المهرية) تذکر یافته است، انگلیسها، برای بار اول در ۱۰۰۸ هـ ق [۱۶۰۰ م.] برای باز کردن مؤسسه های تجارتي در شهر کلکته هندوستان، از اکبرشاه اجازت اخذ نمودند.

اکبرشاه کسی بود که اعتقادش فاسد بود. او تمام ادیان را بطور یکسان میدید. حتی تلاش ورزید تا علمای منسوب به ادیان مختلف را جمع نموده، با مخلوط کردن این ادیان مختلف، یک دین مشترک که عموم را احاطه کند، بمیان بیاورد. این دین را که به آن (دین الهی) نام گذاشت، در سال ۹۹۰ هـ ق [۱۵۸۲ م.] رسماً اعلام نمود. ازین تاریخ تا به زمان مرگش در تمام هندوستان و بالخصوص در سرای (ارگ)، اعتبار و عزت علمای اسلام رو به کاهش رفته و کسانی که به دین اکبرشاه میل کرده بودند، تاج سر اتخاذ شده لایق عزت و اعتبار شمرده می شد. در همین گونه زمانی، انگلیسها به هندوستان وارد شدند. انگلیس ها، در زمان شاه عالم اول محمد بهادرشاه بن عالمگیر، از کلکته زمین خریداری کردند^[۱]. و به خاطر محافظت اینها، عساکر خود را آوردند. در سال ۱۱۲۶ هـ ق [۱۷۱۴ م.] برای اینکه سلطان فرخ شیرشاه را تداوی کردند، اجازه خریداری زمین از تمام مناطق هندوستان را کسب نمودند. اسامی حکمرانان مسلمان هندوستان را از مسکوکات (پولهای معدنی) برداشتند. در سال ۱۲۵۳ هـ ق [۱۸۳۷ م.] بهادرشاه دوم زمام قدرت را بدست گرفت. او، در سال ۱۲۷۴ هـ ق [۱۸۵۷ م.] به مقابل ظلم های انگلیسها طاقت نیاورده به تشویق عسکرها و مردم، یک قیام بزرگ را آغاز کرد. به این ترتیب او، به تأمین این کار موفق شد تا به نامش خطبه خوانده شده، پول چاپ کرده شود. ولی، در مقابل این،

(۱) شاه عالم اول محمد بهادرشاه بن عالمگیر در سال ۱۱۲۴ هـ ق [۱۷۱۲ م.] وفات یافت.

انگلیسها، ظلم و عکس العمل بسیار شدید بعمل آوردند. عساکر انگلیس در حین دخول شان به شهر دهلی به خانه ها و دکان ها حمله ور گردیده اموال و پوله‌های آنها را به غارت بردند. بدون در نظر گرفتن زن و مرد، پیر و جوان، همه را، حتی اطفال را از دم شمشیر گذشتاندند. آب آشامیدنی هم نایاب گردید.

[تنبیه: از زمان آدم (علیه السلام) تا امروز، در هر زمان و مکان، انسانی‌های زشت به انسانی‌های نیک حمله و تعرض نموده اند. الله تعالی هر چیز را با سبب‌ها آفریده است. جزای انسانی‌های بد را نیز به توسط انسانی‌های بد میدهد. جزای کسانی‌را که به مردم شکنجه می نمایند، در دنیا نیز میدهد. در پهلوی انسانی‌های بد، انسانی‌های نیک نیز عذاب می بینند. اینها و مسلمانانیکه در حرب کشته میشوند و مسلمانانیکه در قضا (در تصادم و غیره) می‌میرند، همه شان شهید میشوند. به مسلمانان بیگناه و نیک که در دنیا عذاب میکشند، در آخرت نعمت‌های فراوان داده خواهد شد. در کتاب‌های دینی نوشته شده است که، به خاطر رسیدن به نعمت‌ها در آخرت، ایمان داشتن، شرط و لازم می باشد. این کتاب‌ها در هر جای دنیا خیلی زیاد موجود است. به کسانی‌که این کتاب‌ها را می‌خوانند و باور نمی‌کنند، کافر گفته میشود. کسانی‌که اسلامیت را نشنیده باشند، کافر نمیشوند. کسی‌که با شنیدن آن، (لا اله الا الله محمد رسول الله) بگوید و به آن ایمان بیاورد، مسلمان میشوند. معنی این، (الله تعالی، آفریدگار هر چیز است و موجود می باشد و محمد (علیه السلام)، رسول او است) میباشد. کسی که مسلمان است، به آخرین پیغمبر وی تابع میشود. کفار و ظالمان، در جاهای مختلف، مسلمانان بیگناه را و اطفال و زنان را به قتل رسانیده اند. مسلمانی که کشته میشود، شهید میشود. عذاب‌هایی را که در زمان کشتن به آن میدهند احساس نمیکند. در اثنای مرگ نعمت‌های جنت را که در قبر برایش داده خواهد شد، مشاهده میکند و خرسند میشود. شهدا در هنگام مرگ، عذاب نمی‌کشند، خرسند میشوند

و بسیار کیف می‌برند. به نعمت های جنت نائل میشوند. در حدیث شریف فرموده می شود که، (قبر مسلمانان از باغچه های جنت است).^[۱]

بخت خان، یکی از قوماندانان (فرماندهان) بهادرشاه دوم، پادشاه را راضی ساخت تا با اردو عقب نشینی نماید. اما، یک قوماندان (فرمانده) دیگر، بنام میرزا الهی بخش که می خواست دل انگلیسها را بدست بیاورد، به بهادرشاه چنین گفت: «اگر، از اردو جدا گردیده تسلیم شوی، می توانی انگلیسها را به بیگناه بودن خود اقناع کنی و مورد عفو قرار خواهی گرفت». به این ترتیب بهادرشاه را فریب داد. بهادرشاه از قسمت اصلی اردویکه عقب نشینی می کرد، جدا شده به مقبره همایون شاه که از قلعه معلی واقع در مرکز دهلی، به فاصله ده کیلومتری قرار داشت، پناه برد.

هدسون^[۱] نام راهب مشهوری که در آنزمان از ظابطان استخبارات اردوی انگلیس بود و به بداخلاقی و عدم کفایت شهرت داشت، این وضعیت را از شخصی حائن به نام رجب علی اطلاع یافته به قوماندان اردو جنرال ویلسن^[۲] خبر داد. به منظور دستگیری او معاونت خواست. ویلسن بیان کرد که سربازان مزدبدر ندارد که به او بدهد. هدسن پیشنهاد کرد که، خودش این کار را به کمک چند شخص انجام بدهد. علاوه برین ضروری بودن تأمین محافظت جان پادشاه و خانواده او را، به ویلسن فهماند. ویلسن، در ابتدا این پیشنهاد وی را رد نمود؛ اما بعداً پذیرفت. بعد از آن هدسون به همراهی نود نفر، به مقبره همایون شاه رفته، در مورد نرسیدن گزند و آسیب به جان سلطان و فرزندان و خانم او اطمینان داد. بهادرشاه، به این راهب، فریب خورده، خود را به وی تسلیم نمود. هدسون بعد ازین، تلاش کرد تا دو پسر و یک نواسه سلطان را دستگیر کند. اما

Hudson (۱)

Wilson (۲)

بخاطر اینکه، دو پسر و یک نواسه سلطان، محافظان زیادی داشتند، نتوانست به دستگیری آنها موفق گردد. همدسون، در مورد نرسیدن گزند و آسیب به جان اینها و در امان بودن شان نیز از جنرال ویلسن قول اطمینان گرفت. همدسون خیانتکار به وسیله های گوناگون، به نواسه و پسران پادشاه خبرهای پی هم فرستاده اطمینان داد که آسیبی به ایشان نخواهد رسید. ایشان نیز به دروغهای راهب باور کرده، به او فریب خوردند و تسلیم شدند. همدسون هنگامیکه، دو پسر و یک نواسه سلطان را که آنها را با سیاست و حيله انگلیسی فریب داده بود، دستگیر کرد، ایشانرا فوراً به زنجیر بست.

وقتیکه، دو پسر و یک نواسه پادشاه، به زنجیر کشانیده شده به دهلی انتقال داده می شدند، همدسون در راه، شهزاده های جوان را برهنه کرده، شخصاً خودش با فیر (شلیک) مرمی به سینه هایشان، ایشان را به شهادت رسانید. از خون ایشان نوشید و اجساد این جوانان شهید را به خاطر ارباب (ترسانیدن) خلق، به دروازه های قلعه آویزان نمود. بعد از یک روز سر از بدن شان جدا کرده، به والی عمومی انگلیس هنری برنارد^[۱] فرستاد. سپس از گوشت بدن شهدا، شوربا پخته، به سلطان و خاتمش فرستاد. ایشان از فرط گرسنگی فوراً خواستند بخورند و به دهن بردند. اما، با وجود اینکه نمی دانستند این گوشت، گوشت چه است، باز هم جویده و بلعیده نتوانستند، قی کردند و کاسه های شوربا را به زمین گذاشتند. همدسون خائن گفت: (چرا نخوردید، بسیار شوربای لذیذی است. از گوشت پسران تان پخته ام).

بمادرشاه دوم، که در سال ۱۲۷۵هـ ق [۱۸۵۸م.ق] با زور از سلطنت فرو آورده شده بود، به جرم تحریک قیام مردم و سبب شدن به کشتار اروپائیان، محاکمه گردید. در ۲۹ مارچ (مارس) به حبس دائمی محکوم گردید، و به

هندوچین (رانگونا^[۱]) به تبعید اعزام گردید. در ماه نوامبر سال ۱۲۷۹ هـ ق [۱۸۶۲ م.] آخرین پادشاه سلسله امپراتوری اسلامی گرگانی، بهادرشاه دوم، در یک کشور دور از میهن، در زندان چشم از جهان فرو بست. علامه فضل حق نیز در سال ۱۲۷۸ هـ ق [۱۸۶۱ م.] در یک زندان در جزیره آندامان از طرف انگلیس ها به شهادت رسانیده شد.

انگلیسها در سال ۱۲۹۴ هـ ق [۱۸۷۷ م.] در اثنای جنگ روس و عثمانی، هندوستان را یک دولت وابسته به فرمانروایی بریتانیا اعلام نمودند. بزرگترین آسیب از آسیب هاییکه مدحت پاشا، که نامش در پایگاه ماسونی سکوچ ها ثبت شده است، به اسلام رسانید، داخل کردن دولت عثمانی به جنگ بود. شهید ساختن سلطان عبدالعزیزخان [از پادشاهان دولت عثمانی] نیز به انگلیس ها خیلی مفید واقع شد.

انگلیسها، افراد تربیت داده خود را در دولت عثمانی بمقامات ارزشمند آورده بودند. در دولت عثمانی، تنها نام این اشخاص عثمانی بود. اما مفکوره، فکر و ذکرشان، انگلیسی بود. مشهورترین اینها مصطفی رشیدپاشا است. این شخص، در حین آخرین وظیفه صدارت خود، در حالیکه از تعیین گردیدنش به مقام صدارت، شش روز گذشته بود، قتل عام بزرگ دهلی را که در تاریخ ۱۸۵۷/۱۰/۲۸ میلادی از طرف انگلیس ها، به مسلمانان هندوستان صورت گرفت، به ایشان تبریک گفت. قبلاً نیز، انگلیس ها، برای عبور کمک هایشان از مصر به هندوستان، از عثمانی ها اجازه خواستند. این کمک ها، بخاطر سرکوب مسلمانان که علیه ظلم های انگلیس ها قیام کرده بودند، از انگلستان آمده بود. این اجازه نیز توسط ماسونها به انگلیس ها داده شد.

انگلیسها، در هندوستان نه تنها مکتبهای نو افتتاح نکردند، بلکه تمام مدرسه

ها و مکاتب صبیان (مکاتب ابتدائیه) را که اساس و وصف بارز دین اسلام می باشد، نیز بسته نمودند. تمام علما و شخصیت‌های دینی را که می‌توانستند مردم را رهبری کنند شهید ساختند. حتی شاگردان را نیز به قتل رسانیدند. درینجا، نقل یک حکایه کوچک از خاطرات یکی از احباب خویشرا که در سال ۱۳۹۱هـ ق [۱۹۷۱م.] از هندوستان و پاکستان بازدید نموده بود، مناسب میدانم.

در هندوستان بعد از زیارت کردن مقبره حضرت امام ربانی (رحمة الله علیه) و دیگر اولیای کرام «قدس الله سره» که در شهر سرهند است، به پانی پت و از آنجا به دهلی رفتیم. بعد از ادای نماز جمعه در بزرگترین مسجد جامع پانی پت، امام مسجد جامع، مرا مهمان خود ساخته به منزلش برد. در راه دروازه خیلی بزرگی را که با زنجیرهای ضخیم از حلقه هایش قفل گردیده بود مشاهده کردم. بعد از خواندن کتابه آن دانستم که این جا یک مکتب صبیان (مکتب ابتدائیه) بوده است. سبب بسته بودن این دروازه را از امام پرسیدم. امام گفت: این دروازه از سال ۱۳۶۷هـ ق [۱۹۴۷م.] به اینطرف مسدود است. هندوها با تحریک انگلیس‌ها، تمام مسلمانان پانی پت را اعم از زن و مرد، طفل و پیر و جوان به قتل رسانیدند. این مکتب از آن زمان به بعد مسدود است. این قفل و زنجیر برای ما، ظلم‌ها و استبداد انگلیسها را بیاد می‌آورد. ما به این جا بعدها به صفت مهاجر آمده، مسکون گردیده ایم.

انگلیسها، آنچه را که در سایر ممالک اسلامی بعد از کسب حاکمیت انجام میدادند، درینجا نیز انجام داده، علمای اسلام، کتابهای اسلامی و مکاتب اسلامی را از بین بردند. و یک نسل جوان را تربیت دادند که کاملاً بیخبر از دین بودند. لارد مشهور انگلیس، ماکیولی^[۱] که در سال ۱۸۳۴ میلادی به کلکته آمده بود، طبع و نشر هر نوع کتاب عربی و فارسی را منع نمود و حتی به متوقف کردن

چاپ کتابهاییکه به چاپ آن شروع گردیده بود، امر صادر کرد. او، با این کارش از طرف انگلیسها حمایت بزرگی کسب کرد. این ظلم هایشان، در سرزمین هائی که مسلمانان حاکم بوده اند و بالخصوص در بنگال با حساسیت تمام تطبیق گردیده است.

انگلیسها در هندوستان در حالیکه مدارس اسلامی را مسدود کردند، یکصد و شصت و پنج کالج که هشت عدد آن مخصوص به دختران بود باز نمودند. شاگردانی را که درین کالج ها تربیت می دادند، به دین پدرشان و به آباء و اجدادشان دشمن ساخته، مغزشویی نموده اند. دو بر سوم (دو سوم) حصه اردوی انگلیس که در هندوستان مشغول ظلم و وحشت بودند از آن گونه اهالی محلی تشکیل یافته بود که از طرف انگلیس ها مغزشویی شده، به ملت خود دشمن ساخته شده، نصرانی گردانیده شده و یا با پول خریده شده بودند.

قوانین سال ۱۲۴۹ ه ق [۱۸۳۳ م.]، انکشاف فعالیتهای میسنوری را تأمین نموده و به این ترتیب تشکیلات دینی پروتستان در هندوستان را تقویت یافته بود. قبل از آنکه فعالیت های میسنوری انتشار نیافته و هندوستان، کاملاً زیر حاکمیت انگلیس قرار نگرفته بود، انگلیسها به ایمان و اعتقادات مسلمانان احترام نشان داده در مراسم اعیاد، توپ ها فیر (شلیک) نموده به اعمار مساجد مساعدت ها نموده و حتی در اوقاف اسلامی که مربوط به مساجد، مقابر و خانقاه ها بودند، وظیفه انجام داده بودند. بعد از وصول اوامر از انگلستان در سالهای ۱۸۳۳ م. و ۱۸۳۸ م.، این نوع فعالیت ها برای انگلیسها ممنوع قرار داده شد. این فعالیت های انگلیس ها به صراحت نشان میدهد که، سیاستیکه انگلیسها در تعرض هایشان به دین اسلام تطبیق می کنند چنین است: در ابتدا، خود را به صفت دوست نشان داده، کمک نموده، این را در همه ممالک شیوع میدهند که آنها مسلمانها را دوست دارند. به اسلامیت خدمت می کنند و به این ترتیب مسلمانان دنیا را فریب

میدهند. آنگاه که به این کار موفق شدند، آهسته آهسته و مخفیانه، اساسات اسلام، کتابها و مکاتب اسلام و علمای اسلام را از بین می برند. انگلیس ها، با این سیاست دو جانبه خویش به مسلمانان بزرگترین دشمنی را انجام داده، ریشه اسلامیت را می خشکانند. بعدها، غیرتهای قبولاندن زبان انگلیسی به حیث زبان رسمی و تربیت کردن جوانان محلی (باشنده کشور مستعمره) به شکل نصرانی شده، افزایش یافت. با این مقاصد مکتب هائی که تماماً در کنترل مسیونرها قرار داشت باز شد. حتی صدر اعظم (نخست وزیر) انگلیس، لارد پالمیرستون^[۱] و تعداد زیادی از لاردهای انگلیسی میگفتند که خداوند، هندوستان را بخاطری به انگلیسها داد که، مردم هندوستان از نعمت های نصرانیت برخوردار شوند.

لارد ماکیولی، بخاطر تربیت یک جمعیتی که از نگاه رنگ، پوست و خون، هندوستانی و اما از نگاه ذوق، فکر، باور، اخلاق و ذکا انگلیسی باشد، بسیار تلاش نمود و حمایت کرده شد. به این ترتیب، در مکاتبی که از طرف مسیونرها باز شده بود، به آموزش زبان و ادبیات انگلیسی و دین نصرانیت اهمیت داده شد. به معلومات فنی یعنی ساینس (ریاضی، فیزیک، کیمیا و غیره) هیچ اهمیت داده نشد. به این ترتیب، افراد نصرانی گردانیده شده که بجز از لسان و ادبیات انگلیسی هیچ چیزی نمیدانستند تربیت گردید. اینها به صفت مأمورین استخدام گردیدند.

برای اینکه، مسلمانی که از دین برآید مرتد می شود، و هندوهاییکه از دین برگشته اند، به نظر هندوها بی دین قبول می گردند، جوانان محلی (هندوستانی) نصرانی شده، از حق میراث خانوادگی محروم می ماندند. مسیونرها بخاطر مانع شدن به این، در سال ۱۸۳۲م. برای بنگال و در سال ۱۸۵۰م. برای عموم هندوستان، یک قانون وضع نموده از میراث حصه گرفتن مرتدهای محلی نصرانی شده و بی دین ها را، تأمین نمودند. به همان سبب، هندی ها به مکاتب انگلیسی که در هندوستان

بود (دفتر شیطانی) نام نماده اند. [در هندوستان و در قلمرو عثمانی ها، به دواير و مؤسسه های رسمی، (دفتر) گفته میشود]. مارسیلا پرنیو^[۱] نویسنده فرانسوی که در سال ۱۳۴۴هـ ق [۱۹۲۵م.] از هندوستان بازدید کرد، در کتاب خویش میگوید که: (محلات پلید و مزبله جوار لندن و پاریس نیز، در مورد سفالت و مرداری های کلکته، که مهمترین شهر هندوستان است، قطعاً نمی تواند یک تصور مشابه گردد. در کلبه ها، انسانها و حیوانات با هم آمیخته اند. اطفال گریه میکنند و مریضان ناله میکشند. در پهلوی آنها انسانهایی را می بینید که از نوشیدن الکل (شراب) و مواد مخدر بیتاب مانده، مانند مرده به زمین افتاده اند. انسان وقتی، بدن هایی را که به این اندازه گرسنه، سفیل، ضعیف و بی تاب مانده اند، می بیند، خواه ناخواه از خود میپرسد، که اینها چه کاری انجام داده میتوانند؟ به اینقدر انسانهایی که به فابریکات (کارخانه ها) میشتابند، آیا فابریکات، چه مقداری از محصولات و درآمدهای خود را به آنها میدهند؟ مشقت ها، احتیاجات، امراض ساری، شراب و مواد مخدر، این اهالی ضعیف و بی مقاومت را شکستانده، نابود میکند. در اینجا، در مقابل زندگی انسان، با آن بی حیایی بی علاقه می مانند که، در هیچ جای دنیا ماندش موجود نیست. هیچ یک زحمت و هیچ یک کار، ثقیل و غیر صحی پنداشته نمیشود. اگر کارگر مردنی باشد چه نقصانی دارد؟ فردایش، به عوض آن یکی دیگر، فوراً داخل کار خواهد شد. یگانه چیزی که انگلیسها در آن مورد اندیشه و تفکر می کنند، چگونگی افزایش محصول و بدست آوردن پول هنگفت است).

ویلیامز جنینگز براین^[۲] وزیر خارجه اسبق ایالات متحده امریکا، با دلایلش ذکر نموده است که، حکومت انگلیس، ظالم تر و فرومایه تر از روسیه می باشد.

(۱) Marcelle Perneau

(۲) Williams Jennings Bryan

او، در قسمت اخیر کتاب خود بنام (حاکمیت انگلیس در هندوستان) چنین مینویسد: (انگلیس‌هایی که ادعا میکنند، رفاهیت و سعادت را به انسانهای زنده هندوستان عطا کرده اند، میلیون ها انسان هندی را به قبرستان رهنمون کرده اند. این ملت که، در هر جا بزبان می آورند که، محکمه ها و قوت های انضباط را تأسیس نموده اند، با یک چپاول رسمی هندوستان را تا مغز استخوان برهنه نموده اند. کلمه برهنه کردن، یعنی یغما کردن، هر چندیکه سخت و سنگین می باشد، ولی بیان کردن پلیدی و ملعنت اداره انگلیس به شکل دیگر امکانپذیر نیست. وجدان قوم انگلیس که ادعای نصرانیت را دارد، ندای استمداد مسلمانان هند را که تحت زنجیر اسارت، ناله و فریاد میکشند نمیخواهد بشنود).

مستر هدبرک کیمبتون^[۱] در کتاب (حیات هندی) چنین مینگارد: (آقایانشان [انگلیس ها] به هندی ها ظلم میکنند ولی او (هندی) تا به وقتیکه همه داشتگی هایش نابود گردد، تا به وقت مرگش ادامه به کار نموده به خدمت وی (انگلیسها) می شتابد. این سخن ها، چندی از نوشته های نصرانی های با انصاف میباشد که، بیانگر وحشت های انگلیس است.

وضعیت کارگران مسلمان هندوستانی که در مستعمرات دیگر انگلیسها به کار واداشته شده بودند، بدتر ازین بود. در سال ۱۸۳۴م، صنعتگران انگلیسی در افریقا، بجای افریقائیان محلی، به استفاده کردن از کارگران هندی آغاز نمودند. هزاران مسلمان، از هندوستان، به مستعمرات آفریقای جنوبی انتقال داده میشد. وضعیت این کارگران که (قلی) نامگذاری شده بود بدتر از وضعیت برده ها (غلام ها) بود. این ها بر اساس تابعیت به اصول (کار قراردادی)^[۲] استخدام میشدند. نظر به این قرارداد، هر (قلی) برای مدت پنج سال، در تحت تعهد قرار

(۱) Mister Hodberk Keombtun

(۲) Indentured Labour

می گرفت. در مدت این زمان، (قلی)، نمیتوانست از کار دست بکشد و ازدواج کند. مجبور بود شب و روز تحت شلاق مصروف کار باشد. بر علاوه به پرداخت مالیه سالانه به مقدار سه طلای انگلیسی نیز مکلف بود. (اینها با نوشته های Labour in India), (Post-Lecturer in the University of New-York) به تمام دنیا اعلام میشود).

گاندی^[۱]، سیاستمدار مشهور، تعلیم و تحصیل خود را به انگلستان انجام داده به هندوستان برگشته است. وی پسر یک هندی نصرانی شده، بود. حتی پدر وی کشیش شهر پور بندر هندوستان میباشد. در سال ۱۳۱۱هـ ق [۱۸۹۳م]. یک شرکت انگلیسی واقع در هندوستان، وی را به افریقای جنوبی اعزام نمود. بعد از اینکه در آنجا مشاهده نمود که هندی ها تحت چه شرایط دشواری کار میکنند و چگونه معاملات زشت با ایشان صورت میگردد، به مجادله با انگلیسها آغاز نمود. با وجود اینکه وی پسر کسی بود که از طرف انگلیسها تربیت یافته و حتی نصرانی گردانیده شده بود، به ظلم و وحشت انگلیسها تاب و طاقت نیاورد. اولین شهرتش را در آنجا بدست آورد.

اصل، بنیاد و اساس سیاست انگلیسها را، که در تمام دنیای اسلام از آن پیروی میکنند، این سه چیز تشکیل میدهد: (تفرقه بیانداز، حکومت کن، و ادیان آنها را از میان بردار!) بخاطر تطبیق این سیاست از اجرای هیچ کاری امتناع نکرده اند. در هندوستان نیز اولین کاری که انجام دادند، پیدا کردن افرادی بود که به ایشان خدمت بکند. با کار گرفتن از این اشخاص، آتش فتنه را آهسته آهسته مشتعل ساختند. در این کار، از هندوهاییکه در قلمرو حاکمیت مسلمانان می زیستند، استفاده کردند. برای هندوهایی که در تحت عدالت مسلمانان زندگی میکردند، چنین تلقین نمودند که صاحب اصلی هندوستان، هندوها اند. معبودهایشان

توسط مسلمانان قربانی کرده می شوند و به آنها تلقین نمودند، تا باید به این کار ممانعت کرده شود. هندوها را به صف خود کشانیدند. و از ایشان سربازان اجیر (مزدبر)، استخدام نمودند. به اینترتیب، کار تأسیس اردو بیگانه، شهبانو الیزابت امر کرده بود، تشکل می یافت. همزمان به این کار، جهالت هندوها با دشمنی انگلیسها به اسلام و حرص به پول، با یکدیگر پیوند کرده می شد. خبرهای را ساختند که در میان والی های مسلمان و مهاراجاهای هندو خصومت حاصل کند. از میان مسلمانان، افرادی که اعتقاد ضعیف داشتند توسط انگلیسها خریداری گردیدند. سیر مشهور انگلیس جون سترچی^[۱]، که چند بار به صفت نائب شاه و عضو تشکیلات هندوستان تعیین گردیده بود، در مورد دشمنی مسلمانان و هندوها میگوید که: (انجام هر عمل به خاطر حاکم شدن و تفرقه انداختن، با سیاست حکومت ما موافقت دارد. بزرگترین کمک کننده سیاست ما در هندوستان، در اینجا موجودیت دو دشمن، پهلوی به پهلوی هم می باشد). انگلیسها این دشمنی را توسعه دادند و از سال ۱۱۶۴ هـ ق [۱۷۵۰ م.] الی سال ۱۲۸۷ هـ ق [۱۸۷۰ م.] پیوسته از هندوها حمایت کردند. و همراه با آنها، مرتکب قتل عام های بزرگ مسلمانان گردیده اند.

زد و خوردهای مسلمانان با هندوها، از سال ۱۸۵۸ م. آغاز گردیده، با انکشاف روز افزون دوام نمود. حملات هندوها را بالای مسلمانان سازماندهی کرده، خودشان نشسته تماشا میکردند و از آن کیف میبردند. در سال ۱۹۹۰ م. نیز در بوسنیا، صرب ها را بالای مسلمانان حمله ور ساختند. در کوچها خون اطفال و دختران مسلمان میریخت و انگلیسها نشسته، قهقهه کنان تماشا میکردند. در هندوستان هیچ سال اتفاق نیافتاده بود که به سبب قربانی کردن گاو، واقعات خونین و فتنه هاییکه مرگ صدها و هزاران مسلمان را به بار می آورد، ظهور نکرده باشد.

بخاطر اشتعال آتش این فتنه، از یک طرف در میان مسلمانان شیوع دادند که، ذبح گاو از ذبح هفت گوسفند افضل تر می باشد. از طرف دیگر در میان هندوها، این چنین تبلیغ نمودند که، از مرگ نجات دادن معبودشان (گاو)، ثواب بزرگ می باشد. این نوع فتنه هایشان حتی بعد از بیرون شدن شان از هندوستان نیز ادامه یافت. به گونه مثال، حادثه ایرا که از مجله (اطلاعات) که در زمان صدر اعظم مصدق، در ایران نشر گردیده بود مطالعه کرده بودیم، ذکر مینمائیم:

(در یک روز عید قربان، دو نفر به قیافت مسلمانان، دارای ریش، لنگی (دستار) و خرقه، بخاطر ادای قربانی، گاوی را خریداری مینمایند. در هنگامیکه از محله هندوها میگذشتند یک هندو از مقابل شان برآمده می پرسد که گاو را چه میکنند؟ می گویند که: قربانی میکنیم. هندو، فریاد کنان میگوید که، (ای اهالی برسید! معبود ما را قربان میکنند!) مسلمانان نیز فریاد میکشند، (ای مسلمانان! برسید، قربانی ما را از دست ما میگیرند). هندوها و مسلمانان در هر دو طرف جمع میشوند. با چوپها و کاردها به همدیگر حمله ور میشوند. صدها مسلمان به قتل میرسند. اما، آن دو نفر که گاو را از محله هندوها میگذشتاندند، دیده شده اند، که بعداً به سفارت انگلستان داخل گردیده اند. این وضعیت نشان میدهد، که برپا کنندگان این ماجرا و فتنه، انگلیس ها اند. نویسنده این سطور سپس مینویسد: (ما، خوب میدانیم که، شما یک عید قربان را به مسلمانان چگونه ماتم ساختید.) با اینگونه فتنه ها و ظلم های بیشمار به خاطر نابود کردن مسلمانان تلاش ورزیدند.

انگلیسها، آنگاهیکه مشاهده کردند، که هندوها نیز آهسته، آهسته در مقابل شان سرکشی مینمایند از سال ۱۲۸۷هـ ق [۱۸۷۰م.] به بعد، در مقابل هندوها به حمایت مسلمانان آغاز کردند. دشمنان اهل سنت ظهور نمودند که نام مسلمان داشتند ولی به تغییر دادن دین و ایمان می کوشیدند. چیزهاییرا که دین اسلام

آنرا حرام گردانیده است، حلال می شمردند و میگفتند که، جهاد به توسط شمشیر فرض نیست. سیر سیداحمد، غلام احمد قادیانی، عبدالله غزنوی، اسماعیل دهلوی، نذیر حسین دهلوی، صدیق حسن خان پھوپالی، رشید احمد کنکوهی، وحید الزمان حیدرآبادی، اشرف علی تھانوی و محمد اسحاق نواسه شاه عبدالعزیز از این جمله است. انگلیس ها، اینها را حمایت نموده، ظهور فرقه های جدید فاسد و خراب را فراهم کردند. بخاطر تابعیت مسلمانان به این فرقه ها جد و جهد نمودند.

مشهورترین این فرقه ها، فرقه (قادیانیه) است که در سال ۱۲۹۶هـ ق [۱۸۷۹م.] تأسیس گردید. غلام احمد، مؤسس این فرقه، می گفت که جهاد با توپ و شمشیر فرض نیست. جهادیکه فرض است با نصیحت اجرا می گردد. هیمفر جاسوس انگلیس نیز به محمد نجدی چنین میگفت.

غلام احمد، زندیقی بود از فرقه اسماعیلی. در سال ۱۳۲۶ هـ ق [۱۹۰۸م.] فوت کرد. انگلیس ها با پول هنگفت او را خریداری نمودند. وی، در ابتدا گفت که خودش (مجدد) است، بعداً (مهدی) بودنش را اعلام کرد. در نهایت ادعای (پیغمبری) کرد. اعلام کرد که دین جدید را آورده است. به فریب دادگانش (امتم) گفت. ادعا کرد که، گویا در قرآن در آیت های زیادی از آمدن وی خبر داده شده است و می گفت که، گویا بیشتر از همه پیغمبران معجزه دارد. کسانیرا که به او باور نکردند، به کفر اتمام کرد. افکار او در میان مردمان جاهل پنجاب و بمبئی پخش گردید. امروز نیز در اروپا و امریکا تحت نام (احمدیه) انتشار قادیانیت مشاهده میگردد.

مسلمانان سنی میگفتند که، در مقابل کفار با سلاح جهاد کردن فرض است، به انگلیسها خدمت کردن نیز کفر است. به مسلمانانی که درین مورد وعظ و نصیحت میکردند، جزاهای شدید داده میشد و بسیاری شان به قتل رسانیده میشدند. کتاب های اهل سنت جمع آوری گردیده از بین برده میشد.

علمای اسلام را که نمی توانستند آنها را با پول بخرند و ایشان را خادم آرمانها و آمال خویش بگردانند، از مسلمانان دور می ساختند. از ترس اینکه ایشان، بعد از اعدام شدن مبدا بحیث یک قهرمان قبول کرده شوند، آنها را اعدام نکرده، در زندان های مشهور جزیره آندامان به حبس ابدی محکوم میکردند. آن علمای اسلام را که از هر طرف هندوستان به بهانه انقلاب بزرگ جمع آوری نموده بودند، نیز به آنجا اعزام مینمودند. [بعد از جنگ جهانی اول، در زمان اشغال استانبول، جنرال ها و علمای عثمانی را نیز، به جزیره مالتا تبعید کرده بودند.]

به خاطر اینکه مسلمانان، دشمنی شان را به اسلام درک نکنند، فتوا گرفتند که، هندوستان دارالحرب نبوده بلکه دارالاسلام میباشد و این فتواها را به هر طرف انتشار دادند.

منافق هاییکه به نام علما یاد می شدند ولی از طرف انگلیسها تربیت شده بودند، این مفکوره را انتشار دادند که می گفتند: «پادشاهان عثمانی خلیفه نیستند، خلافت حق قریشی ها بوده و سلطان های عثمانی آنها را غصب نموده اند. بنابراین به آنها اطاعت نباید کرد.»

[حدیث شریف (خلیفه، از قبیله قریش [از اولاد ایشان] خواهد بود) به این معنی می باشد که در میان کسانیکه به خلیفه شدن لایق بوده و سزاوار به شرایط خلافت می باشند، اگر قریشی هم [مثلاً سید] موجود باشد، آنها را انتخاب کنید. اگر چنین شخصی موجود نباشد دیگرش انتخاب کرده می شود. به کسیکه خلیفه انتخاب شده نتوانسته و یا اینکه خلیفه انتخاب شده را نپذیرفته و با شدت و قوت حکومت را به دست گیرد، اطاعت کرده میشود. در روی زمین یک خلیفه میباشد و لازم می آید تا همه مسلمانان به آن اطاعت نمایند].

بخاطر اینکه بتوانند تدریسات دینی را از بین برده، اسلامیت را از داخل منهدم سازند، در علیگره یک مدرسه که در آنجا معلومات دینی آموزش داده

میشد و دانشگاه اسلامی علیگره را باز نمودند. درینجا، شخصیت‌های دینی را تربیت دادند که اینها در حقیقت جاهل دین و دشمن اسلام می باشند. آسیب آنها به اسلامیت خیلی زیاد رسید. از میان کسانی که درینجا تحصیل میکردند بعضی شاگردان را انتخاب کرده به انگلستان اعزام میکردند. بعد از اینکه این شاگردان را به آن سویه می رسانیدند که بتوانند اسلامیت را از داخل فروپاشی کنند، ایشان را در رأس مسلمانان قرار می دادند. ایوب خان از جمله اینان بود. و به عوض محمد علی جناح رئیس دولت پاکستان مقرر گردید.

هر چندیکه انگلیسها در جنگ جهانی دوم غالب به نظر می رسند، ولی در حقیقت مغلوب گردیده بودند. زیرا انگلستان که آنرا به عنوان «کشوری که آفتاب در آن غروب نمیکند» تعریف میکردند، به حالتی آمد که دیگر در بالایش (آفتاب هم بسیار طلوع نمی کرد)، بسیاری از مستعمرات خویشرا از دست داده، به مانند مرغی آمد که پر و بال آن شکسته و کنده شده باشد.

محمد علی جناح کسی بود که انگلیسها او را رئیس دولت پاکستان تعیین کردند. شیعه و طرفدار دولت انگلیس بود. در سال ۱۳۶۷هـ ق [۱۹۴۸م.] درگذشت و ایوب خان که به جای او مقرر گردید ماسون بود و با کودتا، اداره را بدست گرفت. جنرال یحیی خان که به جای او آمد، یک قزل باش (شیعه) متعصب بود. در آغاز سال ۱۳۹۲هـ ق [۱۹۷۲م.] در جنگ (هند با پاکستان) پاکستان مغلوب گردیده، پاکستان شرقی از دستش رفت و او محبوس گردید. بعد از یحیی خان حکومت را ذوالفقار علی بوتو بدست گرفت. وی نیز تحصیلات خود را در انگلستان به پایان رسانیده و بصورت یک آژان انگلیس تربیت شده بود. بخاطر اینکه در سال ۱۹۷۴م. امر اعدام مخالفانش را صادر کرد، خودش نیز اعدام گردید.

ضیاء الحق، ذوالفقار علی بوتو را سرنگون کرده بجایش آمد. وی چگونگی

مفکوره دشمنان اسلام را در مورد مسلمانان درک نمود و به تلاشهایشان که بخاطر احیای اسلامیت و مسلمانی بود، پی برده، آنچه را که آنان آرزو میکردند انجام نداد. بخاطر پیشرفت وطن خود در ساحه فن، تخنیک، صنعت تلاش ورزید. برای اینکه وی، خوب درک نموده بود که اسلامیت، منشأ و سرچشمه رفاه فرد، خانواده، جمعیت و ملت اسلامیت می باشد، خواست تا قوانین مطابق به شریعت باشد. و این خواست خود را از ملت پاکستان سؤال نمود. در ریفراندمی که انجام داده شد، اهالی پاکستان به اتفاق تمام رأی مثبت ابراز کردند.

نوکران تربیت یافته انگلیس ها، ضیاء الحق را با تمام همراهانش در یک سوء قصد به شهادت رسانیدند. بعداً بینظیر، دختر علی بوتو نخست وزیر شد و خائنانی را که از سبب جرم و خیانت بر علیه دولت، ملت و اسلام مجرم بوده به حبس انداخته شده بودند، بکلی آزاد ساخت و آنها را در رأس مقام های دولت قرار داد. در پاکستان منازعه ها و کشمکش ها آغاز یافت و آرزوی انگلیس ها به حقیقت پیوست.

انگلیسها در ختم جنگهای اول و دوم جهانی در ممالک زیادی کسانیرا روی کار آوردند که پلان های خائنه آنها را عملی میکرد و منافع انگلیس ها را دفاع و محافظت میکرد. این کشورها صاحب مارش ملی، بیرق (پرچم) و رئیس دولت بودند. اما نتوانسته اند تا صاحب آزادی دینی خویش گردند.

در سه قرن اخیر، در هر کدام جای دنیا که جهان اسلام و ترک های دنیا به اهانت و تحقیر مواجه شده باشند، محققاً در عقب آن، انگلستان وجود دارد.

دولت عثمانی را فرو پاشیدند. در سرزمین امپراطوری عثمانی ۲۳ دولت کوچک و بزرگ تشکیل دادند. این بخاطری بود که از تشکیل یک دولت قوی و بزرگ مسلمانان جلوگیری نمایند.

در میان دولت هائی که نامشان را اسلامی گذاشته شده بود، پیوسته

عداوت و دشمنی را دامن زده، ایشان را به جنگها فراخواندند. مثلاً در سوریه مسلمانان سنی اکثریت عظیم را تشکیل میدهند، با وجود این اکثریت، نَصَبِری ها را که ۹٪ را تشکیل می دهند، در آنجا حاکم ساختند. در سال ۱۹۸۲م. بالای شهرهای حماه و حمص، توسط قوت های اردو، تهاجمات صورت گرفت. دو شهر متذکره با زمین یکسان گردیده، مسلمانان بیدفاع و غیرمسلح که همه سنی بود، بمباردمان گردیدند.

علمای حقیقی اهل سنت به قتل رسانیده شده، کتاب های اسلامی، حتی قرآن کریم ها نابود ساخته شدند. به عوض این علمای اسلام، افراد بی مذهب که از معلومات دینی بی خبر بوده از طرف انگلیسها تربیت یافته بودند، روی کار آورده شدند. از جمله اینها:

(جمال الدین افغانی) در ۱۲۵۴هـ ق [۱۸۳۸م.] در افغانستان تولد یافت. کتب فلاسفه را مطالعه کرد. به ضد افغانستان برای روس ها جاسوسی نمود. به مصر آمد، ماسون شد و به عنوان رئیس پایگاه ماسونیت مقرر گردید. ادیب اسحق مصری در کتاب (الدّرر) می نگارد که وی رئیس پایگاه ماسونیت قاهره بوده است. در صفحه ۱۲۷ کتاب (لیز فرانچو ماچونز)^[۱] که در سال ۱۹۶۰م. در فرانسه طبع گردیده است مینویسد: (در رأس پایگاه های ماسونیت در مصر، جمال الدین افغانی و بعداً محمد عبده آورده شد. ایشان، بخاطر پخش ماسونیت در میان مسلمانان مساعدت های زیادی بعمل آوردند).

عالی پاشا، که در زمان های سلطان عبدالحمیدخان و سلطان عبدالعزیزخان، پنج دفعه به صفت صدر اعظم تعیین گردیده است، یک ماسون وابسته به پایگاه انگلیس بود. او، افغانی را به استانبول آورده وظیفه داد. در آنوقت حسن تحسین که رئیس دارلفنون استانبول (دانشگاه استانبول) بود و یک

ماسونی بود که در مورد کافر بودن او قبلاً فتوا داده شده بود، برای جمال الدین افغانی کنفرانس هایی را سازماندهی نمود. حسن تحسین نیز از طرف صدر اعظم مصطفی رشیدپاشا تربیت گردیده بود. مصطفی رشیدپاشا شخصی بود که نامش در پایگاه ماسونیت انگلیسها ثبت شده بود. وی کوشید تا فکرهای گمراهانه و فاسدش را به هر طرف پخش کند. شیخ الاسلام آن زمان، محترم حسن فهمی، جمال الدین را رذیل و رسوا ساخت. جاهل و زندیق بودن وی را مطرح نموده آشکاره ساخت. عالی پاشا به اخراج آن از استانبول مجبور شد. جمال الدین در مصر، کوشید تا افکار ریفورم در دین و اختلالی خود را تلقین نماید. همراه با سازمان دهندگان واقعه (اعرابی پاشا)، در چهره مخالفان انگلیس ها نمودار گشت. با مفتی مصر محمد عبده بنای دوستی برقرار نمود. افکار ریفورم در دین را به او نیز تلقین نموده سرایت داد. در لندن و پاریس با حمایت ماسون ها مجله نشر کرد. در سال ۱۳۰۴هـ ق [۱۸۸۶م]. به ایران آمد و در آنجا نیز آرام نه نشست. به زنجیر کشانیده شده به سرحد عثمانی گذاشته شد. به بغداد و لندن رفت و بر علیه ایران مطالبی را به رشته تحریر درآورد. تکرار به استانبول آمد. درینجا با بهائی های ایران همکاری نموده، دین را به سیاست وسیله و آلت ساخت. مشهورترین شخص فریب خورده به پروپاگاندهای جمال الدین افغانی، که زیر پرده شخصیت دینی، برای از داخل فرو ریختن اسلامیت به راه انداخته بود، (محمد عبده) است. عبده در سال ۱۲۶۵هـ ق [۱۸۴۹م]. در مصر تولد یافت. در سال ۱۳۲۳هـ ق [۱۹۰۵م]. در آنجا وفات یافت. مدتی در بیروت ماند. از آنجا به پاریس رفت. در آنجا به فعالیت های جمال الدین افغانی که از طرف ماسونها طرح شده، اشتراک کرده مجموعه (العروة الوثقی) را بچاپ رسانیدند. به بیروت و مصر آمده به تطبیق احکام و تصمیم های پایگاه ماسونی فرانسه تلاش ورزید. با معاونت انگلیس ها به صفت مفتی قاهره تعیین گردید. به اهل سنت

شروع به تهاجم نمود. به طور نخستین فعالیت، برای برهم زدن برنامه های درسی مدرسه جامع الازهر و جلوگیری از تدریسات نافع برای جوانان، دست به اقدامات زد. درس های قسم دانشگاهی را از میان برداشت. کتاب های دوره های متوسطه و لیسه (دبیرستان) در صنف های عالی تدریس گردید. از یک طرف علم را از بین برده و از جانب دیگر به علمای اسلام بدگوئی کرده، ادعا نمود که این علماء، مانع گسترش معلومات فنی بوده و خودش این معلومات را به اسلام داخل خواهد کرد. وی در کتاب (اسلامیت و نصرانیت) گفته است که: (تمام ادیان یکی اند. صورت ظاهری آنها از یکدیگر فرق دارند) و مطالبه نموده است که، یهودی ها، نصرانی ها و مسلمانها یکدیگر را حمایت کنند. در یک نامه ایکه، به یک کشیش انگلیسی در لندن فرستاد، چنین نگاشته است: (توقع دارم که، نصرانیت و اسلامیت، این دو دین بزرگ، یکدیگر را به آغوش بکشند. آنگاه تورات، انجیل و قرآن به عنوان کتابهای حمایت کننده یکدیگر در هر جا خوانده شده، از افراد هر ملت حرمت خواهند دید). و گفته است که: (انتظار آن زمان را می کشم که مسلمانان تورات و انجیل را بخوانند).

در تفسیر قرآن کریم که همراه با (شلتوت)، مدیر جامع الازهر نوشته بودند، فتوای مشروع بودن سود بانکی را صادر نموده است. چندی بعد در مقابل فشارهای قوی مسلمانان، بصورت ظاهری ازین فتوای خویش برگشتند.

رئیس پایگاه مسیونری بیروت، حنا ابورشید، در صفحه ۱۹۷ کتاب (دائرة المعارف الماسونیه) که در سال ۱۳۸۱هـ ق [۱۹۶۱.م] به چاپ رسانیده است، چنین مینویسد: (جمال الدین افغانی، در مصر رئیس پایگاه ماسونیت بود. از جمله علماء و ارباب دولت، تقریباً سه صد نفر عضو داشت. بعد از آن، امام استاد محمد عبده، رئیس شد. عبده یک ماسون بزرگ بود. هیچ کس نمیتواند انکار نماید که روح ماسونیت را در ممالک عربی، او انتشار داده است).

یکی از کافران مشهوری که، انگلیس ها، در هر جای هندوستان از آنها به صفت عالم بزرگ اسلام یاد کرده، مدح و ثنا میکنند، سیر سیداحمدخان است. در سال ۱۲۳۴هـ ق [۱۸۱۸م.] در دهلی متولد شد. پدرش در زمان اکبرشاه به هندوستان آمده بود. در سال ۱۸۳۷م. در نزد عمویش که در دهلی در محکمه انگلیس، حاکم بود، به صفت کاتب به کار آغاز نمود. در سال ۱۸۴۱م. حاکم و در سال ۱۸۵۵م. حاکم عالی مقرر گردید.

یکی دیگر از شخصیت‌های دینی که (در هندوستان) از طرف انگلیس ها تربیت شده، حمیدالله است. وی در سال ۱۳۲۶هـ ق [۱۹۰۸م.] در شهر حیدرآباد که اکثریت آن شهر از فرقه اسماعیلی می باشند، متولد گردید. موصوف در مذهب اسماعیلی بوده و به حیث یک دشمن متعصب اهل سنت تربیت گردید. عضو تحقیقات علمی^[۱] در پاریس میباشد. در سال ۱۴۲۴هـ ق [۲۰۰۳م.] مُرد. وی تلاش میکند تا محمد (علیه السلام) را به حیث پیغمبری معرفی کند که تنها برای مسلمانان ارسال گردیده باشد.

موثرترین سلاحی که انگلیس ها در سیر جنگ شان برای از بین بردن اسلامیت، برای فریب دادن مسلمانانی که میخواهند به وطن، ملت و دین خود خدمت نمایند از آن استفاده می کنند، افکار، مطابق و تابع کردن اسلامیت به عصر و زمان و مدرنیزه کردن آن و پدیدار ساختن اصل و اساس اسلامیت را بزبان آورده، در میان این تبلیغات و پروپاگاندها ریشه گر و جایگزین ساختن بی دینی و ماسونیت بود. جناب شیخ الاسلام مصطفی صبری از علمای بزرگ اسلام، این مسئله را بسیار خوب درک نموده است. وی چنین میفرماید: (بی مذهبی پلی است بخاطر عبور به بی دینی) و به این ترتیب چگونگی اهداف و آرزوهای دشمنان اسلام را بسیار خوب بیان میکند.

انگلیسها و دشمنان اسلام بسیار سعی کردند تا خانقاه ها و طریق های تصوف را به فساد آغشته کرده خراب کنند. به از بین بردن اخلاص کوشیدند، که اخلاص سومین جزو اسلامیت می باشد. بزرگان تصوف، قطعاً با سیاست مشغول نمیشدند و از هیچ کسی منتظر هیچ منفعتی نبودند. اکثر بزرگان تصوف، علمای متبحر و مجتهد بودند. زیرا تصوف، به معنی پیروی از راه محمد (صلی الله علیه و سلم) است. یعنی در هر چیز، در هر کار و در هر سخن پابندی کردن به شریعت است. ولی از زمانهای دراز به اینطرف جاهلان، فاسقان، حتی یک تعداد از جاسوسهای اجنبی، بخاطر رسیدن به مقاصد پست و شوم شان، از اسامی بزرگان تصوف به مثابه آلت و وسیله استفاده نموده، مراکز مختلف تشکیل داده اند و باعث فساد گشتن دین و احکام اسلامی گردیده اند. ذکر، یاد کردن الله تعالی است. و این هم توسط قلب انجام می یابد. قلب، با ذکر کردن پاک میشود. یعنی محبت دنیا و مخلوقات از قلب بیرون میرود و بجای آن محبت الله جایگزین میگردد. جمع شدن یک چند زن و مرد در یک جا و برپا کردن های و هوی، ذکر نیست. راه بزرگان دین و اصحاب کرام، فراموش گردید. احمد ابن تیمیه که بی مذهب و دشمن تصوف بود، به صفت عالم اسلام معرفی گردید. براهی که وی تعیین کرده بود، فرقه (وهابیت) بنیاد گذاشته شد. به کمک انگلیس ها و به واسطه مراکز وهابیت که به آن (رابطة العالم الاسلامی) می گفتند، کتاب های وهابیت، به تمام کشورها انتشار داده شد. لوحه های (مدرسه ابن تیمیه) را بروی بناهای بزرگی که در هر کشور ساخته بودند، آویختند. به آمیزش مفکوره های فاسد کتاب های ابن تیمیه و دروغ ها و افتراهای هیمنفر، (وهابیت) گفته شد. علمای اهل سنت که مسلمانان واقعی هستند، کتابهای زیادی را که فاسد بودن کتابهای ابن تیمیه را بیان می نماید، تحریر نمودند. یکی ازین کتابها، کتاب شیخ عبدالرحمن عبدالله بن محمد هرّی از علمای سومالی، بنام (المقالات السنیه فی کشف ضلالات احمد ابن

تیمیة) میباشد. وی، در سال ۱۳۳۹هـ ق [۱۹۲۰م.] در سومالی، در شهر هرر ولادت یافته است. کتابش در ۱۴۱۴هـ ق [۱۹۹۴م.] در بیروت بچاپ رسیده است. درین کتاب، اسامی علمائی که ابن تیمیه را تردید نموده اند و کتابهای پرقیمت آنها به صورت مفصل بیان گردیده است. در تمام راه های فاسد که به نامهای وهابیت، بی مذهبی، ریفرمیستی، سلفیه، قادیانی، مودودیت و جماعت تبلیغ از طرف انگلیس ها تأسیس گردیده است، دشمنی تصوف وجود دارد.

دشمنان اسلام، به خصوص انگلیس ها، با استفاده از انواع واسطه ها، مسلمانان را در علم و فن عقب گذاشتند، به صنعت و تجارت مسلمانان نیز ممانعت کرده شد. بخاطر اهدام اخلاق نیک و پسندیده در کشورهای اسلامی و از بین بردن مدنیت های اسلامی و مانع شدن به آموختن جوانان علوم اسلامی را، امراض معنوی مانند شراب، فحشاء، رقص، قمار و توپ بازی ترویج داده شد. بخاطر فاسد ساختن اخلاق، زن های ارمنی، رومی و غیرمسلمان دیگر، مانند یک جاسوس موظف ساخته شدند. به وسیله خانه های رقص و کورس های مد و غیره و بنام تربیت مانکین و آرتیست، با شکوه و دبدبه، حيله ها براه انداخته دختران جوان را بدام افکندند و به راه های فاسد کشانیدند. درین مورد وظائف بسیار بزرگ و خطیر، بدوش پدران و مادران مسلمان قرار دارد. بخاطر نیافتادن فرزندان شان به دام این کافران، باید بسیار بیدار و آگاه باشند.

دولت عثمانی، در زمانهای آخر افراد دولتی و شاگردان را، به خاطر فراگیری علوم به اروپا فرستاد. بعضی از این شاگردان و افراد دولتی فریب داده شده ماسون گردانیده شدند. به کسانی که برای آموزش فن و تخنیک (تکنیک) در آنجا بودند، اصول و راه های فروپاشی دولت عثمانی و اسلامیت آموخته شد. از جمله اینها، کسی که به امپراطوری و مسلمانان، بزرگترین ضرر را وارد آورده است، مصطفی رشیدپاشا بود. وی در زمانی که در لندن گذراند، به شکل یک

دشمن خطرناک و حيله گر اسلام تربيت يافت. با ماسون هاى سكوچ دست بدست هم دادند. سلطان محمود خان، خيانت هاى رشيدپاشا را مشاهده نموده امر اعدام موصوف را صادر نمود. دريغا كه عمرش وفا نكرد. بعد از وفات سلطان، رشيدپاشا و همراهانش كه به استانبول برگشته به اسلاميت و مسلمانان بزرگترين آسيب و ضرر را وارد ساختند.

عبدالمجيدخان كه در سال ۱۲۵۵هـ ق [۱۸۳۹م.] پادشاه شد، هنوز در سن ۱۸ سالگى قرار داشت و جوانى بى تجربه بود. هيچ يك از علمائيكه در اطرافش قرار داشتند، او را ايضا نكردند. اين وضعيت يك دوره هولناك اختناق و نقطه عطفى در تاريخ عثمانى بود و به آغاز (دوره اضمحلال) دولت بزرگ اسلامى سبب گرديده بود. پادشاه صافدل و پاكيزه نهاد به سخنان شيرين انگليسهها، كه دشمنان خطرناك و محيل اسلام اند، فريب خورده، جاهل هاييرا كه از طرف ماسونهاى سكوچ تربيت يافته بودند، روى كار آورد. سياست هاى ويران گرانه آنها را كه ميخواستند دولت و اسلاميت را از داخل براندازند، نتوانست به زودى درك نمايد. و هيچ كسى هم او را از اين حالت، خبردار نكرد. لارډ ريډكليف^[۱] عضو مكار و چالاك (تشكيلات ماسونى سكوچ) كه بخاطر براندازى اسلام در انگلستان بنياد گذاشته شده بود، به صفت سفير انگليس به استانبول گسيل گرديد. لارډ ريډكليف صدر اعظم تعيين شدن مصطفى رشيدپاشا را از سلطان بسيار درخواست نمود و با اين سخنانش خليفه را فريب داد: (اگر اين وزير روشنفكر، با كلتور و كامور را به صفت صدر اعظم تعيين نمائيد، ميان امپراطورى انگلستان و دولت عاليه همه سوء تفاهم و اختلافات رفع خواهد شد. دولت عاليه در ساحات امور اقتصادى، اجتماعى و نظامى پيش خواهد رفت.)

رشيدپاشاى ماسون، در سال ۱۲۶۲ [۱۸۴۶م.] صدراعظم گرديد و

فوراً، پایگاه های ماسونیت را با استناد به قانون تنظیمات در ولایت های بزرگ باز نمود. وی قانون تنظیمات را، در سال ۱۲۵۳ هـ ق، وقتیکه وزیر خارجه بود، با همکاری لارد ریڈینگ تهیه کرده و در سال ۱۲۵۵ هـ ق اعلان کرده بود. مراکز خیانت و جاسوسی به فعالیت آغاز نمودند و جوانان بطور جاهل از دین، تربیت یافتند. مطابق به پلان های مطروحه که از جانب لندن می آمد، از یک طرف تغییرات اداری، زراعتی، و عسکری را انجام دادند و با اینها ظاهر آرائی کردند. و از سوی دیگر اخلاق اسلامی، محبت اسلاف و اجداد و وحدت ملی را به متشتت نمودن و پارچه ساختن آغاز کردند. افراد تربیت داده خود را بمقامات رسانیدند. درین سالها در اروپا گامهای بزرگی در ساحه کیمیا و فزیک (فیزیک) برداشته میشد. اکتشافات جدید و پیشرفت ها صورت میگرفت. فابریکه (کارخانه) های بزرگ، دانشگاه های تخنیکی و وسایط مدرن حرب، در حال تأسیس بود. هیچ یک از اینان در عثمانی ها انجام نیافت. حتی دروس استرونومی، هندسه، حساب (ریاضی)، فن (ساینس) که از زمان فاتح به اینطرف تدریس میگردد، تماماً از میان برداشته شد. گفتند که: «افراد دینی، به معلومات فن (ساینس) ضرورت ندارند.» به این بهانه، از رسیدن علمای دانای دینی جلوگیری نمودند. دشمنان اسلام که اخیراً ظهور کردند، گفتند که، علمای دینی فن را نمیدانند، جاهل و عقب گرا هستند. به این ترتیب کوشیدند تا، فرزندان مسلمانان را از اسلامیت دور سازند. به چیزهایی که به اسلامیت و مسلمانان مضر بود و مانع آموزش اسلامیت میگردد، تجدد و ترقی خواهی نام دادند. هر قانونی که وضع نمودند، بر علیه مسلمانان و دولت بود. تُرکهای مسلمان که صاحبان اصلی این سرزمین و وطن بودند، به حالت رعایای حقیر و درجه دوم قرار گرفتند. به مسلمانانی که به عسکری نرفته بودند، مقدار هنگفت جریمه نقدی ایکه، اکثر خلق توان پرداخت آنرا نداشتند، تعیین گردید. در حالیکه از غیر

مسلمانان، یک مقدار جزئی گرفته میشد. فرزندان این وطن در جنگ هائی که از طرف انگلیس طرح ریزی شده بود، شهید گردیدند. در حالیکه، در نتیجه بازی های رشیدپاشا و ماسون های تربیت یافته وی، تجارت و صنایع، بدست غیر مسلمانان و ماسون ها انتقال یافت.

انگلیسها، به ادعای اینکه، تزار روس نیکولای اول، در قدس، اورتودوکس ها را در مقابل کاتولیک ها شورانیده است، امپراطور فرانسه، بناپارت سوم را که به بحر سفید رسیدن روسها را نمی خواست، به جنگ قریم ترک با روس، کشانیدند. این معامله همکاری که بخاطر منفعت شان براه انداخته بودند، به ملت ترک طوری نشان داده شد که پنداری موفقیت دیپلوماتیک رشیدپاشای ماسون باشد. سلطان که حرکات امحاء کننده دشمنان را که می خواستند زیر پرده تبلیغ های مرغوب و دوستی های ساختگی شان آنها پنهان کنند، قبل از هر کس درک نموده بود، در منزل خویش سکسکه کنان با نوحه گریه میکرد. در مقابل دشمنانی که ملت و مملکت را می جویدند، تدابیر جستجو میکرد، و از الله تعالی استمداد می طلبید. ازین سبب رشیدپاشای ماسون را چند بار از صدارت عزل کرد. اما، این شخص حيله گر، که القاب بلند، مانند (عظیم) و (بزرگ) را به خود داده بود، با عقب زدن رقبایش، دوباره روی کار آمد. دریغا که سلطان از سبب غصه، غم و تشویش، به مرض توبرکلوز مبتلا گردیده در سن جوانی وفات یافت. در سالهای بعدی کسانی که بر اریکه کرسی های دولت تکیه زدند و به استادی های دانشگاه ها و به ریاست محکمه ها تعیین گردیدند، همه تربیت یافته گان به دست رشیدپاشای ماسون بودند. به این ترتیب سبب شد تا دوران (قحط الرجال) باز شود و به عثمانی ها (آدم مریض) گفته شود.

عمر آقسو یکی از پروفیسوران رشته اقتصاد، در بیاناتش که در ۲۲ جنوری (ژانویه) ۱۹۸۹م. در روزنامه ترکیه انتشار یافته، چنین می گوید: (برای

ما فرمان تنظیمات در ۱۸۳۹ م.، به مثابه آغازگر حرکت غرب گرایی، نشان داده میشود. ما نتوانسته ایم درک نمائیم که فرهنگ (کلتور) باید ملی باشد و چیزهاییکه باید از غرب بگیریم عبارت از تکنالوژی (تکنولوژی) می باشد. غرب گرایی را بمعنی پذیرفتن نصرانی دانسته ایم. معاهده تجارتی که مصطفی رشیدپاشا، با انگلیسها عقد کرده بود، ضربه بزرگی بر صنعتی شدن ما وارد کرده است.

در امپراطوری عثمانی، حاکمیت ماسونهای سکوج دوام یافت. پادشاهان به شهادت رسانیده شدند. به هر کاریکه به نفع و خیر ملت و دولت بود، مخالفت کرده شد. شورشها و انقلابات پی در پی ظهور نمود. کسی که بزرگترین مجادله را در مقابل این خائنان وطن انجام داد، جنت مکان سلطان عبدالحمیدخان ثانی بود. به این سبب از طرف ماسون ها به نام (سلطان سرخ) اعلام گردید. سلطان عبدالحمیدخان، مملکت را اقتصاداً بالا می کشانید. مکاتب و دانشگاه های زیادی باز می نمود و مملکت را اعمار می کرد. فاکولته مدرن طب را که نظیر آن بغیر از ویانا در اروپا وجود نداشت، تأسیس کرد. در سال ۱۲۹۳ هـ ق [۱۸۷۶ م.] فاکولته علوم سیاسی را بنا نهاد. در ۱۲۹۷ هـ ق نیز فاکولته حقوق و دیوان محاسبات را تشکیل داد. در سال ۱۳۰۱ هـ ق مکتب عالی انجینری و لیسه (دییرستان) نسوان لیلیه دار (شبانه) را تأسیس نمود. به خاطر اینکه شاگردانیکه برای تحصیل به اروپا می رفتند به ماسونها فریب نخوردند، با دادن معاش هنگفت، پروفیسوران و افراد فنی اروپا را به استانبول فراخواند و در این دانشگاه ها به تدریس مصروف گردانید. این را نیز فراهم نمود که، شاگردان دختر نیز ازین استادان، دروس فن (ساینس) را بخوانند. افراد علمی و فنی ایکه به وطن، ملت و دین خود وابسته بودند، تربیت گردانید. آب برکه ترقوس را به استانبول آورد. در بورسا مکتب ابریشم گری، در استانبول مکتب زراعت و بیطاری حلقه لی را باز نمود. فابریکه کاغذ سازی حمیدیه، فابریکه گاز زغال

نفت) قاضی کوی، بندر و لنگرگاه بحری بیروت را ساخت. شرکت بیمه عثمانی را بنیاد گذاشت. در ارگلی زونغولداق، معادن استخراج ذغال سنگ را تأسیس نمود. شفاخانه دارالنجانبین (شفاخانه امراض روحی)، در شیشلی شفاخانه اطفال حمیدیه و دارالعاجزه را باز نمود. اردو را سر از نو تقویت کرد. بزرگترین اردوی زمینی زمان خویش را تأسیس کرد. کشتی های کهنه و فرسوده را به خلیج کشانید. قوای بحری را با کشتی های زره پوش و ناوشکن ها که دارای اوصاف عالی بوده و در اروپا جدیداً ساخته شده بود تقویت داد. و راه های آهن (استانبول - اسکی شهر - انقره)، (اسکی شهر - آدانا - بغداد) و (آدانا - شام - مدینه) را تأسیس نمود. در دولت عثمانی، بزرگترین و طولانی ترین خط آهن دنیا اعمار گردید. این آثار جنت مکان سلطان عبدالحمیدخان، امروز هم برقرار و فعال می باشد. امروز کسانیکه با ترن (قطار) مسافرت مینمایند، استشن (ایستگاه) هائی را که در سراسر مملکت موجود است، با افتخار تمام می بینند که همه اینها از طرف سلطان عبدالحمیدخان اعمار گردیده اند.

یهودی ها، به تشویق و حمایت انگلیسها، می خواستند تا در خاک های فلسطین، یک دولت یهودی را تأسیس نمایند. سلطان عبدالحمیدخان که این خطر و فعالیت های صهیونیست ها و آرزوهای آنها را بسیار خوب میدانست، امر صادر نمود تا از خاک فلسطین به یهودیان زمین فروخته نشود. رئیس تشکیلات صهیونیست های دنیا تمودور هرترزل^[۱] و حاخام موشه لیوی^[۲] سلطان عبدالحمیدخان را زیارت نمودند و خواهش کردند تا به یهودیان از خاکهای فلسطین زمین فروخته شود. جواب سلطان در آن زمان این بود: (اگر تمام دولت های دنیا به پیش پام بیایند و همه خزینه های دنیا را بریزند، برای شما یک وجب

(۱) Theodor Herzl

(۲) Moshe Levi

زمین نخواهم داد. این وطنی که با خون اجداد من بدست آورده شده و تا به امروز محافظه کرده شده است، با پول فروخته نخواهد شد).

یهودی ها، با فرقه اتحاد و ترقی، همکاری نمودند. تمام قوت های شر، علیه سلطان متحد شدند. در سال ۱۳۲۷هـ ق [۱۹۰۹م] سلطان را از تخت برانداخته، همه مسلمانان را از حامی محروم گذاشتند. سردمداران اتحاد و ترقی، دشمنان دین و ماسون ها را به مواقع و مناصب عالی دولت تعیین کردند. حتی اشخاصی به نام خیرالله و موسی کاظم که ایشان را شیخ الاسلام تعیین کرده بودند، نیز ماسون بودند. مملکت را به خون آغشته کردند. در جبهات بالکان، چناق قلعه، روس و فلسطین که این نوکران انگلیس به آن سبب گردیده بودند، توسط پلانهای رذیلانه و خائنانه انگلیسها، اردوی بزرگ زمینی ایکه توسط عبدالحمیدخان تربیت گردیده بود، کاملاً از بین برده شد. صدها هزار فرزند این وطن شهید گردانیده شد. ماسونهایی که توسط حيله های انگلیس بر سر اقتدار آمده بودند، در زمانی که وطن هر چه زیادتیر به اتحاد و مدافعه احتیاج داشت، ملت را بی صاحب گذاشته فرار نمودند. به اینترتیب خائن بودنشان را به اثبات رسانیدند.

رعایای غیرمسلم که در کلیساها و در مکاتب مسیونری که در امپراتوری عثمانی افتتاح گردیده بود، تربیت یافتند، بر علیه عثمانیها به شورش و قیام کشانیده شدند. روزنامه نگاران و جاسوس هائی که با قبای سیاه به نام معلمان مکاتب، و کشیش های کلیسا، از اروپا آمده بودند، در هر جائی که رسیدند، پول سلاح و فتنه را با خود آوردند. قیام های بزرگی برپا شد. مظالم ارمنی، بلغار و یونان انجام یافت که این ظلم ها در صفحات تاریخ به عنوان یک لکه و وحشت انسانی قرار دارند. این انگلیسها بودند که یونانی ها را به از میر انتقال دادند. با مرحمت الله تعالی برای ملت ترک، در نتیجه یک مجادله بزرگ استقلال، وطن زیبای امروزی ما (ترکیه)، نجات یافت.

بعد از پارچه شدن دولت عثمانی، دنیا به همدیگر افتاد. امپراطوری عثمانی یک دولتی بود شبیه سد و سپر. یک حامی بود برای مسلمانان، و یک مانع بود برای به یکدیگر نیافتادن کفار. بعد از دوران سلطان عبدالحمیدخان در هیچ یک از کشورها راحت و حضور باقی نماند. در دولت های اروپا، در حین جریان جنگ جهانی اول، در جنگ جهانی دوم و بعداً تحت ظلم و استیلای کمونیزم، خونریزی و قتل عام ها، دیگر خاتمه نیافت.

آنانیکه با انگلیسها یکجا شده، عثمانی ها را از عقب ضربه زدند، هیچگاه روی راحت را ندیدند. بعداً از کرده های خویش پشیمان شدند. حتی، خطبه ها را دوباره به نام اسامی خلفای عثمانی به خواندن آغاز نمودند. وقتا که، از طرف انگلیسها، در خاکهای فلسطین دولت اسرائیل تأسیس یافت، ارزش عثمانی ها، درک گردید. وحشت هائی که فلسطینی ها تحت ظلم اسرائیل متحمل می شوند، پی هم در جراید نگاشته شده، در تلویزیون های دنیا نشان داده می شود. در سال ۱۹۹۰م، وزیر خارجه مصر، عصمت عبدالمجید، چنین گفته است: (مصر، آسوده ترین و با آسایش ترین روزها را، در زمان امپراطوری عثمانی ها سپری نمود).

در هر جائیکه منافع دولت های نصرانی اروپا و امریکا موجود باشد، در آنجا مسیونرهای نصرانی حاضر میگردند. مسیونرها سودجویان و شکارچیان منفعت و اخلال کنندگان آسایش و حضور اند که، در عقب سخن های انتشار نصرانیت، خدمت به حضرت عیسی (علیه السلام) که حاشا به آن اله می گویند و آوردن حضور، صلح و محبت، خود را پنهان کرده اند. وظیفه مهم شان، به هر کشوری که میروند، آن کشور را به عیسوی ها (نصرانی ها) وابسته کردن میباشد. مسیونرها به هر کشوری که میروند زبان، عرف و عادات آن کشور را بغایت خوب می آموزند. و به هر دولتی که میروند ساختارهای سیاسی، اقتصادی، عسکری، دینی و جغرافیائی آنجا را با تفرعات نهایت باریک آن

آموخته، به دولت های نصرانی میفرستند. در هر جا اشخاصی را که به خودشان دوستی کند، پیدا کرده و آنان را خریداری مینمایند. دیگر، تنها نامهای این اشخاص با اسم های باشندگان (ساکنان) آن سرزمین شبیه و یکی می باشد. ولی، یا یک جاهل نصرانی گردانیده شده و یا یک خائن خریداری شده میباشند. کسی که مسیونر ساخته میشود، در کشوری که برایش وظیفه داده میشود، تربیت مییابد و یا از طرف یک مسیونری که در آن کشور تربیت یافته باشد، پرورش می گردد.

بعد از (فرمان گلخانه) که از طرف رشیدپاشای ماسون آماده شده بود، فعالیت های مسیونری در داخل دولت عثمانی رو به افزونی گرفت. در زیباترین محلات آنادولو (ترکیه)، کالج ها افتتاح گردید. بیست و یک سال بعد از اعلام این فرمان، در ۱۲۷۶هـ ق [۱۸۵۹م.] (کالج فوات)، در خرپوط باز گردید. در حین ساخته شدن این بنا، از پرداخت هیچ مصرفی اجتناب صورت نگرفت. درین میان مسیونرها در حوالی خرپوط ۶۲ مرکز بنا کرده بودند. ۲۱ کلیسا ساخته شده بود. و از ۶۶ قریه ارمنی نشین در ۶۲ آن تشکیلات مسیونر باز گردیده و برای هر سه قریه یک کلیسا بنا گردیده بود. از ۷ ساله تا ۷۰ ساله تمام ارمنی ها به مسلمانان و عثمانی ها به حالت دشمنی آورده شده بودند. زنان مسیونر نیز درین مورد بخاطر تربیت زنان و دختران ارمنی غیرت های زیاد نشان داده بودند. زن مشهور مسیونر بنام ماریا.آ. ویست^[۱] در کتابی بنام رمانس آف مسیون^[۲] که بعدها به نشر رسانید چنین مینویسد: (به روح و روان ارمنی ها داخل گردیدیم، در حیات شان انقلاب بوجود آوردیم.) این فعالیت در هر جایی که ارمنی ها وجود داشت انجام پذیرفت. در غازی آنتب (کالج آنتب)، در

(۱) Maria. A. West

(۲) Romance of Mission

مرزیفون (کالج آنادولو) و در استانبول (کالج روبرت)، از مهمترین آنهاست. مثلاً در کالج مرزیفون هیچ محصل ترکی وجود نداشت. از جمله ۱۳۵ محصل، ۱۰۸ آن ارمنی، ۲۷ نفر آن روم (اتباع یونانی مقیم در ترکیه) بود. اینها محصلین شبانه روزی (للیوی) بودند که از هر طرف آنادولو (ترکیه) جمع آوری گردیده بودند. مدیرش نیز مانند دیگر کالج‌ها، یک راهب بود. درین میان آنادولو (ترکیه) به جوش و خروش آغاز نموده بود. کمیته چیان ارمنی، مسلمانان را بیرحمانه به قتل میرسانیدند. قریه‌های مسلمانان را به آتش میکشاندند. برای صاحبان اصلی وطن و نگهبانان آن یعنی عثمانی‌ها حق حیات نمی‌شناختند. در نتیجه تعقیب این ارمنی‌ها، معلوم و روشن گردید که در قتل عام‌های بزرگ که در سال ۱۳۱۱هـ ق [۱۸۹۳م.] انجام داده بودند، کمیته چیان ارمنی درین کالج‌ها موضع گرفته و همه آمادگی فعالیت‌های خویش را درین جا انجام داده بودند و دو نفر به نامهای کاپایان و تومیان که در این کالج‌ها معلم بودند، رئیس این‌ها بوده‌اند. بعد از این حادثه، مسیونرها، تمام دنیا را به قیام واداشتند. به خاطر نجات این دو ارمنی‌خائن، در امریکا و انگلستان، مظاهره‌های زیادی ترتیب دادند. از این سبب مناسبات میان انگلستان و عثمانی‌ها بر هم زده شد. نقطه جالب این بود که در سال ۱۸۹۳م. در مظاهره‌هایی که مسیونرهای انگلیس ترتیب داده بودند، مدیر کالج آنادولوی مرزیفون نیز در لندن در میان آنها بود. در آنادولو (ترکیه) قتل عام‌هایی به مسلمانان انجام گرفت که در کتاب‌های عیسویان برعکس آن تحریر گردید. یکی ازین دروغ‌ها، در کتاب (المنجد) که در بیروت به نشر رسیده، در کلمه «مرعش» نوشته شده است.

محترم محمد ایوب صبری مأمور سابق دفتر خاقانی غازی آنتب، در کتابش بنام (خاطرات اسارت) که در سال ۱۹۷۸م. در استانبول نشر گردیده است، چنین مینویسد: (حقارت کردن و ظلم نمودن به مسلمانان، از دیدگاه انگلیس یک وظیفه

ملی است. در سال ۱۹۱۹م. در شفاخانه عباسیه مصر، چشمان بیشتر از بیست هزار اسیر مسلمان بیرون آورده شده، و دستها و پاهایشان قطع شده است. اسیرانرا سراپا برهنه کرده از پیش نظر مینگ باشی (ماژور) انگلیسی میگذشتاندند. از میان اسراء، محترم خواجه عبدالله، بسیار تضرع کرد و گفت، اجازه بدهید حداقل محل عورت خود را با دستمال بپوشانیم. اما آنها اجازه نداده تمسخر کردند. رئیس بلدیہ یافا محترم عمر بایتار، و کیل عکا و مفتش اردوی چهارم آقای اسعد شاکر، و یک تعداد علما و شرفا و عضو مجلس اداره نابلوس محترم سیف الدین نیز در میان ما وجود داشت. شکنجه هائی را که از انگلیس کشیدیم، در نزد آن، وحشت های قرون گذشته و ظلم های انگلیزیسون، به مثابه ناچیز به نظر میرسد. ذلت و پستی ایرا که در دنیا، هیچ یک ملتی انجام نداده باشد، انگلیسها انجام دادند.

مسیونرها به هموطنان ارمنی، در سال ۱۸۹۳م. به تعداد سه میلیون انجیل (کتاب مقدس)، چهار میلیون کتاب های دیگر مربوط به نصرانیت را توزیع نمودند. با در نظر داشت این، برای هر ارمنی به شمول اطفال نوزاد، ۷ کتاب میرسد. تنها مصرف مسیونرهای امریکائی در ظرف یک سال به ۲۸۵۰۰۰ دالر (دلار) بالغ میگردد.

اگر پنداشته شود که، مسیونرها این مبالغ بزرگ را بخاطر دین صرف کرده باشند، ساده لوحی خواهد بود. زیرا دین، برای مسیونرها یک تجارت است. مسیونرهاییکه این پول را بخاطر براندازی اسلامیت و از بین بردن دولت عثمانی بمصرف رسانیده اند، به این بهانه و پروپاگاندها و با گفتن اینکه، «ترک ها، ارمنی ها را به قتل میرسانند، ما به ایشان کمک و مساعدت نمائیم»، صدها برابر آن مقدار را جمع آوری نموده بودند.

باز هم در آن سالها رعایای روم (اتباع یونانی مقیم در ترکیه) نیز در کالج ها و کلیساها با تشویق مسیونرها، به اثر کید و خدعه های آنها و با کمک بزرگ

اردوی انگلیس، در آتینا و ینی شهر، عصیان نموده صدها هزار مسلمان را بدون در نظر داشت زن و یا طفل بودن آنها، وحشیانه به قتل رسانیدند. این عصیان ها، توسط قوت هاییکه تحت امر ادهم پاشا قرار داشت، در سال ۱۳۱۳هـ ق [۱۸۹۵م.] تنقیل (منع و اذاله) گردید. این ظفر، تنها در مقابل یونانی ها نبوده بلکه در مقابل انگلیس ها که آنها را تحریک نموده بود، نیز بدست آورده شد.

سه عنصر اساسی ایکه دولت انگلستان را اداره میکند (شاه، پارلمنت و کلیسا یعنی ویست منیستر^[۱] می باشد. تا سال ۹۱۸ هـ ق [۱۵۱۲م.] پارلمنت و ارک شاه در داخل ویست منیستر بود. بعد از حریق بزرگی که در سال ۱۵۱۲م. رخ داد، شاه به (ارگ بوکینگ هام^[۲]) انتقال نمود؛ پارلمنت و کلیسا در تحت یک سقف ماند. در انگلستان، دولت و کلیسا، تو بر تو، در میان هم هستند. برای شاه و ملکه، از طرف سرکشیش کلیسا تاج پوشانیده میشود.

نظر به راپوری که از طرف شعبه احصائیه (ستاتستیک) مرکزی انگلیس تحت نام (تمایل های جمعیت) نشر گردیده است، از هر صد طفل انگلیس ۲۳ تن آن از مناسبات غیر مشروع بدنی می آیند.

در خریکه در یک روزنامه استانبول به تاریخ ۷ می ۱۹۹۰م. به چاپ رسیده و از احصائیه (ستاتستیک) ایکه از طرف اسکاتلند یارد، مؤسسه پولیسی انگلیس نشر گردیده است، گرفته شده، چنین بیان میگردد: «در لندن امنیت جان موجود نبوده، خصوصاً برای زنان به حالت یک شهر پر خطر تبدیل گردیده است.» نظر به راپور پولیس انگلیس در دوازده ماه اخیر، خصوصاً در تجاوز به ناموس و سرقت و چپاول، عموماً در همه جرم ها افزایش به عمل آمده است.

در تمام دنیا و در همه ادیان، عائله به مفهوم با هم بودن و یکجایی مشروع

زن و مرد است. در حالیکه لواط بین دو مرد را قوانین انگلستان حمایت میکند. در خبریکه تحت عنوان (فاجعه و رسوایی در اردوی انگلیس) در یک روزنامه استانبول که به تاریخ ۱۲ اکتبر ۱۹۸۷م. نشر گردیده، چنین می نگارد: «به ناموس عساکریکه به هنگ (قطعه) محافظان ملکه الیزابت تازه وارد می شوند، تجاوز کرده شده به ایشان شکنجه سادیستانه انجام داده می شود.»

در نوشته تحقیقاتی که در جریده ترکیه به تاریخ ۲۸ دسمبر ۱۹۹۰م. به نشر رسیده، چنین آمده است: شمار لوطی ها در کلیساهای انگلستان نیز به حدود ۱۵٪ بالغ شده، و اطلاع داده شده است که این مقدار، در میان لاردها و کابین عوام زیادتر می باشد. این تفسخ اخلاقی به کابینه انگلیس سرایت نموده و حوادثی مانند فاجعه پروفومو^[۱] بمیان آمده است. در اروپا تشکیلات لوطی ها برای اولین بار در انگلستان بمیان آمد. در جاهاییکه این بداخلاقی هایشان صورت میگیرد نیز دشمنی انگلیس ها به اسلام مشاهده کرده میشود. در پس کوچه های لندن مکانهاییکه فحشاء، لواطت و هر نوع رذالت دیگر در آنجا صورت میگیرد، با رنگ سبز، که در اسلامیت مبارک می باشد، رنگ آمیزی شده، بالای دروازه این لانه های خباثت، لوح مکه آویخته شده است.

در روزنامه انگلیس بنام گواردین^[۲] چنین نوشته شده است که، ۲۰۰ هزار دختر نو بالغ که از طرف پدران شان مورد تجاوز قرار گرفته اند به محکمه مراجعت نموده محافظت طلب کرده اند. تلویزیون بی بی سی^[۳] در خبرش تعداد دخترانی را که شکایت نکرده اند، به مقدار پنج میلیون تخمین کرده است.

انگلستان از بابت تقسیمات ارضی نیز، در دنیا دارای غیر عادلانه ترین

ساختار میباید. مجادله هاییکه اهالی دهاتی انگلیس بخاطر اصلاحات ارضی با لاردها انجام داده اند، در تاریخ ها نگاشته شده است. این یک حقیقت است که اکنون نیز %۸۰ از زمین های انگلستان بدست یک طبقه اقلیت که به نام صنف امتیازدار یاد می شود، قرار دارد.

در روزنامه ترکیه که به تاریخ ۳۱ می ۱۹۹۲م. نشر گردیده، چنین نوشته است: (در انگلستان، بیکاری و سفالت که حاصل تخریبات اقتصادی است، خودکشی ها را ازدیاد میدهد. در نتیجه تدقیق دو نفر دکتر بیمارخانه اکسفورد^[۱] که در مجموعه بریطیش مدیکال^[۲] به چاپ رسیده، چنین تثبیت گردیده است که در انگلستان هر سال به تعداد صد هزار انگلیس به انتحار (خودکشی) تشبث مینماید و از اینها ۴۵۰۰ تن آن می میرند. ۶۲ درصد آن را دختران جوان تشکیل میدهد). مانند انگلیس ها یک دولت خائن، ظالم و وحشی ایکه با جت ها، بمباردمان ها و راکت ها (فوزه ها) هر سال هزاران مسلمان را به شهادت میرساند و صدها هزار هموطن خویش را به انتحار (خودکشی) سوق میدهد، تاکنون دیده نشده است.

ولی ایرلند برای انگلستان به مثابه یک بلای سر تبدیل شده است. انشاء الله زمانی فرا میرسد که همه با هم آنروزها را مشاهده خواهیم کرد که به گودال های خیانت که خودشان حفر نموده اند، خودشان فرو خواهند افتاد.

قسمت دوم کتاب خویش را، به خاطر متبرک شدن با نام مبارک سید عبدالحکیم ارواسی (رحمة الله علیه) با تعریف آن جناب محترم که درباره انگلیس ها به زیباترین و شیرین ترین شیوه که، افرادش را جامع و اغیارش را مانع می باشد، ایراد فرموده اند، خاتمه میدهم:

(بزرگترین دشمن اسلام انگلیس ها اند. اگر اسلامیت را به یک درخت شباهت بدهیم، کفار دیگر، اگر فرصت بیابند این درخت را قطع می نمایند. و مسلمانان نیز به آنها دشمن می شوند. اما این درخت می تواند روزی نمو کند و سبز شود. لیکن انگلیس اینگونه نیست. به این درخت خدمت می کند و او را مراقبت می نماید و پرورش میدهد. مسلمانان نیز او را دوست میدارند. ولی شب، زمانی که هیچ کس او را نتواند ببیند، به بیخ درخت زهر میپاشد. درخت انگونه خشک میشود که یک بار دیگر نمی تواند سبز شود. بعداً، هی هی کنان می گوید: «خیلی متأثر شدم». و به این ترتیب مسلمانان را فریب میدهد. معنی اینگونه زهر پاشی انگلیس به اسلام این است که، با دست منافقان و لانسب های محلی که آنها را در مقابل آرزوهای نفسانی همچون پول، مقام و زن خریده اند، علمای اسلام، کتابهای اسلام و علوم اسلامی را از بین ببرند.

قسمت سوم رساله خلاصه الکلام

یوسف نبهانی (رحمة الله علیه)^[۱] درین رساله خویش میگوید که:

حمد و ثنا به جناب الله تعالی باد! هر که را خواهد با لطف و احسان به هدایتش می رساند. و هر که را خواهد در ضلالت و گمراهی میگذارد. [دعای کسانیرا که می خواهند از ضلالت و گمراهی نجات بیابند و به سعادت ابدی نائل گردند، با عدالت خویش میپذیرد] برترین پیغمبران و برگزیدگان، حضرت محمد (علیه السلام) را صلوات و سلام باد! به تمام آل و اصحاب او که در روی زمین مانند ستارگان میدرخشند، دعاهاى خیر می فرستیم.

صفحات این رساله اندک است. ولی در آن، علم های زیاد مندرج است. آنانی که صاحبان عقل و علم اند، اگر از روی انصاف مطالعه نمایند، قبول

(۱) یوسف بن اسماعیل نبهانی رئیس محکمه حقوق بیروت ۱۳۵۰ هـ ق [۱۹۳۲ م]. در بیروت وفات یافت.

خواهند نمود. کسانی که براه راست و هدایت الله تعالی نائل آمده اند نیز فوراً باور می نمایند. این رساله، (صراط مستقیم) را که الله تعالی برای مسلمانان هدایت و احسان نموده است، از (راه ضلالت) که برای دشمنان خود گذاشته است، جدا و تفریق مینماید. به این رساله (خلاصة الکلام في ترجیح دین الاسلام)، یعنی (خلاصه سخنان سودمند برای گزینش دین اسلام) نامگذاری نمودم.

ای انسان که میخواهی خود را از عذاب ابدی نجات بدهی و به نعمت های بی پایان نائل گردانی! بخاطر درک این حقیقت بسیار مهم و بزرگ و دریافت سبب نجات خود از عذاب بی پایان، اگر در هر لحظه و در هر جای تفکر نمایی و تا آخرین حد غیرت و تلاش نمایی و از هر کس استمداد بجویی و تا آخرین قدرت و توان انسانی مشغول شوی، باز هم در مقابل اهمیت این سبب، این کرده های تو بسیار کوچک و ناچیز می ماند. حتی به آن شباهت دارد که، برای بدست آوردن همه ثروت های دنیا، یک دانه ریگ را بدهی. اهمیت این حقیقت را، نمی توان با این نوشته کوتاه بفهماند. این نوشته ما، به کسانی که صاحب عقل اند به مثابه یک اشاره است. کسی که صاحب عقل است از یک اشاره مقصد را درک میکند. بخاطر تفکر نمودن این، چند کلمه ایکه بتواند سر رشته ای به این مطلب گردد، بیان می نمایم:

انسان عادت هائی را که به آن خو گرفته است، دوست میدارد. نمیخواهد از اینها دوری کند. وقتی تولد یافت به شیر خوردن خوی میگیرد. نمیخواهد از آن جدا شود. اندکی بزرگ شود به خانه و محله و شهر خویش عادت میگیرد. و جدا شدن از اینها بسیار دشوار میشود. بعداً به دکانش، صنعتش و کارهای فنی ایکه به آن مصروف است و عائله اش، اطفالش، زبان و دینش خوی میگیرد. نمیخواهد از اینها جدا شود. به اینترتیب جماعت ها، قومها و ملت های مختلف حاصل میشود. درین حال، محبت داشتن ملت ها نسبت به دین هایشان به مفهوم

آن نیست که با خیرتر بودن آن دین را درک کرده باشد. کسی که صاحب عقل است، دین خود را و دین های دیگر را باید تحقیق کند. و از میان ادیان، دین حق را درک نموده، باید به آن بپیوندد. زیرا تابع و پابند شدن به دین باطل، انسان را به فلاکت های ابدی و عذاب های دائمی میکشاند. ای انسان! از خواب غفلت بیدار شو! اگر بگویی که: (چگونه بدانم که دین حق کدام است، من به حق بودن دینی که به آن عادت کرده ام، باور دارم. این دین را دوست دارم!) اینرا بدان که، (دین عبارت است از، اطاعت کردن به اوامر و نواهی ایکه پروردگارت توسط پیغمبران، برایت فرستاده است). این اوامر و وظائفی است که انساها در مقابل پروردگار خود و در برابر یکدیگر، به عهده دارند.

در بین ادیان موجوده کدام آن، صفات پروردگار، اشکال عبادات، و معاملات در میان مخلوقات را، به مفیدترین شکل بیان میکند؟ عقل قوتیست که نیک را از بد تفریق می نماید. لازم است که بد را ترک، و خوب را تدقیق نمائیم. تدقیق دین عبارت است از تحقیق چگونگی ظهور آن [شروع شدن آن]، پیغمبران آن، اصحاب، امت و بزرگان آن دین می باشد. اگر اینها را می پسندی، آن دین را انتخاب نما! تابع عقل خود شو! ولی به نفست تابع مشو! نفس، با به پیش کشیدن اینکه، در مقابل عائله، رفقای بد، علمای دینی بد و خراب به خجالت بمانی و از طرف ایشان به تو ضرر برسد، ترا فریب میدهد. اما این ضررها در مقابل عذاب ابدی هیچ است. کسی که این را خوب درک کند، البته (دین اسلام) را ترجیح خواهد کرد. به خاتم الانبیاء حضرت محمد (علیه السلام) باور خواهد کرد. در اصل اسلامیت ایمان آوردن به همه پیغمبران را امر مینماید. در اسلام چنین بیان گردیده است که، دین آنها (همه پیغمبران) و شریعت شان حق است و آنطور که با آمدن هر رسول احکام شریعت قبلی منسوخ گردید، با آمدن دین محمد (علیه السلام) نیز احکام تمام دین های دیگر منسوخ گردیده

است. اگر یک انسان، باطل بودن دین خود را درک نموده، آنرا ترک کند و به دین محمد (علیه السلام) تابع شود، این کار به نفسش بسیار دشوار می‌آید. زیرا نفس، به طوری آفریده شده است که، به الله تعالی، محمد (علیه السلام)، و دین وی دشمن می‌باشد. به این دشمنی نفس (همیه الجاهلیه) گفته میشود. پدران، مادران، معلمان و رفقای بد که وابسته به ادیان باطل اند [رادیوها، تلویزیون ها و افراد دولتی آنها] این دشمنی نفس را تقویت میبخشند. به این خاطر گفته شده است که: (آموزش به اطفال مانند حک کردن به سنگ است). به خاطر خنثی ساختن این دشمنی نفس، سعی زیاد کردن، با نفس جهاد کردن و قانع نمودن و باور دادن نفس توسط عقل، لازم و ضروری می‌باشد. خواندن نوشته های ذیل، درین جهاد برای تو کمک رسان خواهد بود:

تابع شدن به یک دین به خاطر نائل شدن به سعادت ابدی و نجات یافتن از فلاکت های بی پایان است. وگرنه به خاطر افتخار کردن با یک دینی که از پدران و اجداد باقیمانده است نمیباشد. پیغمبر نیز یک انسانست که شرط های پیغمبری در وی موجود است و اوامر خداوند را به بندگانش می‌رساند. لازم و ضروری است که به اینگونه پیغمبر تابع شده و به دین او پیوست. عبادت کنندگان به هیکل ها و بت ها، که به آنها وثنی گفته میشود، خداناشناس ها [اته ایست ها، ماتریالیست ها، ماسونها و کمونست ها] که به آنها دهری گفته می‌شود، همه مانند حیوانات هستند. دین های نصرانیت و یهودیت بر اساس سبب های ذیل باطل گردانیده شده است:

۱- در دین اسلام، الله تعالی را صفت های کمال موجود است. در او صفات نقصان وجود ندارد. انجام عبادتها، نهایت آسان است. معاملات انساها با یکدیگر با عدالت میباشد. عبادات ادیان دیگر و معاملات شان با یکدیگر با گذشت زمان تغییر کرده، حالت و وضعیتی که مطابق به عقل باشد در آنها باقی نمانده است.

۲- اگر حیات های محمد، عیسی و موسی (علیهم السلام) از تاریخ ها تحقیق کرده شود، مشاهده خواهد شد که محمد (علیه السلام) بیشتر از همه نجیب ترین، اصیل ترین، مفید ترین، عالم ترین، با عقل ترین، افضلترین و عارف ترین پیغمبر بوده، در دانش های مربوط به دنیا و آخرت عارف ترین پیغمبر می باشند. در حالیکه وی امّی بود، یعنی هیچ کتاب نخوانده بود و از کسی هیچ چیزی نیاموخته بود.

۳- معجزات حضرت محمد (علیه السلام) از مجموع معجزات دیگران بیشتر است. معجزات دیگران گذشته و ختم شده است. قسمتی از معجزات محمد (صلی الله علیه و سلم) بالخاصه معجزه قرآن کریم تا قیامت دوام خواهد کرد. کرامت های اولیای امت وی نیز در هر زمان و مکان دیده میشود.

۴- در میان خبرهاییکه این سه دین را به ما رسانیده است، قرآن کریم و حدیث شریف ها که محمد (علیه السلام) و دین او را خبر می دهد، زیاده تر و صحیح تر می باشد. همه آن در کتاب ها ثبت شده و به هر طرف دنیا نشر گردیده است. محمد (علیه السلام) چهل ساله بود که پیغمبری اش به وی ابلاغ کرده شد. ۶۳ ساله بود که وفات یافت. بیست و سه سال پیغمبری وی دوام نمود. بعد از آنکه تمام نیم قاره عرب به او اطاعت نمود و دینش به هر طرف انتشار یافت و درک گردید، و دعوتش در شرق و غرب شنیده شد و تعداد اصحابش به یکصد و پنجاه هزار رسید، وفات نمود. حج وداع را با یکصد و بیست صحابی ایفا کرد. ازین زمان هشتاد روز بعد وفات نمود. آیت سوم سوره مائده که مآل آن (امروز دین شما را تکمیل نمودم، و نعمت هایم را که بر بالای شما است تمام کردم، و اسلام بودن دین تان را پسندیدم) می باشد، درین حج نازل گردید. همه این صحابی ها، امین و صادق بودند. اکثریت شان در دین عالم متبحر و همه شان اولیاء بودند. دین رسول خدا و معجزه های رسول الله را به تمام دنیا انتشار دادند. زیرا همه شان بخاطر جهاد به ممالک دیگر پخش گردیدند. به هر جاهاییکه رفتند، برای

انسانهای آنجا معلومات دینی و معجزه ها را خبر دادند. و ایشان نیز به دیگران فهمانیدند. به این ترتیب علمای هر عصر به علمای طبقه بعدی که تعدادشان زیادتر بود، نقل کردند و خبر دادند. اینها نیز این علوم را و خبر دهندگان آنرا در هزاران کتاب ها نگاشتند. احادیث شریفی را که آموختند، تحت نامهایی مانند «حسن»، «صحیح» به چندین قسم تقسیم و تصنیف کردند. سخن هایی را که از طرف دروغگویان [ویهودی ها] ساخته و پرداخته شده و حدیث نامیده شده بود، در کتاب های خویش جای ندادند. درین خصوص بسیار دقیق و حساس حرکت نمودند. در نتیجه غیرت های اینها، دین اسلام، بر روی اساسات بسیار محکم و متین بنا گذاشته شد. و بدون هیچ تغییری انتشار یافت. هیچ یک از دین های دیگر نتوانست بدینسان صحیح و سالم نقل کرده شود.

معجزه های پیغمبر محبوب ما محمد (علیه السلام)، دلائل و وثیقه های بر حق بودن پیغمبری وی و معلومات لازمه اساسی و ضروری دینی؛ و معلومات ضروری دینی همچون وجود داشتن و یکی بودن الله تعالی و صفات کمال او و پیغمبری محمد (علیه السلام)، صادق و امین بودن وی و از همه پیغمبران افضلتر بودن او، تکرار زنده شدن انسانها بعد از مرگ، پل صراط که در آن به حساب کشانیده خواهند شد، نعمت های جنت، عذاب های دوزخ، فرض بودن ادای پنج وقت نماز در هر روز، چهار رکعت بودن فرض های نمازهای پیشین (ظهر)، عصر و خفتن، دو رکعت بودن فرض نماز صبح و سه رکعت بودن فرض نماز شام، گرفتن روزه بعد از مشاهده هلال ماه رمضان و ایفا کردن عید فطر با مشاهده هلال ماه شوال، فرض بودن یکبار رفتن به حج در طول عمر، حرام بودن [بیرون برآمدن زنها و دختران در کوچه ها به حالتی که سرهایشان و موهایشان باز باشد و لواط] و زنا کردن، حرام بودن نوشیدن شراب [ویک قطره هر نوشیدنی با الکل که نوشیدن مقدار زیاد آن مست میسازد]، نماز ادا کردن افراد

جنب (ناپاک) و زنانیکه در حالت حیض (عادتدار) می باشند و حرام بودن بی طهارت ادا کردن نماز و مانند این، معلومات ضروری دیگر به همه مسلمانان، خواه عالم و خواه جاهل باشند، بطور صحیح نقل و بیان گردید. همه این معلومات بدون هیچ نوع تغییری برای ما خبر داده شد. نصرانی ها و یهودی های با انصاف نیز میدانند که این موضوع چنین می باشد. آنها اعتراف میکنند که، راه هاییکه با آن دین خود را آموخته اند، اینگونه محکم و قوی نمی باشد. نزدیک بودن زمان محمد (علیه السلام) به ما و کثرت علمائیکه بما دین اسلام را خبر داده اند، مانع آن گردید تا به اسلامیت خرافات و افتراها آمیخته شود. دین های نصرانیها و یهودی ها به این دو نعمت مالک نیست. از بعثت [ظهور] عیسی (علیه السلام) تا بعثت محمد (علیه السلام) [از نظر تاریخ نگاران] ششصد سال فاصله زمانی وجود دارد. [آنها می گویند که،] زیرا از میلاد عیسی (علیه السلام) تا هجرت محمد (علیه السلام) از مکه به شهر مدینه ۶۲۱ سال فرق وجود دارد. [حال آنکه از نظر علمای اسلام، این فرق ۱۰۰۰ سال است] درین مدت دراز به هر طرف دنیا، جاهلیت پخش گردید. اخبار صحیح [درست] را از اخبار غلط تمییز دادن [جدا کردن] بسیار دشوار بود.

زمان دعوت عیسی (علیه السلام) بسیار طول نکشید. بعد از زمان کوتاهی چون سه سال، که وی ۳۳ ساله بود از طرف الله تعالی به سماء بالا برده شد. درین زمان کوتاه نیز در مقابل کفار، به حالت مغلوب و ضعیف قرار داشت. وظیفه پیغمبری را نتوانست به راحتی انجام دهد. حکومت روما و یهودی ها نیز مانع میشدند. همکاران وی که به آنها حواری گفته می شد نیز اندک بودند. حواریان که به وی ایمان آورده بودند تنها ۱۲ تن شکارچی (صیاد) بودند. همه شان اشخاص ضعیف بودند. بعد از اینکه حضرت عیسی (علیه السلام) به آسمان برده شد، خبرها و روایات جمع آوری شده، از روی آن، کتاب های انجیل تحریر

گردید. اینها بدست جاهلین افتاد. در اثنای ترجمه نیز تغییرات به عمل آورده شد. درین انجیل ها معلوماتی وجود داشت که هم به یکدیگر و هم به عقل مطابق و برابر نبود. حتی اینها یکدیگر را نقض و نفی می نمایند. این حال در نسخه های (دستنویس های) مختلف یک انجیل نیز دیده می شود. در مقابل این تفاوتها و مخالفتها، در هر عصر کشیش ها یک جا جمع گردیده به تصحیح کردن انجیل ها مجبور شدند. خیلی علاوه ها و تنقیص ها به عمل آورده اند. بسیار سخن های هرزه و بی معنی که در دین نبود نیز به آن علاوه نمودند. انساها را مجبور ساخته اند تا به این کتابها باور کنند. بسیاری نوشته هاییکه درین کتابها موجود است، سخن های عیسی (علیه السلام) و حواریان او نیست. از این سبب به فرقه های مختلف جدا گردیدند. در هر عصر، مذاهب جدیدی به میان آمد. بسیاری شان از سابقان جدا گردیدند. همه شان می دانند که انجیل هاییکه در دستشان موجود است، کتاب دینی که عیسی (علیه السلام) آورده است، نمی باشد.

کتاب های یهودی ایکه دین موسی (علیه السلام) و معجزه های او را بیان میکند نیز اینچنین است. فرق زمانی ایکه درینجا وجود دارد زیادتر است. نظر به یک روایت، موسی (علیه السلام)، ۲۳۴۸ سال قبل از هجرت حضرت محمد (علیه السلام) وفات نمود. در عصرهای جاهلیت که در میان بود، دین موسوی را بطور صحیح نقل نمودن امکان پذیر نشد. ظالم هایی مانند بخت النصر نیز افراد دینی یهودی را به قتل رسانید. قسمتی از آنها را نیز از بیت المقدس به شهر بابل بطور اسیر برد. حتی آنگونه زمانهایی اتفاق افتاد که کسی که بتواند تورات بخواند، در قدس باقی نماند. دانیال (علیه السلام) تورات را از یاد (از حافظه) می خواند و می نویساند. به این ترتیب آنها از تغییر یافتن نجات داد. ولی بعد از وفات او توراتی که وی نویسانده بود، نیز تغییر داده شد. نوشته های زشت که به الله تعالی و پیغمبران او نمی زیید به آن مخلوط کرده شد.

هر ملت می داند که، بعد از وفات حضرت محمد (علیه السلام)، جاهلیت در میان امت وی، انتشار نیافت. علم، در میان مسلمانان ترقی یافت و آنها با تشکل دولت های بزرگ اسلامی، علم، عدالت، فن و حقوق انسان را به هر طرف انتشار داده اند. اکنون کسی که صاحب عقل و انصاف باشد، اگر این سه دین را تدقیق کند، از این سه دین، البته به دین اسلام تابع میشود. زیرا مقصد، دریافت دین حق است. دروغ گفتن، بهتان کردن در اسلامیت حرام است. هر دوی آنها آیات کریمه و احادیث شریف به شدت تمام منع نموده است. در آن حالت که افترا نمودن به یک شخص گناه بزرگی میشود، افترا نمودن به رسول الله چندین مراتب بدتر و چندین مراتب حرام تر است. ازین جهت در کتاب هاییکه حضرت محمد (علیه السلام) و معجزه های او را بیان میکند موجود بودن هیچ خطا و هیچ دروغ امکانپذیر نیست. کسی که با انصاف و صاحب عقل است، عناد را به کنار گذاشته دینی را که آخر آن فلاکت است باید ترک نماید و به دینی که راه سعادت را نشان میدهد باید تابع گردد. زندگی در دنیا بسیار کوتاه است. هر روز آن میگذرد و به خیال تبدیل میشود. آخر هر انسان مرگ است. استقبالیکه بعد ازین می آید، یا عذاب دائمی یا نعمت های ابدی می باشد. وقت های اینها به هر کس با سرعت در حال نزدیک شدن است.

ای انسان! بخود مرحمت کن! پرده غفلت را از عقل خود بردار! باطل بودن باطل را بین و برای نجات یافتن از آن بکوش. حق بودن حق را هم بین و به او تابع شو و پیبوند. تصمیمی که می گیری خیلی مهم و بسیار بزرگ است و زمان خیلی اندک است. حتماً خواهی مرد. زمان مرگت را بخاطر بیاور! به چیزهایی که بالایت آمدنی است آمادگی بکن. اگر به حق تابع نشوی از عذاب ابدی نجات نخواهی یافت! پشیمانی در آخر فائده ای ندارد. در آخرین رمق حیات (آخرین نفس)، حق را تصدیق کردن قبول نخواهد شد. ولی مسلمانیکه

درین وقت هم به گناهانش توبه کند، توبه اش قبول می‌گردد. در آن روز الله تعالی اگر بگوید که، (ای بنده ام! برای تو نور عقل را عطا کرده بودم. به تو امر نموده بودم که، با این نور عقل، مرا بفهمی، به پیغمبر محمد (علیه السلام) و به دین اسلام، که وی آورده است ایمان بیاوری. آمدن این پیغمبران را، در تورات و انجیل خبر داده بودم. اسم او و دین او را به هر کشور انتشار دادم. نمی توانی بگویی که من نشنیده ام. شب و روز بخاطر بدست آوردن منفعت دنیا و ذوق های دنیا تلاش کردی. به چیزهایی که در آخرت بسرت آمدنی بودند، هیچ فکر نکردی. در غفلت بودی که در پنجه مرگ افتادی) چه جواب خواهی داد؟

ای انسان! به چیزهایی که بالایت آمدنی است، فکر کن. قبل از به پایان رسیدن عمرت عقلت را بسرت جمع کن! کسانی که در اطراف تو بودند و با تو حرف میزدند، آنانی که تو دوستشان داشتی و یا از ایشان می ترسیدی همه شان، یکی یکی مردند. مانند یک خیال آمدند و رفتند. خوب فکر کن! سوختن در آتش ابدی چه عذاب بزرگ است. زندگی کردن در میان نعمت های بی پایان چه نعمت بزرگی است. انتخاب کردن یکی از اینها، اکنون بدست توست. آخر هر کسی، یکی از این دو خواهد بود. نجات از اینها امکان ناپذیر است. فکر نکردن به اینها، و تدبیر نگرفتن، جهالت و جنون بزرگی است. الله تعالی همه ما را، از جمله کسانی که پیوسته تابع عقل اند بگرداند! آمین.

در کتاب (قول الثبث في الردة على دعاوى البروتیستانت) میگوید که، جناب علامه رحمت الله^[۱] در کتاب (اظهار الحق) چنین میفرماید: «قبل از آغاز اسلامیت در هیچ جا، تورات حقیقی و انجیل حقیقی وجود نداشت. کتابهاییکه اکنون به نام های تورات و انجیل موجود اند، کتاب های تاریخ می باشند که از ترکیب خبرهای دروغ و راست به میان آمده اند. تورات و انجیلی که در قرآن کریم ذکر گردیده، آن کتابها

(۱) رحمت الله هندی، در سال ۱۳۰۶ هـ ق [۱۸۸۹ م.] در مکه وفات یافت.

نیستند که اکنون به نامهای تورات و انجیل یاد می شوند. از جمله معلوماتیکه در اینها وجود دارد، آن معلومات صحیح میباشد که در قرآن کریم تصدیق گردیده باشد. آن معلومات که در قرآن کریم رد شده است، صحیح نیست. در مورد چیزهاییکه در قرآن کریم خبر داده نشده است، [قرآن کریم خبر نداده است] نمیگوئیم که راست و یا غلط است یک سندی و وثیقه ای که کلام الله بودن چهار انجیل را بیان کند وجود ندارد. راهبی که با او در هندوستان مکالمه کرده بودم. نیز این را قبول نموده گفته بود که: «در اغتشاش و شورشهای بزرگ که تا سال ۳۱۳ میلادی در جهان رخ داد، این اسناد مفقود گردید» در جلد دوم تفسیر انجیل هارن [Horn] در صفحه ۶۵ جلد اول کتاب تاریخ موکهم^[۱] تاریخ نویس، که در سال ۱۳۳۲ ه ق [۱۹۱۳ م.] به طبع رسیده است و در صفحه ۱۲۴ جلد پنجم تفسیر انجیل لاردیس [Lardis] نوشته شده است که، در انجیل ها تغییرات و علاوه ها به عمل آمده است. کیروم^[۲] میگوید که، (وقتیکه انجیل [کتاب مقدس] را ترجمه میکردم، مشاهده کردم که اینها به یکدیگر شباهت نداشتند.) آدام کلارک^[۳] در جلد اول تفسیرش میگوید که، (انجیل، در حین ترجمه هایی که به لاتینی صورت می گرفت به تغییراتی مواجه شد و به انجیل علاوه هایی به عمل آمد که هیچ یک به دیگری مطابقت نداشت). وارد^[۴]، که

(۱) Mocheim Johann Lorenz Von موکهم ژوهان لوراز و ان، کشیش پروتستان آلمان و تاریخ نگار. در سال ۱۶۹۴ م. در Lubeck تولد یافت. ۱۱۷۴ ه ق [۱۷۵۵ م] در Göffinden درگذشت. مشهورترین اثر وی (تاریخ انجیل مقدس) است.

(۲) Cirum Jerome Saint کیروم جیروم سینت، که سه سال در استانبول ماند. در سال ۳۸۲ به روما رفت و سکرتر پاپ شد. کتاب مقدس را [انجیل را] به لاتینی ترجمه نمود. در ۳۰ سپتمبر بنامش یورتو، یعنی جشن مسیحیان ترتیب داده می شود. کتابیکه وی ترجمه کرد، کتاب رسمی کلیساها گردید.

(۳) Adam Clarke آدام کلارک، ۱۱۷۹-۱۲۴۹ ه ق مطابق به [۱۷۶۰ - ۱۸۳۲ م.]. ایرلندی، واعظ انجیل. اثر مشهور وی (تفسیر کتاب مقدس) است.

(۴) Ward William George وارد ویلیام جورج ۱۲۲۸-۱۳۰۰ ه ق، مطابق به [۱۸۱۲-۱۸۸۲ م.]. کاتولیک مشهور، کشیش انگلیسی. مشهورترین اثر وی (ایده آل [آرمان] کلیسای نصرانی) می باشد.

کاتولیک بود، در صفحه هژدهم کتاب خویش که در ۱۸۴۱م. به چاپ رسیده، میگوید که: (ملحدینی که در شرق اند قسمت های زیاد انجیل را تغییر دادند. در راپوریکه راهب های پروتستانت به شاه جیمز اول [James]، سپردند چنین گفته می شود: «زبورهاییکه در کتاب دعای ما وجود دارد به [کتابهای دعا که] عبرانی هستند، شباهت ندارد. از قبیل علاوه ها، تنقیص ها و تبدیل ها نزدیک به ۲۰۰ تغییرات در آن وجود دارد». علاوه بر این، کشیش های پروتستانت نیز تغییرات دیگری را در این بوجود آوردند. سخنان جناب رحمت الله درین جا خاتمه یافت. در کتاب (اظهار الحق) اینگونه مثال های زیادی بیان میگردد. و در کتاب (الفاصل بین الحق والباطل) عزت الدین محمدی و کتاب (تحفة الاریب) عبدالله ترجمان نیز تغییراتی که در انجیل ها وجود دارد، تحریر گردیده است.

همه کشیش ها میدانند که عیسی (علیه السلام) هیچ کتاب نوشت و هیچ گونه نوشته ای باقی نگذاشت. به هیچ شخص دیگری هم نوشتاند. دین خویشرا به طور تحریری بیان نمود. بعد از برده شدن وی به سماء، میان عیسوی ها تفرقه آغاز گردید. متحد شده معلومات دینی خود را تثبیت نکردند. در زمانهای بعدی بیشتر از پنجاه انجیل تحریر گردید. از میان آنها چهار عدد انتخاب گردید. از حضرت عیسی (علیه السلام)، ۸ و یا ۱۲ سال بعد، در فلسطین به زبان سُرّیانی (آسوری) انجیل (متی)^[۱] نگاشته شد. این نسخه انجیل مذکور وجود ندارد. نسخه ایکه به آن، «ترجمه یونانی» گفته میشود وجود دارد. انجیل (مرقص)^[۲] سی سال بعد، در روما نوشته شد. انجیل (لوقا)^[۳]، ۲۸ سال بعد، در اسکندریه، به زبان یونانی تحریر شد. انجیل (یوحنا)^[۴] بعد از سی و هشت و یا شصت و پنج سال در

شهر افسوس تحریر گردید. در همه آنها روایت ها، حکایت ها و بعضی چیزهای دیگر که بعد از عیسی (علیه السلام) حاصل گردید، تحریر یافته است. لوقا و مرقص، از حواریون نبودند. سخن هایی را که از دیگران شنیده بودند، نوشتند. کسانی که اینها را نوشتند، کتاب خود را انجیل نگفتند، کتاب تاریخ گفتند. بعداً، کسانی که آنرا ترجمه کردند به آن انجیل گفتند.

همین کتاب (القول الثبت)، از طرف عبدالقادر اسکندرانی در سال ۱۳۴۱ هـ ق [۱۹۲۳ م.] بطور جواب به کتاب (الأقاویل القرآنیة) نوشته شده است. کتاب (الأقاویل القرآنیة) نیز از طرف یک کشیش پروتستانت به زبان عربی در مصر نوشته شده و به چاپ رسانیده شده است. کتاب (قول الثبت)، در سال ۱۹۹۰ م. از طرف (حقیقت کتاب اوی) با کتابهای عربی به نامهای (الصراط المستقیم) و (خلاصة الکلام) یکجا به چاپ رسیده است.

در کتاب ترکی (ایضاح المرام)^[۱] چنین میگوید: انجیل اصلی در زبان عبرانی بود و یهودی ها هنگامیکه عیسی (علیه السلام) را بخاطر اعدام کردن دستگیر کردند، آنرا احماء نمودند. در زمان دعوت حضرت عیسی (علیه السلام) که این زمان سه سال طول کشید، یک نسخه آن نوشته نشده بود. نصرانی ها (عیسویان) انجیل اصلی (حقیقی) را انکار میکنند. در چهار کتابی که اینها به آن انجیل میگویند، هیچ یک عبادت نوشته نشده است. تنها مناقشاتی که عیسی (علیه السلام) با یهودی ها انجام داده اند تحریر یافته است. در حالیکه کتاب دینی عبارت از کتابی است که عبادت ها را بیان می نماید. اگر بگویند که ما نظر به احکام تورات عبادت میکنیم، پس اوامر مهم تورات را، که مانند اهمیت دادن به یوم الثبت

(۱) کتاب (ایضاح المرام) را عبدالله عبدی بن دستان مصطفی بیگ مناسطری تحریر نموده است. وی در سال ۱۳۰۳ هـ ق [۱۸۸۵ م.] وفات یافته است، «رحمة الله علیه». کتاب مذکور در سال ۱۲۸۸ [۱۸۷۱ م.]، در خارج ادرنه قایمی استانبول، در مطبعه یحیی افندی که شیخ تکیه (خانقاه) مصطفی پاشا بود، به چاپ رسیده است.

[روز یکشنبه]، ختنه شدن، هر صبح و شام به پا ایستاده دعا نمودن، در روزهای معلوم روزه گرفتن، مالک شدن به حقوق طلاق زن، و نخوردن گوشت خوک، می باشد، چرا به جای نمی آورند؟ برای ترک کردن اینها در انجیل هایشان هیچ یک خبر هم وجود ندارد. در حالیکه در قرآن کریم همه عبادت ها، اخلاق پسندیده، حقوق، تجارت، تشویق به معلومات زراعتی و فنی، به شکل طویل و مفصل بیان گردیده است. هر مشکلات روحی و جسمانی حل گردانیده شده است.

شاعران، ادیبان و کافران از یکهزار و چهارصد سال به اینطرف در حالیکه بسیار کوشیدند، ولی باز هم نتوانسته اند شبیه یک آیت قرآن کریم را بگویند. در حالیکه کلمات آن عربی بوده و در هر جای استعمال می شود، ولی هیچ کسی نتوانسته است که شبیه یک آیت آنرا بگوید. این هم نشان می دهد که قرآن کریم معجزه است. معجزات دیگر حضرت محمد (علیه السلام) ختم گردیده، تنها اسامی آنها باقی مانده است. اما قرآن کریم در هر زمان و هر مکان مانند آفتاب در حال درخشیدن است. به هر درد دوا و علاج می شود. الله تعالی بخاطر مسعود ساختن همه بندگان، آنرا به حبیب اکرم خود اکرام و انزال فرموده است. با لطف و مرحمت بی پایان خویش از تحریف شدن و تبدیل شدن حفظ و حمایت نموده است. برای هیچ کتاب سماوی دیگر چنین وعده نکرده است. [الله تعالی، قرآن کریم را به رسول محبوب خود محمد (علیه السلام) در ظرف ۲۳ سال توسط یک ملک به نام جبرائیل پارچه پارچه فرستاد. خلیفه اول حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز این آیات را که الله تعالی فرستاده است، به یکجا جمع نموده تحریر گردانید. به اینترتیب کتاب بزرگی بنام (مصحف) بمیان آمد. سی و سه هزار صحابی با اتفاق کلام تصدیق کردند که این مصحف آن کلام الهی است که به محمد (علیه السلام) نازل شده و او، آنرا بیان نموده است. در صفحه ۳۷۵ کتاب (ریاض الناصحین) میگوید که (در قرآن کریم ۶۲۳۶ آیت وجود

دارد). با تقسیم شدن بعضی آیات بزرگ به آیات کوچک، تعداد آیات افزایش می یابد. به این ترتیب مصحف هایی موجود است که تعداد آیات در آنها (۶۳۶۶) است. محمد (علیه السلام) تمام قرآن کریم را به اصحاب خویش ایضاح و تفسیر نمودند. علمای اسلام چیزهایی را که از اصحاب کرام شنیده بودند نگاشتند. هزاران کتاب تفسیر بمیان آمد و در هر کشور انتشار یافت. اکنون قرآن کریم هائیکه در هر جای دنیا وجود دارد عین یکدیگرشان هستند. در میانشان به مثابه یک حرفی و یک نقطه ای هم تفاوت وجود ندارد.]

دین های همه پیغمبران به ایجابات و احتیاج های زمان خودشان مطابق بود. ازین سبب از همدیگر متفاوت بودند. اما در همه شان چیزهائیکه متعلق به ایمان است یکی و عین یکدیگر بود. همه شان خبر دادند که، الله تعالی یک و یگانه است، زنده شدن بعد از مرگ، حقیقت است. در آیت سی و نه فصل چهارم تنبیه، نوشته شده است که، (صاحب و مالک زمین ها و آسمانها یکی است و دیگر نیست) در فصل ششم می آید که، (ای اسرائیل گوش کن! معبود ما و پروردگار ما یکی است). در (سفر الملوك الثالث) نوشته شده است که، سلیمان (علیه السلام) وقتیکه بیت المقدس را (مسجد اقصی را که در قدس است) انشاء کرد چنین گفت: (ای خدای اسرائیل! در زمین و آسمان مانند تو پروردگاری وجود ندارد. تو در زمین ها و آسمان ها نمیکنجی، چه رسد به این خانه که من اعمار نموده ام). در (سفر الملوك اول)، در (سموئل ۱) در آیت ۲۹ فصل پانزدهم نگاشته شده است که: پیغمبر سموئل چنین گفت: (عزیز اسرائیل، یعنی معبود و اله اسرائیل دروغ نمیگوید و ندامت نمیکشد. زیرا او انسان نیست). در باب چهل و پنج کتابیکه به پیغمبر (اشعیا) نسبت داده می شود (عائد بودنش به اشعیا پیغمبر بیان میگردد) چنین گفته شده است: (منم پروردگار! بغیر از من الله دیگری وجود ندارد. آنکه نور و ظلمت را آفریده، خیر و شر را خلق کرده است، من

هستم!) در باب نوزدهم انجیل متی چنین تحریر گردیده است: (یک کسی به او گفت که، ای معلم خوب! چه نیکی کنم که به حیات ابدی نائل گردم؟ در جواب گفت که، چرا به من خوب می گویی؟، بغیر از یک خوب وجود ندارد. و آن الله است. اگر بخواهی به حیات ابدی نائل شوی، نصیحت های او را انجام بده!). در باب دوازدهم مرقس چنین می نویسد: (یکی از کاتبان گفت که، نخستین امر چیست؟) حضرت عیسی (علیه السلام) جواب داد که، (نخستین امر اینست که، پروردگار ما یکی است. با تمام قلب و تمام توان، پروردگار خود را دوست بدار!) حضرت محمد (علیه السلام) نیز چنین فرمودند.

کسی که حضرت محمد (علیه السلام) را تکذیب کند [به او باور نکند] همه پیغمبران را تکذیب نموده است. یعنی به همه پیغمبران باور نکرده است. باور کردن به (تثلیث) [به سه اله] که به آن (اقانیم ثلاثه) گفته میشود، تکذیب کردن همه پیغمبران است. عقیده تثلیث، بعد از سپری شدن مدت درازی از عروج (بالا رفتن) عیسی (علیه السلام) به سماء ظهور نمود. قبل از این، (نصارا) نیز در عقیده (توحید) بودند و احکام تورات را اجرا می نمودند. بسیاری از بت پرستان و فیلسوفان یونانی، وقتی که به نصرانیت گراییدند، تثلیث را، که از جمله عقائد کهنه شان بود، نیز به نصرانیت آمیخته کردند. در کتاب فرانسوی (قرة النفوس) و در ترجمه عربی کتاب مذکور، مفصلاً تحریر گردیده است که: کسی که برای اولین بار در سال ۲۰۰ میلادی، عقیده تثلیث را به نصرانیت مخلوط کرد، یک کشیش بنام سبلیوش^[۱] بود و از این سبب خوهای زیادی ریخته شد. در آن وقت بسیاری از علماء، از توحید دفاع نمودند و بیان نمودند که، عیسی (علیه السلام)، یک انسان و پیغمبر می باشد. آریوس^[۲]، در سالهای ۳۰۰ م. در اسکندریه توحید

را اعلان کرد، فاسد و باطل بودن تثلیث را نشر نمود. در گردهمایی کشیش ها در ازبیک^[۱] که در سال ۳۲۵م. از طرف قسطنطین بزرگ ترتیب گردید، توحید رد گردید و آریوس طرد [آفاروز] ساخته شد. به (روح القدس) سومین اله تثلیث میگویند، ولی چه بودن (روح القدس) را خودشان نیز نمیدانند. میگویند که، عیسی (علیه السلام) در بطن مادرش (مریم العذرا)، از روح القدس به وجود آمد. در اسلامیت خبر داده شد که، روح القدس، فرشته ای بنام جبرائیل می باشد.

شمس الدین سامی بیگ در کتاب (قاموس الاعلام) که به تاریخ ۱۳۱۶هـ ق [۱۸۹۸م.] نشر گردیده است، چنین میگوید که: «پیغمبر دین اسلام، حضرت محمد (علیه السلام) است. پدرش عبدالله، پدر کلانش عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب است. از نظر تاریخ نگاران، در سال ۵۷۱ م.، دوازدهم ربیع الاول مطابق به بیستم آپریل در شب دوشنبه در حوالی صبح در شهر مکه بدنیا آمده است. مادرش آمنه بنت وهب و پدر آمنه، عبد مناف بن زهره بن کلاب است. کلاب، جد بزرگ عبدالله بوده، عبدالله نیز پدر پیغمبر ما است. عبدالله بخاطر تجارت به شام رفته بود. حین عزیمت در جوار مدینه در (دارالنابغة) وفات یافت. ۲۵ سال داشت. نتوانست پسرش را ببیند. پیغمبر ما، پنج سال در قبیله دایه اش حلیمه ماند. این قبیله (قبیله بنی سعد) در عربستان سعودی فصیح ترین و شیرین ترین تکلم کنندگان بودند. ازین سبب محمد (علیه السلام) بسیار فصیح صحبت میکردند. شش ساله بود که مادرش آمنه پسرش را نزد مامايش، که در مدینه بود برد و خودش در آنجا وفات یافت. مریه اش ام ایمن، او را به مکه آورده به عبدالمطلب سپرد. ۸ ساله بود که عبدالمطلب نیز وفات نموده و در خانه عمویش ابوطالب ماند. ۱۲ ساله بود که با ابوطالب به خاطر تجارت به شام رفت. در هفده سالگی عمویش زبیر او را به یمن برد. ۲۵ سال

داشت که با کاروان خدیجه رضی الله تعالی عنها به خاطر تجارت به شام رفت. و با عقل، ادب و اخلاق زیبا و فعال بودن شهرت کسب کرد. بعد از دو ماه با خدیجه (رضی الله تعالی عنها) ازدواج نمود. چهل ساله بود که یک ملک بنام جبرائیل آمد و پیغمبر بودنش را خبر داد. اول تر از همه خدیجة الکبری، بعداً ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) و از اطفال علی و زید بن حارث به حضرت محمد (صلی الله علیه و سلم) ایمان آوردند. ۴۳ ساله بود که امر صادر گردید تا همه کس را به دین دعوت نماید. مشرکان اذا و جفا نمودند. در پنجاه و سه سالگی به اذن الله تعالی به مدینه منوره هجرت نمود. در سال ۶۲۲ م. بیستم ماه سپتمبر و هشتم ربیع الاول روز دوشنبه به قریه قبا که از توابع مدینه می باشد، آمد. در عهد خلافت حضرت عمر، روز اول محرم همین سال، سرآغاز سال (هجری قمری) قبول شد. روز جمعه شانزدهم ماه جولای بود. تاریخ بیستم سپتمبر نیز سرآغاز سال (هجری شمسی) شد. آغاز سال ۶۲۳ میلادی در اولین سال هجری شمسی و هجری قمری تحقق یافت. با صادر شدن امر جهاد و غزا علیه کفار، در سال دوم هجرت (غزای بدر) انجام یافت. از جمله ۹۵۰ کافر ۵۰ نفر به قتل رسید و ۴۴ نفر اسیر گرفته شد. در سال سوم هجرت (غزای احد) صورت گرفت. کفار ۳۰۰۰ نفر و مسلمانان ۷۰۰ تن بودند. ۷۵ صحابی به شهادت رسیدند. در همین سال آیاتی که تستر زنان را امر مینمود نازل گردید. در سال چهارم (غزای خندق) و در سال پنجم (غزای بنی مسطلق) اتفاق افتاد. در سال ششم (غزای خیبر) و در حدیبیه معاهده (بیعة الرضوان) صورت گرفت. در سال هفتم به قیصر، حکمران بیزانس و به کسرا، شاه ایران، نامه های دعوت به اسلام فرستاده شد. در سال هشتم با اردوی هیراکلیوس^[۱] (غزوه موتة) صورت گرفت. و (فتح مکه) میسر شد. و (غزای حنین) واقع شد. در سال نهم به (غزای تبوک) رفته شد. در سال دهم

(حج الوداع) صورت گرفت. در سال یازدهم رسول اکرم، ۱۳ روز به مریضی هما (تب) دچار گردیدند و در دوازدهم ربیع الاول روز دوشنبه در اطاق شان که به مسجدشان متصل بود، به سن ۶۳ سالگی رحلت نمودند.

رسول الله (صلی الله علیه و سلم)، همیشه خنده روی و شیرین زبان بود. از روی مبارکشان نور میدرخشید. کسانی که میدیدند عاشقش میشدند. حلمش، اخلاق زیبایش و صبرش در هزاران کتاب نگاشته شده است. از حضرت خدیجه رضی الله تعالی عنها دو پسر و چهار دخترشان بدنیا آمد. از ماریه مصری نیز یک پسرشان تولد یافت. به غیر از فاطمه، دیگرانشان در زمان حیات خودشان وفات نمودند. نوشته های (قاموس الاعلام) درینجا خاتمه یافت.

امام غزالی رحمه الله علیه در کتاب (کیمیای سعادت) خویش میگوید که، (الله تعالی برای بندگانش پیغمبران فرستاد. به توسط این انسانهای سترگ، به بندگانش اسباب رسیدن به سعادت و افتادن به فلاکت را خیر داد. آخرین پیغمبران، عالیتترین و افضلترین ایشان، (محمد) (علیه السلام) است. او، به همه انسانها و به همه ملت ها پیغمبر است. در هر جای دنیا، برای هر کس لازم است تا به آن پیغمبر عالی شأن ایمان آورده و به وی تابع گردد).

سخن آخر

خلاصه کلام، (دین) عبارت از احکامی است که، از طرف الله تعالی جل جلاله برای آموختن چیزهاییکه خداوند متعال از آن راضی می باشد و عباداتیکه انجام دادن آنها لازم و ضروری است و نائل شدن به سعادت دنیوی و اخروی به پیغمبران خیر داده شده است. به خیال ها و اوهامیکه، انسانها با عقل نقصان شان به زبان می آورند، (دین) گفته نمیشود. عقل برای درک اوامر و نواهی دین و تابع شدن به آنها به کار میآید. عقل، اسرار اوامر و نواهی را، حقیقت ها و سبب های

آنرا نمی تواند درک نماید. نمی تواند درباره آن اظهار فکر نموده نظرش را بیان کند. این حکمت ها با فهمانیدن الله تعالی به پیغمبران و با وقوع الهام و تجلی به قلوب اولیاء، درک کرده میشود. این نیز تنها از طرف الله تعالی احسان میگردد. اکنون بخاطر کسب رضای الله تعالی و نائل شدن به سعادت در دنیا و آخرت، مسلمان شدن لازم است. به کسی که مسلمان نیست (کافر) گفته میشود. برای (مسلمان شدن)، به پیغمبر بودن محمد (علیه السّلام)، (ایمان آوردن) [باور کردن] و (عبادت کردن) لازم است. (عبادت)، عبارت از تابع ساختن همه کارها و سخن های خویش به دین محمد (علیه السّلام) است. عبادتها را بدون اندیشیدن هیچ منفعتی، تنها برای اینکه امر خداوند متعال است باید انجام داد. (احکام اسلامیة) به معنی (احکام) [اوامر و نواهی] ایست که در قرآن کریم و احادیث شریف بیان گردیده است و از کتابهای فقه یعنی کتاب های علوم ضروریات دینی آموخته میشود. آموختن احکام اسلامیة یعنی آموختن احکامیکه اوامر و نواهی را احتوا می کند، به مردان و زنان (فرض عین) میباشد. اینها داروهائیسست که انسانها را از امراض روحی و بدنی محافظه مینماید. مانند آنکه به خاطر آموختن معلومات طبی، صنعتی، تجارتنی و حقوقی در لیسه ها (دبیرستان ها) و دانشگاه ها سالها باید به تحصیل علم مشغول شد، همان گونه به خاطر آموختن کتاب های فقه (علم حال)، یعنی معلومات ضروری دینی و لسان عربی نیز باید سالها کوشش کرد. کسانیکه اینها را نمی آموزند، به دروغ ها و بهتان های جاسوسان انگلیس و منافقانیکه به اینها فریب خورده و فروخته شده اند، ولی به چهره علمای دینی می باشند، و افراد دولتی ظالم و خائن فریب خواهند خورد و در دنیا و آخرت به عذاب ها و فلاکت ها کشانیده خواهند شد.

به خواندن (کلمه شهادت) و باور کردن به آن، (ایمان) گویند. به کسی که آنرا میخواند و معنایش را درک کرده به آن باور میکند، (مؤمن) گفته می

شود. (کلمه شهادت)، (اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً عبده و رسوله) است. معنی آن اینست: (بغیر از الله هیچ اله [معبود] موجود نیست و محمد (علیه السلام) بنده و رسول اوست که به تمام انسانها فرستاده است). بعد از او هیچ پیغمبر دیگر نمی آید. در حاشیه طحطاوی کتاب (مراقی الفلاح) در آخر بحث نمازهای قضا میگوید که، (تنها باور کردن به موجودیت خداوند متعال کافی نیست. کفاری که میگویند وی شریک دارد نیز به موجودیت خداوند باور دارند. برای مؤمن شدن، هم باور داشتن به موجود بودن خداوند و هم به موجود بودن صفت های خداوند، [همچون یکی، زنده، قادر، عالم و دارای اراده] لازم بوده، و نیز باید باور داشت که خداوند متعال همه چیز را می بیند و می شنود و غیر از او هیچ خالقی وجود ندارد.) باور کردن به (رسول = پیغمبر) بودن محمد (علیه السلام) به معنی باور کردن به این می باشد که، هر سخن وی از طرف الله تعالی به وی ابلاغ شده و خبر داده شده است. الله تعالی (اسلامیت) را یعنی علوم ایمان و علوم عمل را، به واسطه قرآن برای او خبر داد. به او امری که برای انجام دادن میباشد، (فرض) گفته می شود. و به نواهی یعنی به منع شدگان (حرام) گفته میشود. به هر دویش، (احکام اسلامیة) میگویند. یک انسانی که تازه مسلمان میشود، آموزش معلومات اسلامی که در میان انسانها پخش گردیده است، فوراً بالای او فرض میشود. اگر به آموختن اینها اهمیت ندهد و بگوید که: «به آموختن آن لزومی نیست» درین صورت ایمانش از بین میرود و (کافر) میشود. در آیات کریمه و احادیث شریفه به صورت واضح بیان گردیده است که، کسیکه به حالت کفاری بمیرد، هیچ عفو نمی گردد و بطور ابدی و بی پایان در دوزخ خواهد ماند. در کتاب (مکتوبات شریف امام ربانی) نیز در مکتوب ۲۶۶ مفصلاً نوشته شده است. به کسی که ایمانش را از دست داده، (مرتد) گفته میشود. به کسانی که به قرآن کریم و احادیث شریف بطور صحیح باور

دارند، (اهل سنت) میگویند. الله تعالی بخاطر اینکه بسیار با رحم است هر چیز را به شکل روشن نفهماند، بعضی هایشان را بطور پوشیده خبر داد. به کسانی که به قرآن کریم و احادیث شریف باور نموده، اما در بعضی جاها به آنها مطابق به بیانات علمای اهل سنت معنی ندهند، (بی مذهب) گفته میشوند. به بی مذهبانی که تنها به معلومات ایمانی ای که بطور پوشیده بیان گردیده است، معنی غلط میدهند، (اهل بدعت) و یا (مسلمان گمراه شده) میگویند. به کسی که به او امریکه واضح بیان شده است، معانی غلط میدهد، (ملحد) میگویند. ملحد، هر چندیکه خود را مسلمان هم بداند، کافر است. کسی که اهل بدعت است، کافر نیست. ولی حتماً در دوزخ بسیار عذاب خواهد دید. از جمله کتاب هاییکه در راه حق بودن و برتر بودن علمای اهل سنت را بیان میکنند، کتاب (مخزن الفقه الکبری) که تألیف جناب فضیلت مآب محمد سلیمان سودانی می باشد، بسیار با ارزش است. به کافریکه در چهره مسلمان ظاهر گردیده، معلوماتی را که بطور روشن و واضح بیان گردیده است، مطابق به عقل خود و اطلاعات فنی خود، معانی غلط و فاسد داده مسلمانان را فریب بدهد، (زندیق) گفته میشود.

بعضی از علمای اهل سنت، بعضی از قسمت های احکام شریعت را که بطور پوشیده بیان شده، به گونه دیگر درک کردند. به این ترتیب در عمل، یعنی در تابعیت به احکام اسلامی، چهار مذهب جداگانه به میان آمد. به اینها مذاهب (حنفی)، (مالکی)، (شافعی) و (حنبلی) گفته میشود. ایمان، یعنی باورهای این چهار مذهب، عین یکدیگر است. در عبادت کردن مقداری تفاوت دارند. یکدیگر را برادر دینی میدانند. هر مسلمان، [ازین مذاهب چهارگانه] هر کدام مذهبی را که بخواهد، انتخاب نموده آنرا تقلید می نماید. همه کارهای خود را نظر به مذهبی که انتخاب نموده است انجام می دهد. جدا شدن مسلمانان به چهار مذهب، رحمت الهی است. برای مسلمانان مرحمت بزرگ خداوند است. برای

یک مسلمان در حین عبادتش که مطابق به مذهب خود انجام می دهد، اگر زحمتی و مشقتی حاصل گردد، مذهب دیگر را تقلید نموده عبادتش را به آسانی بجای می آورد. شرط هائیکه بخاطر انجام تقلید از مذاهب دیگر لازم است در کتاب (سعادت ابدیه) نگاشته شده است.

از جمله عبادتها، مهمترین عبادت، نماز است. کسی که نماز ادا میکند، مسلمان بودنش دانسته میشود. کسی که نماز ادا نمیکند، مسلمان بودنش در شبهه می باشد. اگر کسی که به نماز اهمیت بدهد، ولی در حالیکه معذور نباشد، از تنبلی آنرا ترک نماید، نظر به مذاهب مالکی، شافعی و حنبلی بعد از محاکمه حکم قتل او صادر میگردد. در مذهب حنفی تا به شروع کردن وی به نماز حبس کرده میشود و برایش امر کرده میشود که نمازهای به قضا مانده اش را با عجله بخواند. در (کتاب الصلاة) که از طرف حقیقت کتاب اوی به نشر رسیده است، و در کتابهای (درالمنقی) [علاء الدین حصکفی] و (ابن عابدین) [ردالمختار] میگوید که، (ترک نمودن پنج وقت نماز بدون عذر و ادا نکردن آن در وقتش دو گناه بزرگ جدا از همدیگر اند. بخاطر ترک نمودن، قضای آنرا خواندن و بخاطر ادا نکردن در وقت معینش، حج و یا توبه نمودن لازم است). کسیکه قضای نمازرا نخوانده باشد، توبه آن شخص، ذاتاً (در اصل) قبول نمیشود. لازم است بجای (سُنُّنْ [سنت های] رواتب) که هر روز قبل و بعد از نمازهای فرض پنجگانه خوانده می شود، نیز نماز قضا خوانده، از گناه بزرگ نجات باید یافت. در کتابهای معتبر نگاشته شده است که، در مدتیکه اگر قرض نماز فرض یعنی نماز به قضا مانده یک شخص موجود باشد، هیچ یک از نمازهای سنت و نافله وی، با وجود اینکه صحیح هم باشند، قبول نخواهد شد. یعنی به ثوابها و چیزهای مفید که خداوند متعال وعده نموده است، نائل نخواهد شد. این نوشته ها در کتاب ما (سعادت ابدیه) تحریر یافته است. هر چندیکه فوت نمودن، گذرانیدن نماز، اگر با عذر باشد (گناه) نمی شود، ولی در

چهار مذهب نیز لازم می آید که فرض های ادا نشده با شتاب قضا کرده شود. اما در حنفی به مقدار مدت مصروفیت به خاطر تأمین نفقه و به مقدار مدت ادای سنت های رواتب و نماز های نافله ای که در احادیث شریف بیان گردیده است به تعویق انداختن آن جائز است. یعنی ازین سبب ها به تعویق نیانداختن قضاها، بهتر میشود. ادا کردن سنت های رواتب و نماز های نافله، برای کسیکه قرض نماز فرض باعذر، یعنی نماز به قضا مانده باعذر، داشته باشد، در سه مذهب دیگر جائز نمی باشد. حرام است. نماز های باعذر فوت شده را با نماز های بدون عذر فوت شده، نباید به هم آمیخت، این دو را نباید یکی شمرد. یکی نبودن اینها، در کتاب های (درّ المختار)، (ابن عابدین) [ردّ المحتار] و (درّ المنتقی) و در شرح طحطاوی (مراقی الفلاح) و در (جوهره) به طور واضح نوشته شده است.

[در جاهایی مانند ده و راه نیز، برای نماز خواندن، طرف قبله را دانستن لازم می باشد. برای این، به زمینی که نور آفتاب به آنجا بتابد، یک چوب نشانده می شود. و یا اینکه به سر یک ریسمان یک چیزی، مانند کلید و یا سنگ بسته شده آویزان کرده می شود. سایه چوب و یا ریسمان، در وقت (ساعت قبله) که در ورق تقویم نوشته شده است، استقامت قبله را نشان میدهد. نوک سایه که به طرف آفتاب می افتد، جهت قبله می باشد.]

در روزنامه (ترکیه) که به تاریخ ۱۳ سپتمبر ۱۹۹۶ در استانبول نشر گردیده، میگوید که:

دشمنان غربی اسلام در یک فرصت با استعمال اکراه و زور و در فرصت دیگر با راه اندازی بازی های گوناگون، دولت های اسلامی و ملت های اسلامی را بدست آورده، آنها را طی عصرها استثمار نمودند. چه در روی زمین، چه در زیر زمین، چه مقدار ثروت هائی را که درین کشورها وجود داشت، به یغما بردند. برعلاوه از جهت معنوی، هم دین شان را و هم زبان شان را، عرف

و عادات شان را، فراموش گردانیده، نابود ساخته اند. رهبری این دولت های استعمارگر و دشمن اسلام را انگلستان به عهده داشت.

از مستعمره های انگلیس، با اهمیت ترین مستعمره، هندوستان بود. عاملیکه به انگلیسها حاکمیت دنیارا تأمین کرد، ثروتهای بی پایان طبیعی هندوستان است. انگلستان، تنها در جنگ اول جهانی ازین کشور به تعداد یک و نیم میلیون عسکر و یک میلیارد روپیه پول نقدی گرفته است. اکثر اینها را به خاطر پارچه نمودن (متفرق ساختن) دولت عثمانی استعمال کرده است. در زمان صلح نیز، هندوستان، زنده نگه دارنده صنایع معظم انگلستان و تقویت کننده اقتصاد و مالیه او بود.

بسیار با اهمیت بودن هندوستان نظر به مستعمره های دیگر دو دلیل عمده داشت: نخستین آن انتشار اسلامیت در هندوستان و حاکم بودن مسلمانان در آنجا بود، و انگلیسها چنین تلقی میکردند که اسلامیت، بر علیه استعمارگری شان در دنیا مانع بزرگی است. دومینش، ثروت های طبیعی هندوستان می باشد. بخاطر به دست نگه داشتن هندوستان، به کشورهای اسلامی ایکه در سر راه [مسیر] هندوستان قرار داشت حمله ور شده با کاشتن تخم فساد و فتنه و تفرقه، برادر را علیه برادر انداخته و حاکمیت را درین کشورها بدست آورده، همه ثروت های طبیعی و ملی شان را تماماً به کشور خویش انتقال داده اند.

حرکت هایپرا که در امپراطوری عثمانی جریان داشت، با دقت تمام تعقیب نمودن، با راه اندازی بازی های گوناگون سیاسی، عثمانی ها را با روس ها به جنگ انداخته به حالتی آوردن، که عثمانی ها نتوانند به هندوستان دست کمک دراز کنند و به این ترتیب دولت عثمانی را پارچه پارچه نموده از بین بردن و اشغال نمودن، اساس سیاست انگلیس بود.

انگلیس ها، در حین جریان جنگ عثمانی ها با روس ها، هندوستان را یک دولت وابسته به دولت شاهی انگلستان اعلام نمودند. کشانیده شدن دولت

عثمانی به جنگ، توسط مدحت پاشا، بزرگترین صدمه ای از صدمه ها بود که، وی به اسلامیت وارد آورد. به شهادت رسانیدن (سلطان عبدالعزیز خان) نیز از بازی های انگلیس ها بود.

انگلیس ها افراد تربیت داده خود را در دولت عثمانی به مقامات رفیع آورده بودند. اسامی این افراد دولتی همه عثمانی بود، اما فکر و ذکرشان انگلیسی بود. از مشهور ترین اینها مصطفی رشیدپاشا در آخرین صدر اعظمی خویش که از تعیین شدنش به این وظیفه شش روز گذشته بود، قتل عام بزرگ دهلی را که در تاریخ ۱۸۵۷/۱۰/۲۸ انگلیس ها به مسلمانان انجام دادند، تبریک گفت. چندی قبل نیز برای عبور کمک انگلیس از مصر که بخاطر سرکوبی مسلمانانیکه در هندوستان بر علیه ظلم های انگلیسها قیام نموده بودند، از انگلستان آمده بود، از عثمانیها اجازه خواستند. این اجازه نامه نیز توسط ماسون ها داده شد.

در هندوستان بخاطر دور انداختن انسانها از دین، مکاتب اطفال و مدارس را که وصف بارز و اساس دین اسلام می باشد، مسدود کردند. تمام علماء و افراد دینی را که میتوانستند ملت را رهبری و رهنمائی نمایند، به شهادت رسانیدند.

انگلیسها طوریکه در تمام ممالک اسلامیکه در آنجا حاکمیترا بدست آوردند، انجام دادند، [در اینجا نیز] علمای اسلام، کتابهای اسلامی و مکاتب اسلامی را از بین بردند. یک نسل جوانرا که کاملاً جاهل و بیخبر از دین بودند، تربیت کردند.

اسامی اداره کنندگان مستعمراتشان مانند احمد، محمد، مصطفی، علی، اسم های مسلمانان بود، ولی علاقه شان با اسلامیت تنها همین شباهت اسمی بود و بس. اینها پارلمان های نمایشی داشته اند، اما هیچگاهی مستقل و غیر وابسته نبوده اند. و همیشه با امر انگلیسها حرکت کرده اند.

دُعَاءُ التَّوْحِيدِ

يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا عَفُوُّ يَا كَرِيمُ
فَاعْفُ عَنِّي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَالْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ اَللَّهُمَّ
اغْفِرْ لِي وَلِآبَائِي وَأُمَّهَاتِي وَلِأَبَائِهِ وَأُمَّهَاتِ زَوْجَتِي وَلِأَجْدَادِي وَجَدَّائِي وَلِأَبْنَائِي
وَبَنَاتِي وَإِخْوَتِي وَأَخَوَاتِي وَلِأَعْمَامِي وَعَمَّاتِي وَلِأَخْوَالِي وَخَالَاتِي وَلِأَسْتَاذِي عَبْدِ
الْحَكِيمِ الْارْوَاسِيِّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ «رَحْمَةُ اللَّهِ
تَعَالَى عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ» بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

دُعَاءُ الْأَسْتِغْفَارِ

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الْعَظِيمَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ

إن ناشر كتب - دار الحقيقة للنشر والطباعة - هو المرحوم حسين حلمي
ايشيق عليه الرحمة والرضوان المتولد عام ١٣٢٩ هـ. [١٩١١ م]. بمنطقة -أيوب
سلطان إستانبول- وأعداد الكتب التي نشرها ثلاث وستون مصنفا من العربية
وأربع وعشرون مصنفا من الفارسية وثلاث مصنفات أوردية وأربع عشرة من
التركية ومقدار الكتب التي أمر بترجمتها من هذه الكتب إلى لغات فرنسية وألمانية
وإنجليزية وروسية وإلى لغات أخر بلغت مائة وتسعة وأربعين كتابا وجميع هذه
الكتب طبعت في -دار الحقيقة للنشر والطباعة- وكان المرحوم عالما طاهرا تقيا
صالحا وتابعا لمشئته الله وقد تتلمذ للعلامة البحر الفهامة الولي الكامل المكمل
ذي المعارف والخوارق والكرامات عالي النسب السيد عبد الحكيم الارواسي عليه
رحمة الباري وأخذ منه وظهر كعالم إسلامي فاضل وكامل مكمل وقد لى نداء ربه
المتعال وتوفي ليلة ٢٥ على ٢٦/١٠/٢٠٠١ (الثامن على التاسع من شهر شعبان
المعظم سنة إثنين وعشرين وأربعمائة وألف من الهجرة النبوية) ودفن في محل ولادته
بمقبرة أيوب سلطان تغمده الله برحمته الواسعة واسكنه فسيح جناته آمين

اسماء الكتب الفارسية التي نشرتها مكتبة الحقيقة

عدد صفحاتها

اسماء الكتب

- ۱ - مکتوبات امام رباني (دفتر اول)..... ۶۷۲
- ۲ - مکتوبات امام رباني (دفتر دوم وسوم)..... ۶۰۸
- ۳ - منتخبات از مکتوبات امام رباني..... ۴۱۶
- ۴ - منتخبات از مکتوبات معصومية ويليہ مسلك مجدد الف ثاني (با ترجمه اردو)..... ۴۳۲
- ۵ - مبدأ ومعاد ويليہ تأييد اهل سنت (امام رباني)..... ۱۵۶
- ۶ - كيميائي سعادت (امام غزالي)..... ۶۸۸
- ۷ - رياض الناصحين..... ۳۸۴
- ۸ - مكاتيب شريفه (حضرت عبدالله دهلوی) ويليہ المجد التالذ ويليها نامهای خالد بغدادی..... ۲۸۸
- ۹ - در المعارف (ملفوظات حضرت عبد الله دهلوي)..... ۱۶۰
- ۱۰ - رد وهابي ويليہ سيف الابرار المسلول على الفجار..... ۱۴۴
- ۱۱ - الاصول الاربعة في ترديد الوهابية..... ۱۲۸
- ۱۲ - زبدة المقامات (بركات احمدية)..... ۴۲۴
- ۱۳ - مفتاح النجاة لاحمد نامقي جامي ويليہ نصايح عبد الله انصاري..... ۱۲۸
- ۱۴ - ميزان الموازين في امر الدين (در رد نصارى)..... ۳۰۴
- ۱۵ - مقامات مظهرية ويليہ هو الغني..... ۲۰۸
- ۱۶ - مناهج العباد الى المعاد ويليہ عمدة الاسلام..... ۳۲۰
- ۱۷ - تحفه اثني عشرية (عبد العزيز دهلوي)..... ۸۱۶
- ۱۸ - المعتمد في المعتقد (رساله توريشتي)..... ۲۸۸
- ۱۹ - حقوق الاسلام ويليہ مالابد منه ويليها تذكرة الموتى والقبور..... ۲۷۲
- ۲۰ - مسموعات قاضي محمد زاهد از حضرت عبيد الله احرار..... ۱۹۲
- ۲۱ - ترغيب الصلاة..... ۲۸۸
- ۲۲ - أنيس الطالبين وعدة السالكين..... ۲۰۸
- ۲۳ - شواهد النبوة..... ۳۰۴
- ۲۴ - عمدة المقامات..... ۴۸۰
- ۲۵ - اعترافات جاسوس انگليسي به لغة فارسي ودشمنى انگليسيها به إسلام..... ۱۶۰

الكتب العربية مع الاردوية والفارسية مع الاردوية والاردية

- ۱ - المدارج السننية في الرد على الوهابية ويليہ العقائد الصحيحة في ترديد الوهابية النجدية..... ۱۹۲
- ۲ - عقائد نظاميه (فارسي مع اردو) مع شرح قصيدة بدء الامالي ويليها احكام سماع از كيميائي سعادت ويليها ذكر ائمه از تذكرة الاولياء ويليها مناقب ائمه اربعة..... ۱۶۰
- ۳ - الخيرات الحسان (اردو) (احمد ابن حجر مكّي)..... ۲۲۴
- ۴ - هر كسى كيلئے لازم ايمان مولانا خالد بغدادی..... ۱۴۴
- ۵ - انگریز جاسوس کے اعترافات..... ۱۶۰